

گسترش اعتراضات علیه عملکرد قوه قضائیه

● مهاجمین به کوی دانشگاه تبرئه شدند!

● نهادهای قضائی رسیدگی به جنایات «لباس شخصی» ها را به یکدیگر پاس می‌دهند

● محمدرضا خاتمی و محسن میرداماد به دادگاه احضار شدند



اعلام کرد که این سازمان صلاحیت رسیدگی به اتهام آنها را ندارد. آنها باید در دادگاه انقلاب یا عمومی مورد محاکمه قرار گیرند. در مقابل، یک مقام قضائی اعلام کرد که هنوز لباس شخصی‌ها توسط کمیته تحقیق پیرامون حمله به کوی دانشگاه به قوه قضائیه معرفی نشده‌اند و دادنامه‌ای علیه آنها نوشته نشده است. در مقابل، علی ربیعی، مشاور رئیس جمهور و عضو کمیته، اعلام نمود که لباس شخصی‌ها شناسائی شده و به محاکم قضائی هم معرفی کرده‌اند. اما تاکنون اقدامی برای محاکمه آنها صورت نگرفته است. در حالی که یکسال از رویدادهای دانشگاه می‌گذرد، نهادهای قضائی رسیدگی به جنایات این گروه را به یکدیگر پاس می‌دهند.

برانگیخت. همه آگاه بودند که عده‌ای از دانشجویانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند، ماهها قبل در دادگاههای انقلاب محاکمه شده و به زندان‌های سنگین محکوم گشته‌اند و وکیل مدافع دانشجویان شاکر را نیز به بهانه «نوارسازی» دستگیر و روانه زندان کرده‌اند. اعلام رای دادگاه نظامی، این سوال را در افکار عمومی مطرح کرد پس چه کسی مسبب جنایاتی بود که در کوی دانشگاه صورت گرفت؟ در این ارتباط بار دیگر پای «لباس شخصی‌ها» به میان آمد و مطرح گردید که چرا آنها به محاکمه کشیده نمی‌شوند؟ زرنندی، مسئول روابط عمومی سازمان قضائی نیروهای مسلح،

در دو هفته گذشته قوه قضائیه بازهم در کانون کشمکش‌ها و در مرکز رویدادهای سیاسی کشور قرار داشت. رای دادگاه نظامی که مهاجمین به کوی دانشگاه را محاکمه می‌کرد، بعد از سپری شدن سالگرد آن اعلام شد. بر پایه این رای؛ فرهاد نظری سرپرست سابق نیروی انتظامی تهران بزرگ و دیگر متهمان پرونده تبرئه شدند. تنها فرمانده نوبی به دلیل «لغو دستور» به دو سال زندان و یک مأمور به جرم دزدیدن ریش تراش، به ۹ ماه زندان محکوم گشت. در این دادگاه کسی به عنوان مهاجم به کوی دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان، محکوم نشد.

تسرنه مهاجمین به کوی دانشگاه بهت و حیرت همگان را برانگیخت. همه آگاه بودند که عده‌ای از دانشجویانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند، ماهها قبل در دادگاههای انقلاب محاکمه شده و به زندان‌های سنگین محکوم گشته‌اند و وکیل مدافع دانشجویان شاکر را نیز به بهانه «نوارسازی» دستگیر و روانه زندان کرده‌اند.

اطلاعیه شورای مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون تبرئه متهمین حمله به کوی دانشگاه

دانشجویان محکوم شدند،

جنایتکاران تبرئه!

در صفحه ۳

تمامیت‌گرایان

در پوستین اصلاح طلبی

تمامیت‌گرایان یک‌شبه خواب‌نما شدند و ناگهان در موضع دفاع از اصلاحات قرار گرفتند. آنها که تا دیروز تماماً علیه اصلاحات می‌نوشتند و با تمام قوا در مقابل آن ایستاده بودند، امروز در تعریف و تمجید از اصلاحات سخنان فراوانی بر زبان می‌رانند. روزنامه‌های وابسته به این جناح، اصلاح‌طلبان را مورد مذمت قرار می‌دهند که چرا اصلاحات را به انحصار خود درآورده‌اند و آنها مدعی شده‌اند که اکنون بین گروهیها و احزاب اتفاق نظر نسبت به ضرورت اصلاحات وجود دارد و مسئله تنها در برداشتهای متفاوت جریانهای سیاسی از اصلاحات است.

چرا تمامیت‌طلبان یکباره لباس اصلاح طلبی به تن کردند و به دفاع از آن برخاستند؟ قاعدتاً باید این چرخش را به فال نیک گرفت و از آن استقبال کرد و این اتفاق را حاصل موفقیت جنبش اصلاح طلبانه بحساب آورد که مخالفینش را هم وادار ساخته است که به همان لباس درآیند و با همان ادبیات سیاسی صحبت کنند. ولی نگاهی به رویدادهای چندماهه اخیر نشان می‌دهد که موضوع بگونه دیگری است.

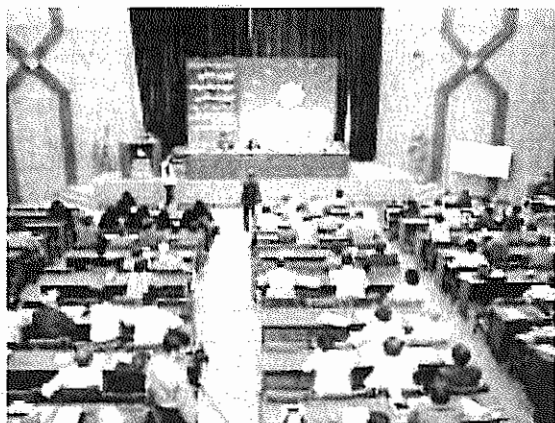
بعد از انتخابات مجلس ششم اقتدارگرایان در یک تهاجم سازمان یافته و با نقشه ابتدا مطبوعات مستقل و منتقد را که بازوی توانمند اصلاح طلبان برای پیشبرد اصلاحات و کانال ارتباطی آنها با مردم بود، تعطیل کردند. سپس روزنامه‌نگاران جسور و افشاگر و عناصر موثر اصلاح طلبان را دستگیر و روانه زندان‌ها ساختند، به دنبال آن با ایجاد فضای ترس و نگرانی از درگیری، جنبش دانشجویی را عقب نشاندند و آن را از کارآئی انداختند و با تبرئه مهاجمین کوی دانشگاه، ناتوانی و ضعف اصلاح طلبان را در جلو چشم قرار دادند. بدین ترتیب با فلج کردن نیروهای محرک و پیش‌برنده اصلاحات و با حذف مطبوعات، جنبش اصلاح طلبی را به رکود سوق دادند.

تمامیت‌گرایان در شرایط رکود جنبش اصلاح طلبی در کشور، با پوستین عوض کردن و سرقت شعار اصلاحات در صددند که نظر مردم را نسبت به خودشان تغییر داده، بر موج جنبش اصلاح طلبی سوار شده و آنرا در جهت مقاصد خود سوق دهند. بی سبب نیست که آنها بالاتفاق مطرح می‌کنند که اصلاحات باید تعریف شود و حدود و نفوذ آن شناسائی گردد. آنها پیشنهاد می‌کنند که تعیین سیاستهای کلی اصلاحات به مجمع تشخیص مصلحت نظام احاله گردد. برخی از آنها خواستار تعیین مرکزی برای نظارت بر اصلاحات هستند و برخی دیگر خود را صاحب اصلاحات بحساب آورده و از «دغدغه تغذیه از منابع بیگانه و الگوهای صنعتی و ساختگی از اصلاحات و کمی برداری از غرب» صحبت به میان می‌آورند و خواهان این‌گرداندن اصلاحات از نفوذ الگوهای بیگانه هستند.

ادامه در صفحه ۲

برخورد قوه قضائی نسبت به فاجعه کوی دانشگاه، رای دادگاه و عدم رسیدگی به پرونده «لباس شخصی‌ها» اعتراض دانشجویان، مطبوعات و جریان‌های سیاسی را برانگیخت. از جمله انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران تصمیم گرفت که به مدت دو روز در اعتراض به حکم دادگاه عاملین حمله به کوی دانشگاه و بازداشت رهامی، وکیل دانشجویان، در مقابل مجلس شورا گرد آید و اعلام این تجمع «روزه سیاسی» بکند. این تجمع اعتراض آمیز بعد از ملاقات نماینده هیئت رئیسه مجلس و مدیر کل سیاسی - انتظامی استانداری تهران زودتر از موعد مقرر پایان یافت.

احزاب سیاسی و تشکل‌های دمکراتیک نسبت به رای صادره اعلام موضع کردند. حزب اسلامی کار در اطلاعیه‌اش گفت: حکم دادگاه همگان را در بهت و حیرت فرو برد و بر زخم‌های دانشجویان و خانواده‌های آسیب دیده نمک پاشید. انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، با انتشار بیانیه‌ای بر حضور آگاهانه و پیگیری دانشجویان در صحنه ادامه در صفحه ۲



پیام شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به نخستین کنگره

جبهه مشارکت اسلامی

در صفحه ۲

در این شماره

اجلاس‌های جهانی زنان و هیئت ایرانی

عملکردها و مواضع

شلا فرید

صفحه ۵

در ضرورت تولید فکر و سیاست

بهروز خلیق

صفحه ۶

پیامون معنای «استراتژی آرامش فعال»

فا. نایان

صفحه ۷

وضعیت سیاسی ایران، انقلاب یا رفم

فریدون احمدی

صفحه ۸

روایت یا سعایت، کدامیک؟

ماشالله سلیمی

صفحه ۹

مفهوم مدرن

اسفندیار طبری

صفحه ۱۰

عرصه ایدئولوژی

یان مکنزی

صفحه ۱۰

پرونده سازی قوه قضائیه علیه تشکل‌های سیاسی

مفصل علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اتهامات متعددی را ردیف کرده است. جبهه مشارکت در نامه سرگشاده‌اش به رئیس قوه قضائیه همین موضوع را خاطر نشان کرده و گفته است: «پس از برخورد با جنبش دانشجویی و مطبوعات شواهد و قرائن حاکی از آن است که نوبت به رکن دیگر جریان اصلاحات یعنی احزاب رسیده است.»

قوه قضائیه از مدتها قبل علیه جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بویژه تشکل‌های دانشجویی پرونده‌سازی می‌کند و مسئولین آنها را به دادگاه احضار می‌کند. اخیراً محمدرضا خاتمی و محسن میردامادی را به دادگاه فرا خوانده‌اند.

اقتدارگرایان زمانی که مطبوعات را به تعطیل کشاندند و با مقاومت جدی و سازمان‌یافته روبرو نشدند برنامه حذف عناصر موثر جبهه دوم خرداد را پیش بردند و عده قابل توجهی از

قوه قضائیه در تدارک اقدامات جدید علیه جنبش اصلاح طلبی در کشور است. گردانندگان این قوه تاکنون نشریات و روزنامه‌های وابسته به جبهه دوم خرداد را تعطیل کرده‌اند و عده‌ای از روزنامه‌نگاران افشاگر و چهره‌های موثر نیروهای اصلاح طلب را دستگیر و محکوم کرده‌اند. آنها به تجربه دریافته‌اند که این اقدامات هزینه سیاسی چندان سنگینی به بار نمی‌آورد.

لذا در صدد برآمده‌اند که با به مرحله بعدی بگذارند. آنها قصد دارند که در این مرحله علیه تشکل‌های سیاسی وابسته به جبهه دوم خرداد پرونده بسازند، شاکر برای آنها پترانشند و زمینه را برای کشاندن آنها به دادگاه آماده سازند. این موضوع را هم می‌توان در سخنان مسئولین قضائی و هم روزنامه‌های پرونده‌ساز مشاهده کرد. بطور مثال روزنامه جمهوری اسلامی در مقاله‌ای

در این اطلاعیه می‌خوانیم: فردی بنام (ح-ش) (حسین شریعتمداری) که مدتی در تعاونی توزیع جراید کار می‌کرد به یکی از مراکز رفت و در آنجا فسرتهنگ بسولتن‌سازی و

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران:

مافیای رسانه‌ای کیهان سالها پیش شکل گرفته بود

روابط عمومی ایرنا روز جمعه ۲۱ تیر طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: مافیای رسانه‌ای انحصار و خط ترویج خشونت در کیهان از سالها پیش شکل گرفته است.

در این اطلاعیه می‌خوانیم: فردی بنام (ح-ش) (حسین شریعتمداری) که مدتی در تعاونی توزیع جراید کار می‌کرد به یکی از مراکز رفت و در آنجا فسرتهنگ بسولتن‌سازی و

یادداشت

دوبرخورد متفاوت اصلاح طلبان حکومتی با دستگیر شدگان

شیرین عبادی و دکتر محسن رهامی همزمان توسط قوه قضائیه و در ارتباط با پرونده نوارسازان بازداشت شدند. هر دو نفر وکیل دادگستری هستند. رهامی وکیل مدافع دانشجویان و عبادی وکیل مدافع ابراهیم نژاد که در تهاجم بکوی دانشگاه با اسلحه یکی از مهاجمین به قتل رسید. رهامی معمم است و در طیف اصلاح طلبان حکومتی قرار دارد و عبادی اصلاح طلب لائیک که سالها از حقوق شهروندان دفاع کرده است. بعد از بازداشت این دو تن در نشریات وابسته به اصلاح طلبان حکومتی مطالب متعددی نوشته شد، اصلاح طلبان حکومتی پیرامون این دستگیری اعتراض نمودند و برخی جریانهای سیاسی وابسته به جناح اصلاح طلب حکومت، اطلاعیه و یا اعلامیه منتشر کردند. در تمامی آنها به بازداشت رهامی اعتراض شد (پویژه زمانی که رای دادگاه پرونده کوی دانشگاه اعلام گردید). اما آنچه کمتر در مقالات، اظهار نظرها و اعلامیه‌ها مشاهده می‌شود، نام شیرین عبادی بود. برخی از آنها گویا فراموش کردند که شیرین عبادی هم بازداشت شده است و نام وی در پرونده نوارسازان قرار دارد. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اعلامیه‌ای در این ارتباط صادر کرد ولی نامی از شیرین عبادی نبرد. دیگران هم همین کار را کردند. تنها در برخی گزارش‌ها و مطالب به شیرین عبادی اشاره شد.

تفاوت برخورد با آن دو توسط اصلاح طلبان حکومتی نمی‌تواند بخاطر زن بودن شیرین عبادی باشد. تنها تمایز آن‌ها در وابستگی رهامی به اصلاح طلبان حکومتی و مذهبی بودن و لائیک و غیر حکومتی بودن شیرین عبادی است. همین برخورد در دستگیری‌های سخنرانان کنفرانس برلین هم مشاهده شد. اصلاح طلبان وسیعاً نسبت به بازداشت اکبر گنجی اعتراض کردند ولی در مورد مهرانگیز کار و شیلا لاهیجی سکوت نمودند.

این برخورد متفاوت در حقیقت «خودی» و «غیر خودی» کردن دستگیرشدگان سیاسی است. نسبت به بازداشت «خودی‌ها» اعتراض صورت می‌گیرد و از آنها حمایت بعمل می‌آید ولی بازداشت دگرانديشان، اعتراضی را بر نمی‌انگیزد و با سکوت برگزار می‌شود. برخورد اصلاح طلبان حکومتی در این زمینه سوال برانگیز است. بنظر می‌رسد مصلحت‌طلبی و ترس از برخوردهای مخالفین اصلاحات، آنها را به چنین سستی سوق می‌دهد. آنها نمی‌خواهند بسود دگرانديشان از جیب خود هزینه کنند. ولی باید توجه کرد که هزینه سکوت در مقابل دستگیری دگرانديشان به مراتب بیشتر از آن است. برخوردهای اصلاح طلبان حکومتی مداوماً در ذهنیت اکثریت مردم و سایر نیروهای سیاسی آزادخواه و اصلاح طلب به محک می‌خورد و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. برای آنها هم‌چنان این سوال مطرح است که حرف و عمل اصلاح طلبان حکومتی تا چه حدی بر هم انطباق دارد و آنها در مبارزه برای تأمین حقوق بشر در کشورمان تا چه اندازه متعهد و پیگیر هستند. چنین برخوردهائی این ذهنیت را در مردم شکل خواهد داد که اصلاح طلبان حکومتی آزادی‌های سیاسی و فرهنگی را فقط برای خودشان می‌خواهند و برای دگرانديشان حقوقی قائل نیستند. شکل‌گیری چنین ذهنیتی در مردم نه بسود اصلاحات در کشور است و نه بسود اصلاح طلبان حکومتی است. اصلاح طلبان حکومتی باید در عمل نشان دهند که مدافع پیگیر شعار «ایران برای همه ایرانیان» هستند.

تمامیت‌گرایان در...

ادامه از صفحه اول
این پیشنهادها نشان می‌دهند که اقتدارگرایان با برنامه و نقشه معین وارد عمل شده‌اند تا پرچم اصلاحات را بدست گیرند و یا حداقل در آن سهمیه شوند تا بدین ترتیب اصلاحات را حکومتی کرده تا آنرا در محدوده تنگ و کنترل شده نگه دارند. آنها بعمد واژه جدیدی بنام «اصلاحات آمریکائی» را ساخته‌اند و در مقابل آن بدیل «اسلامی‌اش» را ارائه نمودند تا آنچه را خود می‌خواهند در چارچوب «اصلاحات اسلامی» بگنجانند و آنچه را آزادخواهان و اصلاح طلبان کشور پیش می‌برند، «اصلاحات آمریکائی» قلمداد کنند و آنرا طرد نمایند.

قصه دیگر اقتدارگرایان از پذیرش اصل اصلاحات، دامن‌زدن بر شکاف‌های موجود در طیف نیروهای اصلاح طلب است. آنها با این تاکتیک می‌خواهند اصلاح طلبان را به دو طیف «اصلاح طلبان اسلامی» (معتدل) و «اصلاح طلبان آمریکائی» (تندرو) تقسیم کنند، از اولی دفاع نمایند و آنرا مدافع ارزش‌های اسلامی و انقلاب معرفی کنند و دومی را پیرو الگوهای آمریکائی و برپادهننده انقلاب و اسلام.

تمامیت‌طلبان با طراحی این برنامه قصد آنرا دارند که روند اصلاحات را مهار کنند، نیروهای پیشرو و پیگیر اصلاحات را از صحنه سیاسی کشور طرد کنند و خود مبشر اصلاحات شوند اما اصلاحات در قالب «اسلامی» و «حکومتی».

بنظر ما اصلاحات سیاسی و فرهنگی در کشور ما در نه قالب تنگ و محدود حکومتی می‌گنجد و نه خصلت اسلامی دارد. هدف اصلاحات در کشور استقرار مردم‌سالاری و پیریزی جامعه مدنی است. اصلاحات را جنبش اصلاح طلبانه در کشور تعریف می‌کند و آنرا با هیچ قانون و قالبی نمی‌توان و نباید محدود کرد. نیازهای سیاسی و اجتماعی جامعه و میزان توانمندی نیروهای آزادخواه و اصلاح طلب معین خواهد کرد که اصلاحات تا چه حد پیش خواهد رفت. تلاش‌های مخالفین اصلاحات در مرحله کنونی آن است که اصلاحات را به حدود و نفور قانون اساسی محدود سازند و نگذارند که فراتر از قانون اساسی پیش برود. در حالیکه مدت‌ها است که جنبش اصلاح طلبانه تغییر قانون اساسی را به صحنه سیاسی کشور آورده است.

امروز ضرورت دارد که نیروهای آزادخواه و اصلاح طلب کشور ترفند جدید مخالفین را بر ملا سازند و دیدگاه خود را نسبت به اصلاحات ابراز دارند و گام‌های مؤثر برای تداوم و تعمیق اصلاحات بردارند.

نخستین کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی

نخستین کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی روزهای ۳۰ و ۳۱ تیر با حضور نمایندگان برگزار شد. در نخستین روز اجلاس، محمد رضا خاتمی رئیس دفتر سیاسی جبهه مشارکت پیرامون مسائل سیاسی و وضعیت جبهه مشارکت سخنرانی کرد و اظهار داشت: هدف مخالفان اصلاحات از حمله به مطبوعات، جنبش دانشجویی، احزاب و تشکیلات سیاسی، مایوس کردن و پائین آوردن آرای مردم در انتخابات سال آینده ریاست جمهوری است. او اضافه نمود که بهترین پروژه سیاسی این شکل در سال جاری، انتخابات ریاست جمهوری و با شعار «رئیس جمهور با بیش از ۲۰ میلیون» خواهد بود که در این راه دولت بساید ضعف‌هایش را ترمیم و گام‌های مؤثری بردارد. خاتمی در مورد جبهه

مشارکت اظهار داشت: زمانی که جبهه مشارکت را تشکیل دادیم، این تصور را نداشتیم که با توجه به باورهای تاریخی مردم و نقش سوء احزاب، حزب مشارکت بتواند جایگاه چندانی کسب کند. مخصوصاً که بعضی این‌گونه تبلیغ منفی راه انداخته بودند که حزب نباید در کارهای سیاسی وارد شود. زیرا احزاب با نظام ولایتی و دین‌سازگار نیستند. بنابراین ما این‌گونه تصور می‌کردیم که باید دهها سال طول بکشد تا احزاب نقش خود را بازی کنند. اما نتایج شگفت‌انگیز بود. در انتخابات شورا که عمر مشارکت کمتر از سه ماه بود و اختلافات بسیار جدی بر سر مشارکت یا عدم مشارکت در انتخابات در میان اعضا به چشم می‌خورد نتایج خوبی بدست آمد و شرکت مردم نشانه اعتماد عمومی به احزاب بود.

دکتر خاتمی نظر غالب فعلی جبهه مشارکت را حرکت جبهه‌ای دانست و تصریح کرد: ضرورت دارد که با برنامه‌ریزی از حرکت جبهه‌ای به حرکت حزبی برسیم. در دومین روز از نشست جبهه مشارکت، دکتر محمد رضا خاتمی بعنوان دبیر کل جبهه مشارکت انتخاب شد. در عین حال ۳۰ عضو اصلی شورای مرکزی و پنج عضو هیئت داور در این کنگره انتخاب شدند. سعید حجاریان، مصطفی تاج‌زاده، محمد رضا خاتمی، محسن میر دامادی، هادی خانیکی، عباس عبیدی، علی شکوری راد، رجعلی مزروعی و مسرتضی حاجی در لیست انتخاب‌شدگان قرار دارند. در این کنگره کلیات برنامه یک سال آینده به تصویب رسید که بعداً انتشار بیرونی خواهد یافت.

گسترش اعتراضات علیه عملکرد قوه قضائیه



عمادالدین باقی محکوم شد همزمان با تبرئه مهاجمین به کوی دانشگاه، عمادالدین باقی، روزنامه‌نگار شجاع و افشاگر قتل‌های زنجیره‌ای، در دادگاه مطبوعات به پنج سال و نیم محکوم شد. در حالی که سرنوشت قتل‌های زنجیره‌ای نامعلوم است و طراحان و سازمانگران قتل‌ها آزادانه می‌گردند؛ برای روزنامه‌نگاران پرونده درست می‌کنند.

هیئت منصفه مدیر مسئول آریا را مجرم شناخت زهدی، مدیر مسئول روزنامه تعطیل شده آریا، در دادگاه مطبوعات محاکمه شد و هیئت منصفه مطبوعات که ترکیب آن عمدتاً از مخالفین اصلاحات سیاسی در کشور است، وی را مجرم شناخت. وزارت اطلاعات و سازمان حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی از روزنامه آریا شکایت کرده بودند. دو نماینده مجلس به دادگاه احضار شدند محمد رضا خاتمی، نایب‌رئیس دوم مجلس شورا و دبیر کل جبهه مشارکت اسلامی و

ادامه از صفحه اول
حمایت از حقوق ملت و اصلاحات و پرهیز از فروافتادن و روش‌های خشونت‌آمیز تاکید کرد. تعداد زیادی از انجمن‌های اسلامی نیز در این مورد اطلاعیه دادند. معاونان دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی نسبت به حکم دادگاه متهمان حمله به کوی دانشگاه اعتراض کردند و در بیانیه‌اشان اعلام داشتند که: انتظار دانشگاهیان این نبود که عوامل و دست‌اندرکارانی که باعث بروز حادثه‌ای این چنین تلخ و اندوهناک با احکام غیر عادلانه و غیر مناسب از چنگال عدالت رها شده شوند. این احکام بیشک دل‌های پاک و آزاده دانشجویان و دانشگاهیان متالم را بیش از پیش به درد آورد.

اما مخالفین اصلاحات به دفاع از رای دادگاه برخاستند. محمدکاظم انبارلویی، سردبیر روزنامه رسالت، رای دادگاه را شجاعانه خواند و مدیر مسئول یالثارات، اظهار داشت: حکم صادره از درخشان‌ترین احکام تاریخ قوه قضائیه است.

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران:

مایفای رسانه‌ای کیهان سالها پیش شکل گرفته بود

ادامه از صفحه اول
کیهان رفت. بخش قابل توجهی از اسناد سیاسی و اطلاعاتی از این طریق در اختیار کیهان قرار گرفت و این روال پرونده‌سازی همچنان برقرار است. این فرد با کمک افرادی نظیر (م-م) و (ح-ص) و (ح-ش) و (ر-ا) تسبیح پرونده‌سازی و برخورد با نشریات و بخش فرهنگ ایران را در کیهان راه اندازی کرد. تعدادی از زندانیان گروهکی بریده نیز بعدها به این جمع پیوستند. این افراد توابع زندانی که عمدتاً از گروه آرمان مسضعین بودند مسئولیت جمع‌آوری اطلاعات در پاره شخصیتها و روشنفکران را به عهده گرفتند.

راه‌اندازی مجموعه‌هایی نظیر «پیدا» و «پنهان»، ساخت برنامه «هویت» و استعمال از مراکز مختلف و بررسی سوابق اطلاعاتی و حفاظتی افراد فوق از جمله کارهای این تیم است. در جریان ساخت مجموعه «هویت»، میان برخی از اعضای این تیم و کسانی که مجری ساخت برنامه در صدا و سیما بودند اختلافاتی بروز کرد. اختلاف و درگیری بویژه در خصوص فراماسوتر خواندن برخی از نویسندگان و فرهنگیان ایران بود. برابر اعلام یکی از افرادی که از تیم بریده بود بررسی‌ها و تحقیقات این تیم که شاید تحت تاثیر القاتان تیم «سعید امامی» روابط عمومی ایرنا صبح

پیام شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به نخستین کنگره جبهه مشارکت ایران اسلامی

اعضا و رهبری جبهه مشارکت ایران اسلامی! دوستان و هموطنان عزیز! شورای مرکزی سازمان ما، تشکیل نخستین کنگره جبهه مشارکت اسلامی را صمیمانه به شما تبریک می‌گوید و آرزو مند است که اجلاس کنگره شما بتواند آنچه را در دستور کار خود قرار داده است، با موفقیت پیش برد و جبهه مشارکت را به سندهای سیاسی و سازمانی پاسخگوی نیازهای عاجل جامعه مجهز گرداند و ارگانهای هدایت‌کننده را برگزیند. نخستین کنگره شما در شرایطی برگزار می‌شود که فرایند اصلاحات سیاسی در کشور با مشکلات بس فراوانی مواجه است. نیروهای مخالف اصلاحات از ماهها قبل هجوم سنگین و سازمان‌یافته‌ای را علیه اصلاحات تدارک دیده، مطبوعات مستقل و منتقد را تعطیل نموده، عدده زیادی از نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب کشور را دستگیر و روانه زندانها ساخته، به جنبش دانشجویی ضربات سنگینی وارد آورده و اخیراً نیز به لباس اصلاح طلب درآمده‌اند تا بتوانند اصلاحات را مهار و برای آن چارچوب حکومتی تعیین کنند. فرایند اصلاحات در کشور ما بخاطر تهاجمات وسیع مخالفین اصلاحات دچار کندی و رکود گردیده است و دولت و اصلاح طلبان حکومتی هنوز چاره روشنی برای غلبه بر این دشواریها ارائه نکرده‌اند. تداوم این وضع در شرایط بحران حاد اقتصادی، افت شدید سطح زندگی مردم و افزایش بی‌سابقه ناهنجاری‌های اجتماعی می‌تواند به ناامیدی و رویگردانی مردم از اصلاحات و اصلاح طلبان منجر شود. اکثریت مردم خواستار تداوم، تعمیق و شتاب گرفتن اصلاحات سیاسی و انجام اقدامات عاجل برای مهار بحران اقتصادی و ارتقا سطح زندگی اقشار کم‌درآمد جامعه هستند.

امروز تداوم و تعمیق اصلاحات، برنامه سیاسی پیشرو و قاطعیت در عمل را می‌طلبد. با پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم، امکانات جدیدی فراهم آمده است. بنظر ما لازمست که از این امکانات بسپرد جست و گام‌های مؤثر برای تأمین آزادی فعالیت احزاب اپوزیسیون، آزادی بیان و اندیشه، مطبوعات و اجتماعات، تغییر قانون انتخابات، اعلام منع پیگرد همگانی، بازکردن راه تغییر قانون اساسی و تأمین خواستها و مطالبات مردم برداشت.

دوستان گرامی! ما نیز معتقدیم که «حکومت متولی اصلاحات نیست و اصلاحات امر حکومتی نیست که اعضای حکومت آن را تعریف کنند و این مردم هستند که اصلاحات را تبیین می‌کنند» و «اصلاحات بدون شکل‌گیری نهادهای مدنی پیش نخواهد رفت». اکثریت مردم ما در انتخابات مجلس شورا با استقبال از شعار «ایران برای همه ایرانیان» که شما آنرا در سروحه برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دادید، بر این منوال عمل کردند.

اکنون که نخستین کنگره شما برگزار می‌شود، این انتظار وجود دارد که شما آنچه را در گفته‌ها و در شعارهایتان طرح کرده‌اید، بصورت برنامه سیاسی تدوین نمایید و در جهت عملی کردن آن گام‌های قاطع و مؤثری بردارید.

ما هم همانند شما معتقدیم که پیشرفت اصلاحات سیاسی در کشور در گرو شکل‌گیری نهادهای مدنی و تشکلیابی جنبش آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه کشور در قالب احزاب و سازمانهای سیاسی، صنفی و دموکراتیک است. اکنون احزاب سیاسی وابسته به جناح‌های حکومتی در صحنه سیاسی کشور حضور دارند. بدون تردید صحبت کردن از آزادی و جامعه مدنی بدون حضور احزاب مخالف معنی نخواهد داشت. خواست ما آنست که جبهه مشارکت، که بیشترین نماینده را در مجلس دارد و در بین مردم از اعتبار بالایی برخوردار است، طرح‌های ضرور برای حضور سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون در کشور را تدوین نماید و با ارائه آن به مجلس شورا راه فعالیت علنی و قانونی مخالفین را بگشاید.

دوستان گرامی! شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) امیدوار است که تلاش‌های شما به ثمر نینشیند و مصوبات و تصمیمات کنگره شما در تداوم و تعمیق اصلاحات مؤثر افتند. احترام شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۳۰ تیرماه ۱۳۷۹

می‌افزاید: محل چاپ شبنامه‌ها و اطلاعاتی‌های پنهان، همان چاپخانه‌ای است که با هزینه مؤسسه «کیهان» نشریه‌ای با عنوان «لشارات» علیه «محمد خاتمی» را در تیراژ ۱/۵ میلیون نسخه تهیه کرد و افراد یک مجموعه خاص آن را در فراسر ایران پخش کردند که در چهار شهر محموله‌های آن کشف و موجب شکایت ستاد انتخاباتی رئیس جمهوری گردید. روابط عمومی ایرنا می‌گوید: بررسی نوارهای تهدیدآمیز جدید علیه این سازمان و مقایسه آنها با نوارهای قبلی، تشابه صدا و سازمان یافتگی حملات و تهدیدها را نشان می‌دهد.

جمعه اعلام کرد: اسناد تهدید و ارباب کارکنان این سازمان در سه سال گذشته را منتشر خواهد کرد. برابر اعلام این روابط عمومی، تهدیدهای جدید همانند گذشته بود. در برده‌های گوناگون مدیریتی و کارکنان ایرانی به شیوه‌های گوناگون تهدید شده‌اند و اسناد و مدارک این تهدیدها شامل اشغال خبرگزاری، متن گشتگوهای ضبط شده بسا اشغالگران، عکس و تصویر سلاح‌های آنان و متن تهدیدهای تسلین، شبنامه‌های «مایفای رسانه‌ای قدرت» را در اختیار افکار عمومی قرار خواهد داد. سخنگوی روابط عمومی ایرنا

نقش خامنه‌ای در ترمز کردن اصلاحات

از انتخابات ششم مجلس شورا به این سو، تغییر مشخصی در عملکرد و مواضع خامنه‌ای به وجود آمده است. شکست مستضعفان رفسنجانی و اقتدارگرایان در انتخابات و ترس از پیشروی اصلاحات در کشور، خامنه‌ای را مصمم ساخت که فعالانه وارد صحنه سیاسی کشور شود و سکان بر خورده با اصلاحات را به عهده بگیرد. او نه بسا نفی اصلاحات، بلکه با استراتژی مهار و محدود کردن اصلاحات و حکومتی کردن آن گام به جلو گذاشت. برای تحقق این استراتژی برنامه و نقشه معین تدوین نمود.

خامنه‌ای در سخنانش در ماههای اخیر وجود مختلف این استراتژی را آشکارا بیان کرده است. استراتژی او مبتنی بر پذیرش اصل اصلاحات و وجود دو جناح در حکومت است. او دو جناح حکومت را به مثابه دو بال جمهوری اسلامی می‌داند و وجود آنها را برای حکومت مفید می‌شمارد.

خامنه‌ای با پذیرش اصل اصلاحات می‌کوشد که هدایت آن را از دست اصلاح‌طلبان خارج سازد و به نهادهای حکومتی بسپارد. اولین اقدام او در این ارتباط، تعطیلی مطبوعات بود. قوه قضائیه تا آن موقع این یا آن روزنامه را بسته بود ولی قادر نبود که یک‌جا نزدیک به بیست روزنامه و نشریه را ببندد. خامنه‌ای با سخنان تند و تیز خود علیه

دستاویزهای مختلف به محاکمه کشانده و به گوشه زندان‌ها انداخته است. خامنه‌ای با دست‌یابی به اهداف اولیه خود و با رکود کشاندن جنبش اصلاح‌طلبی، اخیراً بخش بعدی نقشه خود را به اجرا گذاشت. او در سخنان اخیرش اصل اصلاحات را پذیرفت، ولی خواستار تعریف و محدود و مقید کردن اصلاحات شد. قصد او دقیقاً حکومتی کردن اصلاحات است تا به یونسبه هدایت پیشبرد اصلاحات را از دست نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی خارج سازد. شعار اصلاحات را به شعار عمومی حکومت تبدیل کند و آن را در چارچوب تنگ حکومتی محصور سازد.

این نقشه خامنه‌ای با استقبال نیروهای اقتدارگرا مواجه گردیده است. آنها بلافاصله بعد از سخنرانی خامنه‌ای، چهره عوض کردند و در عرض یک شبانه‌روز از موضوع مخالفت با اصلاحات، در موضع دفاع از آن برآمدند. خامنه‌ای در عین حال در ملاقات با اعضای شورای نگهبان، آنان را به اتخاذ مواضع معتدل و آکار کارشناسانه دعوت نمود.

می‌توان گفت که خامنه‌ای در چند ماهه اخیر، ابتکار عمل را در برخورد با روند اصلاحات در دست گرفته، نیروهای اقتدارگرا را به پیروی از استراتژی و تاکتیک خود وادار کرده است. آنها نیز در برنامه خامنه‌ای به درجات زیادی تحقق

خواستهای خود را دیده‌اند و از همین رو در صدد تقویت آن برآمده‌اند. خواب‌نما شدن اقتدارگرایان و پوستین عوض کردن آنها در این رابطه است. خامنه‌ای با اتخاذ استراتژی روشن و حساب شده در این چند ماه، به موفقیت‌های شایانی دست یافته است. جنبش اصلاح‌طلب با پیروزی در انتخابات در مجلس ششم، می‌رفت که گام‌های جدی در تداوم و تعمیق اصلاحات بردارد. ولی اکنون بعد از گذشت چند ماه و با وجود گشایش مجلس ششم، در وضعیت دشواری قرار گرفته و روند اصلاحات به رکود گرائیده است.

به میدان آمدن خامنه‌ای و به دست گرفتن ابتکار عمل در جهت مهار اصلاحات و به انحراف کشاندن آن، وضعیت پیچیده و سختی را برای اصلاح‌طلبان حکومتی به وجود آورده و آنها را بر سر دو راهی دشواری قرار داده است. در گذشته اصلاح‌طلبان حکومتی عامدانه و آگاهانه خامنه‌ای را دور می‌زدند و از تقابل آشکار با او اجتناب می‌کردند. اما اکنون قدرت مانور اصلاح‌طلبان برای دور زدن او کاهش یافته است. چرا که او مستقیماً وارد میدان مبارزه با اصلاحات و اصلاح‌طلبان شده است. پیام خامنه‌ای به اصلاح‌طلبان آن است که یا در چارچوبی که من یا نهادهای حکومتی برای اصلاحات تعیین می‌کنند، عمل کنید و یا از آن فراتر نروید و یا اینکه جایتان

بشر و توسعه انسانی (صفحات ۱۹ تا ۲۶) به بررسی مسائلی همچون توسعه انسانی و حقوق بشر، انگیزه‌های مشترک و آشنی‌پذیری بنیادی، تاثیر حقوق بشر بر بهبود توسعه انسانی و اثرگذاری توسعه انسانی بر بهبود حقوق بشر و ماهیت مسائل مربوط به حقوق بشر پرداخته است. در پایان این فصل (صفحات ۲۷ و ۲۸) در مسائلی تسحت عنوان «مبارزه جهانی مستمر برای حقوق بشر» و مبارزات برای آزادی‌های اساسی، کنفرانسها، اسناد و بیانیه‌ها و نهادهایی که در ارتباط با حقوق بشر شکل گرفته‌اند، مورد بررسی قرار گرفته است.

آزادبهای انسانی

فصل دوم بخش اول گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ تحت عنوان «مبارزات برای آزادی‌های انسانی» (صفحات ۲۹ تا ۵۶) به بررسی آزادی‌های مختلف بشر و مبارزات صورت گرفته برای رعایت آنها پرداخته است. در پایان این فصل در ضمیمه‌ای ضمن تشریح مهم‌ترین مکانیسم‌های حقوق بشر در جهان، نظام سازمان ملل متحد برای نظارت بر اجرای حقوق بشر و همچنین نهادهای ابرارهای منطقه‌ای حقوق بشر مورد بررسی قرار گرفته است. در این ضمیمه وضعیت کنونی کشورهای جهان از لحاظ پایبندی به کنوانسیون‌های بین‌المللی مرتبط با حقوق بشر از جمله کنوانسیون بین‌المللی حذف تمامی اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵)، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)، کنوانسیون حذف تمامی اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹)، کنوانسیون ضد شکنجه و سایر رفتارها و مجازات‌های غیرانسانی (۱۹۸۴) و کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) مورد بررسی قرار گرفته است.

توسعه انسانی

فصل سوم گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ تحت عنوان «توسعه انسانی» (صفحات ۵۶ تا ۷۲) به بررسی ارتباط متقابل حقوق بشر و دموکراسی پرداخته است. در این فصل با اشاره به این که در یک نظام دموکراتیک، همه مردم در تصمیم‌گیری‌هایی که مربوط به سرنوشتشان است، شرکت می‌کنند تاکید شده که دموکراسی‌های شکلی

ارتباط متقابل حقوق بشر و توسعه انسانی

فصل اول گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ تحت عنوان «حقوق بشر و توسعه انسانی» (صفحات ۱ تا ۱۸) و شش فصل جداگانه است.

توسعه انسانی

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

عمادالدین باقی، افشاگر

قتل‌های زنجیره‌ای محکوم شد!

در حالیکه فتوادهندگان، طراحان و سازمانگران قتل‌های زنجیره‌ای آزادند و به جنایات خود ادامه می‌دهند، عمادالدین باقی روزنامه‌نگار جسور که شجاعانه به افشای قتل‌های زنجیره‌ای پرداخت، توسط قوه قضائیه دستگیر، محاکمه و به پنجسال و نیم زندان محکوم گشته است. در حالیکه در هفته گذشته مهاجمین به کوی دانشگاه در دادگاه نظامی تبرئه شدند، دانشجویانی که مورد تهاجم قرار گرفته بودند، ماهها قبل محاکمه و به زندانهای سنگین محکوم شده‌اند.

قوه قضائیه مدت‌ها است دست جنایتکاران را برای تداوم جنایت‌هایشان باز گذاشته است ولی نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب را به بهانه‌های مختلف دستگیر و روانه زندانها ساخته است. هم‌اکنون عده زیادی از آزاداندیشان در گوشه‌های زندان، دوره محکومیت‌شان را سپری می‌کنند و طراحان و سازمانگران قتل‌ها به شکار نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب مشغولند.

نیروهای آزادیخواه کشور! قوه قضائیه به سبیل بیدادگری و به ارگان حامی جنایتکاران تبدیل شده است. باید عملکرد قوه قضائیه را افشا کرد و آنرا در مجامع بین‌المللی و افکار عمومی بی‌اعتبار نمود تا زمینه برای تغییرات پایه‌ای در این قوه فراهم شود.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۲۷ تیرماه ۱۳۷۹

اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون تبرئه متهمین حمله به کوی دانشگاه

دانشجویان محکوم شدند،

جنایتکاران تبرئه!

دادگاه نظامی یک تهران نتیجه رای دادگاه پرونده کوی دانشگاه را اعلام کرد. برپایه این رای فرهاد نظری و ۱۷ نفر از پرسنل نیروی انتظامی تبرئه شدند.

رای دادگاه حیرت و تعجب همگان را برانگیخت. باوجود اینکه روند دادگاه به گونه‌ای ترتیب یافته بود که انتظار می‌رفت محکومیت‌های سبکی برای متهمین در نظر گرفته شود، تبرئه آنها برای افکار عمومی حیرت‌انگیز بود. در حالیکه مهاجمین حمله و حشایشانه به کوی دانشگاه تهران تبرئه می‌شوند، وکیل مدافع دانشجویان در دادگاه اکنون در زندان بسر می‌برد و دانشجویان دستگیر شده، به زندان‌های سنگین محکوم شده‌اند.

حکم دادگاه در حقیقت پاداش مهاجمین و دهن‌کجی به دانشجویان و نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب کشور بود. دادگاه به جای مرهم نهادن، بر زخم عمیق دانشجویان نمک پاشید. این حکم بار دیگر نشان داد که جنایتکاران، قلدان و سرکوبگران در سایه قوه قضائیه در امنیت به سر می‌برند و آزادانه به هر جنایتی دست می‌زنند ولی دانشجویان و نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب کشور تحت پیگرد قرار می‌گیرند و با دستاویزهای مختلف دستگیر و روانه زندان‌های می‌شوند.

مردم ایران و نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب کشور! قوه قضائیه و دادگاه‌های نظامی به ابزار سرکوب در دست نیروهای تمامیت‌طلب و خشونت‌گرا تبدیل شده‌اند. باید با تمام قوا بیدادگری‌ها و اقدامات سرکوبگرانه قوه قضائیه را افشا کرد و نشان داد قوه قضائیه در ایران نه کانون عدالت‌خواهی که مرکز جور و ستم است.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۲۷ تیرماه ۱۳۷۹

است. طبق این جدول جمهوری اسلامی به‌جز مورد چهارم و پنجم، در بقیه این کنوانسیونها عضویت دارد.

دمکراسی جامع تضمین‌کننده حقوق بشر فصل سوم گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ (صفحات ۵۶ تا ۷۲) تحت عنوان «دمکراسی فراگیر، حقوق را تضمین می‌کند» به بررسی ارتباط متقابل حقوق بشر و دموکراسی پرداخته است. در این فصل با اشاره به این که در یک نظام دموکراتیک، همه مردم در تصمیم‌گیری‌هایی که مربوط به سرنوشتشان است، شرکت می‌کنند تاکید شده که دموکراسی‌های شکلی

ظاهری در این مسیر کارا نیستند. بر همین اساس، ممکن است برخی از «دمکراسی‌ها» به حقوق بشر زیان وارد کنند. در این فصل، تاکید شده است که تنها دموکراسی جامع که ضمن رعایت شیوه‌های دموکراتیک در آن به حقوق مختلف افراد احترام گذاشته می‌شود، می‌تواند در جهت بهبود حقوق بشر عمل کند.

عدالت و حقوق بشر فصل چهارم گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ (صفحات ۷۲ تا ۸۵) تحت عنوان «حقوق مردم را در مبارزه علیه فقر تقویت می‌کند» به بررسی مسئله عدالت اجتماعی و ادامه در صفحه ۶

انسان و بهبود کیفیت زندگی

نگاهی به گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰

از روزنامه همشهری - علی صبغیان

از ترکیب میزان بساوازی بزرگان و تعداد مشغولین به تحصیل در سطوح ابتدائی، متوسطه و عالی بدست می‌آید و استاندارد زندگی که بر مبنای تولید ناخالص داخلی سرانه براساس برابری قدرت خرید دلار در هر کشور محاسبه می‌شود، تشکیل می‌گردد. البته به منظور محاسبه شاخص توسعه انسانی برای هر یک از نساگرهای یساده، ارزشهای ثابت حداقل و حداکثری ایجاد شده است. این ارزشهای ثابت برای نامگر طول عمر حداقل ۲۵ سال و حداکثر ۸۵ سال، برای میزان دسترسی به آموزش و پرورش حداقل صفر درصد و حداکثر ۱۰۰ درصد و برای تولید ناخالص داخلی سرانه (بر اساس قدرت برابری خرید دلار) حداقل ۱۰۰ دلار و حداکثر ۴ هزار دلار است. هر یک از نساگرهای تشکیل‌دهنده شاخص توسعه انسانی، براساس فرمول عمومی زیر محاسبه می‌شود: شاخص نامگرهای تشکیل‌دهنده شاخص توسعه انسانی ارزش حداقل - ارزش واقعی ارزش حداقل - ارزش حداکثر.

توسعه ابزار پیشرفت و توسعه یک جامعه، تنها به عوامل اقتصادی و بهبود شاخص‌های کمی توجه نمی‌شود، بلکه عوامل غیراقتصادی همچون وضعیت آموزش و پرورش، بهداشت و عواملی از این دست نیز نقش موثری دارند.

گزارش توسعه انسانی با توجه به اهمیت عوامل غیراقتصادی در ارزیابی میزان پیشرفت کشورهای مختلف جهان، برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) از ده سال قبل به این سو، همه ساله گزارشی در باره وضعیت توسعه انسانی جهان منتشر می‌کند. این گزارش دارای دو بخش است. در بخش اول گزارش توسعه انسانی جهان، هر سال ارتباط یک موضوع مشخص با توسعه انسانی از جهات مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. بخش دوم گزارش توسعه انسانی نیز با استفاده از شاخص‌های غیراقتصادی به رتبه‌بندی و مقایسه کشورهای مختلف جهان می‌پردازد.

مهمترین مبنای رده‌بندی کشورهای جهان در گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد، شاخص توسعه انسانی است. شاخص توسعه انسانی از سه نامگر طول عمر که براساس امید به زندگی در زمان تولد محاسبه می‌شود؛ دسترسی به آموزش و پرورش که

توسعه ابزار پیشرفت و توسعه یک جامعه، تنها به عوامل اقتصادی و بهبود شاخص‌های کمی توجه نمی‌شود، بلکه عوامل غیراقتصادی همچون وضعیت آموزش و پرورش، بهداشت و عواملی از این دست نیز نقش موثری دارند.

گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ گزارشی به گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ تحت عنوان «توسعه انسانی» (صفحات ۱ تا ۱۸) و شش فصل جداگانه است.

توسعه انسانی

فصل اول گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ تحت عنوان «حقوق بشر و توسعه انسانی» (صفحات ۱ تا ۱۸) و شش فصل جداگانه است.

ارتباط متقابل حقوق بشر و توسعه انسانی

فصل اول گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ تحت عنوان «حقوق بشر و توسعه انسانی» (صفحات ۱ تا ۱۸) و شش فصل جداگانه است.

توسعه انسانی

اشاره: گزارش توسعه انسانی ملل در سال ۲۰۰۰ که همه ساله از سوی سازمان ملل متحد منتشر می‌شود، دو هفته پیش انتشار یافت. در این گزارش که در سالهای اخیر در بین کشورهای جهان اهمیتی وافر یافته است، بر جنبه‌های مختلف توسعه یوژه بر ابعاد فرهنگی، پژوهشی و اقتصادی تاکید زیادی می‌شود. آنچه در پی می‌آید نگاهی است کارشناسی به گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ که آن را با هم می‌خوانیم.

توسعه ابزار پیشرفت

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بحث «توسعه» در همه کشورها اهمیت زیادی یافت. در این دوران، ادوین تسمانی کشورهای جهان، توسعه را بعنوان فرآیندی که از طریق آن می‌توانند اقتصادهای ساده و عقب‌مانده خود را به اقتصادی پیشرفته و مدرن تبدیل کنند، در دستور کار خود قرار دادند. برداشتی که در چند دهه اول پس از جنگ جهانی از توسعه بعقل می‌آمد، تقریباً معادل رشد اقتصادی بود، یعنی بهبود شاخص‌های اقتصادی صرف‌نظر از آثار واقعی این امر در بین اقشار مختلف جامعه. تاکید بر توسعه، یا این نگرش موجب گردید تا به جای این که توسعه در خدمت انسان و بهبود کیفیت زندگی او قرار گیرد، در واقع انسان قربانی توسعه شود.

تاکید بر توسعه انسانی

با توجه به تاثیرات منفی توسعه (به معنی بهبود شاخص‌های کمی) بر انسان و ارزشهای انسانی، از دهه ۱۹۷۰ میلادی نگرش جدیدی در باره توسعه ایجاد شد. این نگرش به توسعه انسانی موسوم شد و طبق آن، توسعه به جای این که انسان را قربانی کند، باید در خدمت او قرار گیرد. در نگرش توسعه انسانی، برای ارزیابی

اگر دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ را به مثابه سرآغازی برای یک تحول رفهرمیستی در جمهوری اسلامی در نظر بگیریم، بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۷۸ واپسین روز حیات آن رفهرم تحول سیاسی و حلول آن در کالبد جنبش اجتماعی بوده است.

آن روح خوش رایحه‌ای که در جان این جنبش دمیده شده است، البته به جانش شرافت می‌بخشد، چه سنت مبارزه «مسالمت‌آمیز، مصلحانه و دموکراتیک» شریف‌ترین میراث برجای مانده از ماترک رفهرمیسیم است. رفهرمیسیم گرچه در ذرات خود رنگ و بویی از راست‌گرایی و محافظه‌کاری دارد، اما در دوری‌جستن از خشم و خشونت و سودای مبارزه مسلحانه مقام و مرتبتی درخور دارد. «جنبش اصلاحات دموکراتیک در ایران» هنوز چنین است و تا زمانی که «اصلاح‌طلبان» است، چنین خواهد بود. اما آنچه در روز بیست و نهم بهمن ماه تغییر کرد، فراتر از این بود:

یکم: روز دوم خرداد در بهار ۷۶ تهران روز جنبش رای‌ها بود. گفته‌اند صندوق رای تابوت رادیکالیسم است و به واقع در آن روز چنین بود. امید به اصلاح در دل مردم (حتی بدگمان‌ترینشان) شریک افکنده بود و آن بیست میلیون مرد و زنی که به قصد اعتراض به پای صندوق‌های رای رفته بودند، مدنی‌ترین شیوه و دموکراتیک‌ترین روش برای اعتراض را اختیار کرده بودند و شاخص‌ترین این اعتراض در صورت اثباتی خود سید محمد خاتمی بود. مردم ایران در دوم خرداد تنها به یک رفهرم رای

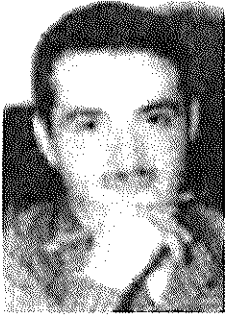
داده بودند. حرکتی نه تنها مسالمت‌آمیز که - متکی به اصلاحات از بالا، آرام و در چارچوب قانون اساسی که عبار آن در تند و کند و شخص محمد خاتمی بود. محافظه‌کاران اما هراسان شده

بودند که این صندوق‌های رای نه تابوت رادیکالیسم که از آن محافظه‌کاری باشد. آنان به جای آن که در اندیشه تجدید حیات خویش از طریق روش‌های دموکراتیک فرو روند، به بنیادهای پیش‌مدرن حفظ قدرت رجوع کردند و کوشیدند با فلج کردن دولت اصلاح‌طلب (تنها نماینده سیاسی اصلاح‌طلبان) از خاتمی، گارپاچف و از دولت او اپوزیسیونی رخنه کرده در حکومت بیافرینند و البته در این میان پیام آشکار محافظه‌کاران برای توده‌های حاضر در بدنه جنبش اصلاحات چیزی جز این نبود که «هیچ چیز تغییر نکرده است». و حتی فراتر از آن کوشیدند به این باور عوامانه و محافظه‌کارانه در بدنه اصلاح‌طلبان دامن زنند که پاسخ‌های خشمگینانه محافظه‌کاران به اصلاح‌طلبان هسه زاده نامیمون روز دوم خرداد است، چه پیش از آن روز هیچ اصلاح‌طلبی در زندان نبود و روزنامه‌ها و ماهنامه‌های حامی ایشان نیز ولو اقلان و خیزان منتشر می‌شد؛ اما پس از دوم خرداد در آغاز غلامحسین کرباسچی و سپس محسن کدیور، عبدالله نوری، محمود شمس، اکبر گنجی، عمادالدین باقی و... راهی زندان شدند همچنان که آیت‌الله منتظری در خانه‌اش محصور و سعید حجاریان بر تخت و صندلی چرخدارش مصلوب شد. در

از رفهرم سیاسی تا جنبش اجتماعی

محمد قوجانی

برگرفته از هفته‌نامه گوناگون



دیر هست که بی‌فایده قلمداد شود و از آن فراتر، نشان از یک واپس‌نشینی آشکار برای محافظه‌کاران دارد. آنان اینک به جبر اصلاحات را پذیرفته‌اند اما نسبت به شدت و حدت آن حساسیت نشان می‌دهند و از این رو می‌کوشند با حلول در صورت این معنا و قلب محتوای آن خود را از کسپوس تحول برهانند. فارغ از آنکه حتی اگر قرار باشد «اصلاحی» در جنبش «اصلاحی» صورت گیرد، این بدنه و نمایندگان فراگیر جنبش هستند که باید در باره جهت و غایت آن اصلاح تصمیم بگیرند. نه منصوبان و منسوبان قدرت غیرپاسخگو که دیرنگام به خیال عضویت در هیئت مدیره اصلاحات افتاده‌اند. از چنین رفهرمی جز انقلاب سفید برخواهد خاست.

پنجم: محافظه‌کاران از آن رو محافظه‌کار خوانده می‌شوند که صدای پای تحولات و مطالبات اجتماعی را دیرنگام می‌شنوند و از این رو زمان طلایی عمر سیاسی خویش برای مفاهیم مذاکره بر سر آن را به راحتی از دست می‌دهند. آنان زمانی برای گفتگو به سراغ اصلاح‌طلبان آمده‌اند که حرکتی رفهرمیستی به جنبش اجتماعی تبدیل شده است. محافظه‌کاران البته مشوقان ناخودآگاه این تحول بوده‌اند و اینک در میز مذاکره‌ای که چیده شده است، چهره به چهره ایشان نه چند دولت‌مرد اصلاح‌طلب که بدنه یک جنبش قرار دارد. دشواری کار در اینجاست که میز مذاکره محافظه‌کاران به تعداد بیست میلیون اصلاح‌طلب صندلی عضو این جنبش صندلی ندارد.

انقلاب اسلامی به بلندای قامتش شکافته بودند. چهارم: و اینک دوم خرداد در امتداد خود به بیست و نهم بهمن ماه رسیده است. رفهرمی محافظه‌کارانه به جنبشی رادیکال تغییر صورت داده است. اکنون دیگر میعاد اصلاح‌طلبان تنها پای صندوق‌های رای نیست. آنان زیر سایه‌بان دکان‌های فروش مطبوعات اصلاح‌طلب (حتی به عدد معدود کنونی)، دانشگاه‌ها و تجمعات دانشجویی، انجمن‌های حرفه‌ای و سیاسی و حتی در صحن و سرای مجلس هوادار اصلاحات، وعده دیدار می‌گذارند تا در باره آنچه می‌گذرد گفتگو کنند. ایستگاه‌های اتوبوس و صندلی‌های دیگر وسائط نقلیه عمومی نیز از این گفتگوها خالی نیست. اصلاحات به وجدان یک ملت تبدیل شده است. جنبشی را که از خانه‌ها بیرون آمده است را نمی‌توان در خیابان به سکوت فرا خواند. بازگشت از وضعیت «جنبش» به موقعیت «رفهرم» و تبدیل کردن اصلاحات اجتماعی (از پائین به بالا) به اصلاحات حکومتی (از بالا به پائین) حتی اگر ممکن باشد، چندان

مهدی بازرگان روزگاری رهبر (منفی و نهانی) انقلاب ۱۳۵۷ ایران، شخص محمدرضا پهلوی خوانده بود که با گشایش باب انسداد سیاسی و دامن‌زدن به راه کارهای انتحارگونه در میان مخالفان خویش، بذر روزگار ما محافظه‌کاران چنان می‌کنند که اسلاف راست‌گرایشان کردند. آنان در محتوا نه تنها روشنفکران که روحانیان را نیز از خود آزوده‌اند. اینک بار دیگر میان حوزه و دانشگاه نسبت و وحدتی برقرار شده است که حکومت بیست و نهم بهمن آن نشسته بود و شگفت آنکه حاصل و فرجام کار در محتوا نه انجمن است که آنان خواسته بودند.

اکنون کدیور و سروش، نوری و حجاریان همسان از سوی اصلاح‌طلبان تقدیس و از سوی محافظه‌کاران تکفیر می‌شوند و این وحدت شگرف نیروهای موازی اجتماعی نمادی از تکوین یک جنبش اجتماعی و آوج ناکامی برای محافظه‌کارانی است که در متحذکردن همه مخالفان خود استعداد خارق‌العاده‌ای دارند. شاه سابق ایران به درستی صندوق رای را تابوت سلطنت خود می‌دانست اما صندوق‌های رای مردم، کالبد بی‌جان آن حکومت را باید در چاله‌ای دفن کند که مردان

شادمانه جامعه و هلهله پیروزی نیروهای اجتماعی از پس «نه» ای دوباره به ساخت قدرت، البته پاسخ خشم‌آلود و درخوری یافت. سخنگویان جنبش بازداشت شدند و بر شمار مطبوعات توقیف‌شده افزوده شد. اما آنچه در این میان مهم است، پاسخ به این پرسش است که چگونه در مجالی اندک حرکتی رفهرمیستی (نه در روش که در محتوا) چنان رادیکال می‌شود که حتی گوش به نصیحت بزرگان قوم نمی‌سپارد و از سطح مطالبات نمایندگان سیاسی واقعا موجود خویش درمی‌گذرد و گرچه همچنان از طریق صندوق رای سخن می‌گوید اما آن زمانی که گشوده می‌شود دیگر زبان نرم‌خو و مصلحت‌جوی معمرین نیست. روز بیست و نهم بهمن ماه این مردم اصلاحات را با ادبیاتی به خامه و واژه عبدالله نوری و اکبر گنجی و عمادالدین باقی و سعید حجاریان زمزمه کردند و این معنایی جز رادیکالیزدن ادبیات جنبش اصلاحات ندارد. سوم: نیم‌نگاهی ژرف به تاریخ کوتاه این سه ساله نشان می‌دهد که بزرگترین عامل در تبدیل حرکتی رفهرمیستی به مطالباتی لایه‌بندی شده و آرام و مصلحت‌جویانه به جنبش اجتماعی یا ذائقه‌ای رادیکال و گسترده‌ای فراگیر، خود محافظه‌کاران بوده‌اند. مرحوم

حالی که تا قبل از دوم خرداد، مجله آدینه نیز تحمل می‌شد پس از آن دامنه توقیف مطبوعات تا روزنامه سلام نیز امتداد یافت و قس علی‌هذا... دوم: «جنبش اصلاحات دموکراتیک» در آغاز جز نماینده‌ای در راس (محمد خاتمی) و بدنه‌ای شناور در لایه‌های محذوف اجتماعی نبود که میعادشان پای صندوق‌های رای بود. در این سه ساله، چهار بار و هر بار پیش از گذشته تابوت‌های رادیکالیسم تغییر ماهیت داده‌اند. پس از انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب خیرگان رهبری و شوراهای مردمی، روز بیست و نهم بهمن ماه رادیکال‌ترین روز تاریخ ایران پس از اصلاحات شد. اگر در آغاز، در دوم خرداد علی اکبر ناطق‌نوری، مردی در قالب متوسط قدرت از رای‌دهندگان نامنجم گرفت و پس از آن هر دو سوی جامعه و حکومت در سکوتی به پهنای یک اغمای بعد از عمل سخت قرار گرفتند، در این واپسین انتخاب، در بیست و نهم بهمن، اکبر هاشمی رفسنجانی مردی در مراتب مافوق قدرت از رای‌دهندگان تهرانی پاسخی مشابه دریافت کرد و شگفت آنکه این بار سهم حکومت و جامعه نه سکوتی برابر از سر حیرت که خشم و هیاهویی ناهمساز بود. هیاهویی

بن‌بست اصلاح‌طلبان نه از شیوه‌های....

ادامه از صفحه ۷

بی‌علاقه باشند. وضعیت اقتصادی مردم، نگرانی آنها از آینده اصلاح‌طلبان و خیلی پارامترهای دیگر می‌توان در عدم استقبال مردم از احزاب تعیین‌کننده باشد.

در مورد تشکلهای توده‌ای باید بگویم که در انتخابات اخیر مجلس دهها تشکل دولتی و نیمه مستقل از اصلاح‌طلبان حمایت کردند. آنها با این ارگانها چندان سروکاری ندارند و از آنها استفاده ابزاری می‌نمایند. حتی شخصیتی مانند آقای عبدالله نوری نماینده اول شورای شهر تهران قصد داشت از این شورا استفاده ابزاری نماید. اصولا درک درستی که نویسنده مقاله از ارگانهای توده‌ای دارد برای اصلاح‌طلبان مفهوم نیست. بنظر من ما نباید از آنها تقاضا کنیم که در جهت تشکلهای توده‌ای گام بردارند بدلیل اینکه به امر اعتقاد ندارند و ما با اینکار فشار بیخودی به آنها وارد می‌کنیم، بعلاوه لایه‌های بالایی آنها اگر به اینکار اقدام نمایند پایگاه اجتماعی خود را از دست می‌دهند. می‌توان نوشت: وگرنه بعید است که اصلاح‌طلبان بکار حزبی بی‌علاقه باشند. آنها به هرحال خواستها و تمایلات گروه‌های اجتماعی معینی را نمایندگی می‌کنند که چندان سود خود را در سازماندهی مردم نمی‌بینند. البته این به آن معنا نیست که هنگامی که این تشکلهای پا گرفتند و در جامعه قدرتی شدند آنها بیکار بنشینند و نخواهد در آنها نفوذ کنند. من فکر می‌کنم که سازماندهی مردم در تشکلهای مستقل و وظیفه سازمانهای سیاسی چپ و روشنفکران مستقلی است که علاقمند کار توده‌ای - فرهنگی هستند و همانطور که مقاله اشاره دارد به این تشکلهای بدون هدف و پایه‌های دموکراسی می‌نگرند. حال بیستم با توجه به اهمیتی که روشنفکران چپ برای این ارگانها قائلند بیان کار ما که دیگران را ترغیب به سازماندهی مردم می‌کنیم چیست؟ در این چند سالی که ما راه مهاجرت به خارج از کشور

ولی فقیه و شورای نگهبان را نادیده بگیرند و در بن‌بستی روانه شوند که اصلاح‌طلبان وارد شده‌اند. کیانوری فقید یکبار در یکی از پرسش و پاسخ‌های خود به خط امامیها گفته بود «شما دوست و دشمن خودتان را نمی‌شناسید». بعداً معلوم گردید که این کیانوری بود که دوست و دشمن خود را نمی‌شناخت. حال ما قیاس دوست و دشمن را کنار می‌گذاریم و به نویسنده مقاله می‌گویم که «رفیق عزیز استراتژی توسعه اصلاح‌طلبان دیرزمانی است که تدوین شده، بهتر است ما بفکر تدوین استراتژی توسعه سیاسی و اقتصادی خودمان باشیم».

۴- نویسنده معتقد است که «با کار سازمانگرانه و تشکیلاتی و فراهم آوردن زمینه تشکلهای گروه‌های اجتماعی می‌توان دموکراسی را در کشور نهادمند کرد. در چالش با مخالفان اصلاحات به طور مؤثر و کارا عمل کرد. بر عمق و شتاب اصلاحات سیاسی کشور افزود. نیرویی که بخواد دموکراسی را در جامعه ما نهادینه کند باید راه سازمان‌یابی مردم را در احزاب و سازمان‌های سیاسی، تشکلهای صنفی و دموکراتیک مستقل باز کند و خود در جهت سازمان‌دادن مردم حرکت کند...».

همانطور که مقاله اشاره دارد اصلاح‌طلبان حکومتی موفق شده‌اند احزابی را تاسیس کنند که میلیونها نفر در انتخابات ۲۹ بهمن به احزاب رای دادند، اما مردم داوطلب عضویت در این احزاب نشدند و از این لحاظ چندان استقبالی نمودند. نویسنده مقاله اعتقاد دارد که آنها خودشان عضوگیری نکردند. بهر حال برای جامعه ما که نیازمند احزاب متعدد است چرایی عضو نشدن مردم و عضوگیری نکردن این احزاب موضوعی نیست که به سادگی بتوان از کنار آن گذشت. آنچه مسلم است برای احزاب که در جامعه کنونی ایران مشکلاتی وجود دارد که من از کم و کیف آن مطلع نیستم والا اصلاح‌طلبان هم نباید خیلی بکار حزبی

خود را کجا جمع‌بندی کرده‌ایم که آن «چپ مذهبی» و یا سایر روشنفکرانی که معتقد بکار توده‌ای هستند از آن استفاده کنند. بنظر می‌رسد این «مانی» که همواره بکار سازماندهی توده‌ها مشغول بودیم کار را تعطیل کرده‌ایم و از اصلاح‌طلبان می‌خواهیم که مردم را سازماندهی کنند.

۵- در آخر مقاله می‌خوانیم: «اکنون دور ششم مجلس شورا گشایش یافته است که در آن اصلاح‌طلبان اکثریت را دارا هستند. طبعاً اصلاح‌طلبان وقت و انرژی صرف خواهند کرد تا طرح‌های خود را در مجلس ببرند. اما اگر این بار هم تمام نیروی آنها به مجلس و مسائل آن اختصاص می‌یابد و مجلس این بار جایگزین مطبوعات شود، باز خلل و خلاهای زیادی در فرآیند اصلاحات پیش خواهد آمد. مجلس جایگاه ویژه خود را دارد و نمی‌تواند جایگزین احزاب سیاسی و امر سازمانگری در بین مردم شود. اینجا نیز رفیق بهروز مجدداً به اصلاح‌طلبان نصیحت می‌کند که مبادا تمام انرژی خود را در مجلس بگذارند و امر احزاب و سازماندهی مردم را فراموش کنند، غافل از آنکه اگر اصلاح‌طلبان سعی کنند طرح‌های خود را (با تمام التقاتها و نارسانیها) در مجلس پیش ببرند این امر بزرگترین سازمانگری در میان مردم محسوب می‌شود. مگر احزاب سیاسی که نویسنده از آنها نام می‌برد چکار می‌کنند؟ پرقدردترین آنها اگر چند نماینده در مجلس داشته باشند بیشتر استفاده از آن مجلس که مکان پراهمیتی برای کار توده‌ای است می‌نمایند. حال که اصلاح‌طلبان در مجلس اکثریت دارند چرا نباید تمام توان و نیرویشان را برای پیشبرد طرح‌هایشان بکار ببرند؟

مقصود نویسنده البته اینست که آنها به امور دیگر نیز توجه داشته باشند، اما باز هم اینجا برداشتی که او از امر سازماندهی دارد مشکل ایجاد می‌کند. او «چپ» را خوب تشخیص می‌دهد اما قادر نیست که آن را به «کل» ربط دهد. مگر نه اینکه سندیکاها و تشکلهای توده‌ای برای بسیج و سازماندهی زحمتکشان ابزارهای ضروری هستند، اگر رای پس چرا مجلس نمی‌تواند همان زحمتکشان را در مقیاس

را در پیش گرفته‌ایم موفق نشده‌ایم حداقل نهادی ایجاد کنیم که بدین طریق اخبار تشکلهای مردمی را مستقلاً انتشار دهیم و بحث‌های تئوریک و چارچوب در جهت گسترش آنها را دامن بزیم. تشکل مهندسين، پزشکان، دانشجوین، نسوبندگان، کارگران، شهرتانیهای بزرگ و ... هزاران نفر را شامل می‌شود. نحوه کار این تشکلهای و تعیین خط مشی عملی در این مورد جدا از سیاست کلان نیروهای چپ و دمکرات نیست. در این مورد همه ما مسئولیت مستقیم داریم ولی گویا نویسنده مقاله قصد دارد این مسئولیت را از دوش ما بردارد. او می‌نویسد: «تاسف‌بار است که آنها مسائل کارگری را به خانه کارگر سپردند (مقصود از آنها چپ‌های مذهبی هستند) در حالی که طرح مطالبات کارگران و زحمتکشان و کار سازمانگرانه در بین صفوف آنها می‌توانست که این نیروی عظیم اجتماعی را به نیروی بالفعل جنبش اصلاح‌طلبانه و آزادخواهانه کشور فرا رویاند! بنظر می‌رسد خیلی هم بد نباشد که ما کار خودمان را به دیگران واگذار کنیم و از آنها انتظار داشته باشیم که بجای ما مردم را سازماندهی کنند، زیرا ما «نیروهای اپوزیسیون» که همواره به اشکال مختلف کمابیش بکار سازمانگری و کار توده‌ای پرداخته‌ایم و در این زمینه از تجاربی برخورداریم ولی بعلت سروکوب شدن در صحنه سیاسی داخل کشور حضور نداریم». در خارج از کشور هم چندان بیکار ننشسته‌ایم. هرکجا که اصلاح‌طلبان نتوانستند وظایف سازماندهی مردم و طبقه کارگر را درست انجام دهند ما از آنها ایراد می‌گیریم و بدینوسیله نیرو کسب می‌کنیم. بعلاوه ما به آنها گفته‌ایم و برای تاریخ نوشته‌ایم که بدون ایجاد تشکلهای توده‌ای و کار میان مردم جنبش اصلاح‌طلبی شکست می‌خورد. اگر اصلاح‌طلبان چنین سازمانهانی را سازماندهی نکردند و جنبش شکست خورد در آن صورت ما دیگر بی‌گناهییم. باید پرسید ما اپوزیسیونی که «همواره به اشکال مختلف کار سازمانگری و توده‌ای انجام داده‌ایم و در این زمینه از تجاربی برخورداریم» تجارب کاری

وسیع تر و با توجه به برنامه‌های کلان تر بسیج نماید. شاید مشکل اینجاست که کار در مجلس از نظر او کار از بالاست ولی در کارخانه‌ها و در نهادهای مردمی کار کردن، کار از پائین است. نمایندگان مجلس اگر مسائل و مشکلات را با دورزدن مردم و با سازش یا قدرتمندان حل نمایند (که خیلی جاها و اکثر موارد در کشور ما اینطور بوده) این کار از بالا و بدون توجه به بسیج توده‌ای است ولی اگر همین نمایندگان برای اجرای سیاستهای کلانی که سرنوشته اکثر مردم زحمتکش را رقم می‌زند مبارزه کنند و مردم را حول این خواستها بسیج نمایند این یک کار سازمانگرانه مردمی است. اینکه نمایندگان معمولاً اینکار را نمی‌کنند و ما در ایران کمتر نمایندگانی داشته‌ایم که مجلس را تبدیل به مکانی برای بسیج توده‌ها نمایند امر دیگریست ولی نباید فراموش کرد که تجاریات جبهه ملی در امر ملی‌کردن نفت در مجلس و دولت نمونه برجسته‌ای است که از آن می‌توان آموخت و نزدیکترین تجربه به زمان ماست. به هر جهت این حرف را ما می‌پذیریم که در هر صورت و حتی اگر بهترین و واقعی‌ترین نمایندگان مردم در مجلس باشند امر سازماندهی زحمتکشان در تشکلهای مستقل نباید به تعویق بیفتد اما اگر قرار است تعطیلی ۱۹ روزنامه اصلاح‌طلب و سدهای مستعدی که در مقابل حرکت اصلاح‌طلبی در ایران ایجاد شده در دور آتی مجلس به مرحله بحث و تصمیم‌گیری برسد و اگر قرار باشد مزاحمان نهادهای انتخابی یعنی شورای نگهبان و ولی‌فقیه به چالش طلبیده شوند به جرئت باید گفت که اصلاح‌طلبان باید تمام نیروی خود را به مجلس و مسائل آن اختصاص دهند زیرا هیچ موضوعی امروز بسیج‌کننده‌تر از این مسائل نیست. درستی اندیشه‌ای که نهادهای غیر انتخابی را رسد راه اصلاح‌طلبی در ایران می‌داند در طی نشست و برخاست‌های مجلس آتی مقابل مردم آشکار می‌گردد. ما نیز باید در این نبرد شرکت کنیم و آنچه را که نمایندگان اصلاح‌طلب نمی‌توانند در مجلس بزبان آوردند به اطلاع مردم برسانیم. اینکار یعنی «سازماندهی» مردم برای عقب‌نشاندن محافظه‌کاران.

اجلاس های جهانی زنان و هیئت ایرانی عملگردها و مواضع

شبهلا فرید

چرا کنفرانس های جهانی

آمار و ارقام از زندگی زنان در جهان تکان دهنده است: زنان نیمی از جمعیت جهانند ولی یک‌صدم دارائی های جهان از آن زنان است. دستمزد زنان در مقابل کار مساوی، از ۴۲ تا ۷۵ درصد مزد مردان است. زنان بطور متوسط در هفته ۱۳ ساعت بیش از مردان کار می کنند. سالانه بیش از نیم میلیون زن در سراسر جهان به دلیل زایمان و بیماری های ناشی از بارداری جان می سپارند که ۹۹ درصد آن در کشورهای پیرامونی است. جمعیت زنان در آسیا شصت میلیون کمتر است، زیرا با استفاده از روش های پزشکی در تشخیص جنسیت، جنس دختر را سقط می کنند. میزان مرگ و میر و سوء تغذیه در کودکان دختر بیشتر است. درصد دختر بچه هایی که از آموزش محرومند، بالاتر است... به این لیست می توان بسیار موارد دیگر را افزود. مقابله با تمامی این نابسامانی ها، راهکارهای جهانی می طلبد. بایستی برای دولت ها و وظیفه تعیین، و مکانیزم های کنترل پیدا کرد. از این رو از دهه هفتاد کنفرانس های جهانی برای تصویب سند بررسی دستاوردها و یافتن راه های پیشرفت از سوی سازمان ملل تشکیل می شود. در این کنفرانس ها، هیئت های نمایندگی دولت ها از کشورهای مختلف شرکت می کنند. برای اولین بار در کنفرانس ناپروبی، سازمان های غیردولتی زنان نیز شرکت داشتند.

شرکت جمهوری اسلامی

در کنفرانس های زنان

اولین بار در سال ۱۹۸۵ در کنفرانس ناپروبی هیئتی از طرف جمهوری اسلامی ایران در این کنفرانس شرکت کرد. این هیئت با کمترین آمادگی و صرفاً به منظور نمایش دادن یک هیئت با حجاب، از زنان، در یک همایش بین المللی شرکت داشت. تا روز کنفرانس این هیئت به پیش نویس منشور دسترس نداشت. پس از آن برای شرکت در کنفرانس پکن در سال ۹۵، از دو سال قبل تر تدارکات مشخصی دیده شد. یک هیئت ۱۱ نفره متشکل از یک آیت الله و تعدادی از حوزه علمیه، سی نفر از خبرنگاران دستچین شده، تعدادی از وزارت امور خارجه به دلیل موقعیت شان، چند تن از دفتر زنان وابسته به ریاست جمهوری به رهبری شبهلا حبیبی و عضویت از جمله معصومه ابتکار، و تعدادی بنام سازمان های غیردولتی در این اجلاس شرکت کردند.

مواضع جمهوری اسلامی

در کنفرانس های بین المللی

از نظر ایدئولوژیکی، جمهوری اسلامی در زمینه جنسیت به آن دیدگاهی تعلق دارد که معتقد به تفاوت بیولوژیکی زن و مرد هستند، و وظایف متفاوتی را به عهده زنان می گذارد. در این دیدگاه وظیفه عمده زن نقش مادری و

همسری است. این طیف از دیدگاه معتقد به برابری دو جنس نیست بلکه معتقد به عدالت یعنی تعریف نقش های متفاوت برای زنان و مردان است، البته این مسئله مانع از آن نیست که برخی ها در درون این طیف مایل به اصلاحاتی در وضع زنان در راستای انجام نقش های متفاوتشان نباشند. از سوی دیگر شرکت هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی عمدتاً مقابله با افشاگری های است که در سطح بین المللی در مورد تزیینات و حشمتانکی که بر زنان ایران می شود و هدف مهم تر تبلیغ ایدئولوژیکی و سیاسی حتی صرفاً با حضور در این مجامع می باشد.

شبهلا حبیبی پس از کنفرانس پکن در مورد هدف شرکت هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی می گوید: «امروزه شرایط مساعد تبیین و ادامه مباحث دینی در عرصه های جهانی داعیه توانمندی دین اسلام در پاسخگویی به مسائل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مردم جهان و ضرورت حضور نمایندگان جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین المللی را بیشتر آشکار می سازد».

عملکرد جمهوری اسلامی

در کنفرانس پکن

هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی متشکل از دولتی و غیردولتی در کنفرانس پکن سه هدف را دنبال کرد: ۱- اصرار بر روی استقلال فرهنگی کشور ما در زمینه مسائل زنان و معطوف کردن مسائل حقوق بشر به مسائل فرهنگی و سنتی کشورها، ۲- مخالفت با حقوق جنسی زنان، ۳- تأکید بر روی نقش خانواده در مورد بهداشت جنسی کودکان و از این طریق مسئول نشودن دولت ها. سرانجام پس از تصویب سند پکن که در موارد گفته شده با کارشناسی دولت های همفکر جمهوری اسلامی روبرو شد، این دولت نسبت به موادی از سند که مغایر با دین تشخیص می داد اعلام تحفظ کرد، یعنی خود را موظف به اجرای آن نمی دید.

کنفرانس نیویورک

کنفرانس نیویورک پنج سال پس از کنفرانس پکن به منظور بررسی دستاوردها و مواضع پیشرفت وضع زنان تشکیل شد. در کنفرانس

در هر کشوری با توجه به فرهنگ و سنن آن کشور حقوق زنان متفاوت است.

در حاشیه کنفرانس نیویورک

در موقع ورود هیئت نمایندگی سازمان های غیردولتی در فرودگاه نیویورک از آنها خواسته شد که انگشت نگاری شوند. طبق قانون آمریکا اتباع پنج کشور سوئدان، عراق، ایران، لبنان و لیبی برای ورود به کشور آمریکا باید انگشت نگاری شوند. برخی از زنان شرکت کننده از این عمل امتناع کردند و هفت زن باز گردانده شدند. آنها از جمعیت زنان انقلاب اسلامی، زنان پیرو اهل بیت و زنان طرفدار صلح و عدالت اجتماعی و همچنین مدیر مسئول مجله زن روز بودند. مجله زن روز پس از این مسئله در سرمقاله خود می نویسد: «آنها که به بهانه رسیدن به صندلی اجلاس تن به ذلت انگشت نگاری دادند کدام عزت را می خواستند

نیویورک هیئت ایرانی متشکل از هیئت دولتی و سازمان های غیردولتی بود. هیئت دولتی شامل پنج نفر از مرکز امور مشارکت زنان، دو شامل انجمن کلبی، انجمن زنان زرتشتی، شبکه ارتباطی سازمان های غیردولتی و انجمن زن، از هر کدام یک نفر و رسانه ها و انجمن همبستگی شرکت داشتند.

این سازمان های به اصطلاح غیردولتی، در چارچوب دیدگاه دولتی در حالی در این کنفرانس شرکت می کردند که اولاً هیچ تشکیلات مستقل زنان حق فعالیت در کشور ندارد و همزمان دو تن از فعالین حقوق زنان در زندان به سر می بردند. خانم زهرا شجاعی نماینده هیئت دولتی در مصاحبه خود در مورد پیشرفت وضعیت زنان کشور حتی این را نیز فراموش نکرد، بگوید که در هیئت رئیسه مجلس یک زن (به عنوان منشی) انتخاب شده است، ولی نقض خشن و وحشتناک حقوق زنان در زمینه های بی شمار، احتمالاً جزء دستاوردهای درخشانی بود که لزومی به بیان آنها نبود.

هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی در نیویورک همان نقشی را داشت که در پکن به عهده گرفته بود. هماهنگی با نیروهای ارتجاعی و مقابله با هر فرمول بندی که به زنان به عنوان زن، نه در ارتباط با خانواده و همسر نگاه می کند و مقابله با بندهای مربوط به حقوق جنسی زنان و از همه مهم تر جهان شمول نداشتن حقوق زن و تبلیغ این فکر ارتجاعی که گویا

یک سند نهایی تصویب کنند تا اولاً بیش از همه صلاحیت شان را ثابت کنند و همچنین تخصیص منابع مالی و انسانی عظیم را توجیه و اثبات کنند.

سرانجام سندی تصویب شد که بطور واقعی عقب تر از سند پکن نبود ولی بطور جدی نیز پیش تر از آن نبود. در این سند خسته زنان و قتل های ناموسی بطور واضح تر از قبل به عنوان نقض حقوق بشر تیتبج شد.

در این سند از تعیین سقف زمانی و همچنین سقف مالی برای دولت ها در اجرای تصمیمات خودداری شده است. بجای خواست مصرانه از لفظ درخواست استفاده شده است، با این جملات که دولت ها را «به تأمل فرمای خوانیم تا تدابیری را اتخاذ کنند» و همچنین لفظ «در کوتاه ترین زمان ممکن» بجای مشخص کردن زمان اجرا. این عبارات بدان معناست که در آینده نیز امکان آن کم است که دولت ها در سیاست زنان و سیاست برابری فعال شوند و همچنین برای سازمان های زنان کشورهای مختلف نیز دشوار می شود که وظائف دولت های خویش را در اجرای تصمیمات یادآوری کنند و دائماً آن را محک بزنند. سازمان های غیردولتی از شدت مذاکرات یکبار دیگر به سازمان های زنان امکان تأثیرگذاری محدودشان را نشان داد.

۵ سال بعد از پکن آن حالت خیزش و شور به دلیل محدودیت و عدم اجرای تصمیمات در سیاست زنان فرو نشست. سازمان های دولتی و غیردولتی زنان در عمل به یکدیگر نزدیک شدند. نمایندگان سازمان های غیردولتی تقریباً در همه هیئت های دولتی و یا به عنوان مشاورین تشکیلات سازمان ملل شرکت کردند. اظهارات رئیس هیئت نمایندگی آمریکا هنگامی

جنگ کاغذ بدون پیروزی

کنفرانس پکن + ۵ در نیویورک بدون پیشرفتی در عرصه سیاست زنان

نویسنده: کریستنا ویشترنس، فعال و پژوهشگر زنان

و نماینده سازمان های غیردولتی آلمان در کنفرانس نیویورک

ترجمه: شبهلا فرید

معتقد بود از طرف غرب و بخصوص آمریکا دیکته می شود.

اکثر زنان کشورهای جنوب خواستار آن بودند که تأثیرات منفی لیبرالیزه کردن، خصوصی کردن و تعدیل ساختاری بر اقتصاد خود و بر زندگی زنان را یادآوری کنند و برعکس کشورهای صنعتی اصرار داشتند که بطور «سنجیده» از «امکان و فرصت» گلوبالیزم قدردانی شود و از بی تفاوتی دولت ها و عدم مدیریت در کشورهای فقیر انتقاد شود.

کریستنا کاپالاتا رئیس هیئت نمایندگی تانزانیا می گوید: «ما سند پکن منهای ۵ نمی خواهیم». بسیاری از سازمان های زنان در نیویورک می پرسیدند، حال که فرمول بندی های دست یافته شده در پکن تا بدین حد بی رنگ می شوند، مرز تحمل ما در کجاست. سازمان های غیردولتی بسیار دیر به این نتیجه رسیدند که عدم تصویب سند نهایی بهتر از یک سند ضعیف است. ولی اکثر دولت ها می خواستند

آنکه پیشرفتی را که کنفرانس پکن + ۵ در سند پایانی خود نسبت به پکن داشت را مشاهده کند. هفته ها هیئت نمایندگی دولت ها در بارد حقوقی زنان، گلوبالیزم و نکات پیچیده در سیاست جهانی مانند تحریم به مجادله پرداختند. سراسر جهان در شب های پایانی تا ۳ نیمه شب مذاکرات طولانی را ادامه دادند و بر سر فرمول بندی ها، ویرگول و نقطه بحث کردند.

بار دیگر اتحاد «نامقدس» رژیم های محافظه کار از لیبی گرفته تا نیکاراگوئه، از ایران تا لهستان اغلب با رهبری نظری و اتیکان علیه حقوق جنسی زنان و جوانان و در دفاع از استقلال فرهنگی کشورها در مسأله زنان موضع گرفتند. این اتحاد محافظه کاران عمدتاً در جهت تعدیل تصمیم گیری های پکن عمل می کردند و موفق شدند به موضع هیئت های نمایندگی اروپا و آمریکا که در جهت دفاع از حق انتخاب آزاد جنسی حرکت می کردند، ضربه بزنند. هیئت نمایندگی کوبا نیز تصمیماتی را بلوکه می کرد که

ویرجینیا وارگاس یکی از پیشگامان جنبش زنان پرو می گوید: «ما به میکروسکوپ احتیاج داریم تا آن اصلاحاتی را که دولت ما بعد از کنفرانس پکن کرد، نشان دهیم». بدین نحو او رژیم کشور خود را به محاکمه می کشد. نه فقط او بلکه نمایندگان سازمان های زنان از تمام کشورها در کنفرانس (پکن + ۵) در نیویورک به رژیم های خود نمره بد دادند. آنها معتقد بودند که اصولاً در اکثر رژیم ها آن تمایل سیاسی وجود ندارد که تصمیمات پکن را به اجرا بگذارند و حاضر نیستند که امکان نشان را در زمینه زنان سرمایه گذاری کنند. اصلاحی در زمینه قانون در اینجا و حمایتی در مورد مسأله دیگر در جایی بوده ولی آن سیاست برابری بی تزلزل که فاصله بین دو جنس را کاهش دهد و بر فقر زنان غلبه کند و با خشونت علیه آنها مقابله کند، وجود نداشت.

اکنون بایستی ویرجینیا وارگاس یکبار دیگر این میکروسکوپ را بردارد و این بار برای

برای زنان ایرانی به ارمغان بیاورند؟». زنان نماینده برای شرکت در یک اجلاس بین المللی قادر به درک این مطلب نبودند و یا نخواستند باشند که این مسئله نتیجه سیاست خارجی دولت متبوع شان است و ربطی به شرکت در یک کنفرانس بین المللی ندارد. برخی محافل نیز در کشور، به تجلیل از این حرکت انقلابی پرداختند. زهرا شجاعی در این مورد می گوید: «فضای داخل کشور با فضایی که در عرصه بین المللی وجود داشت کاملاً متفاوت بود». او گفت: «اصلاً هیئت های دیگر از این موضوع مطلع نشدند و در داخل اجلاس این مسئله کوچک ترین انعکاسی نداشت. هیچکدام از هیئت ها سؤال و واکنشی راجع به این موضوع نداشتند».

نواز روز

شرکت هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی در این اجلاس ها بیش از همه با این محور تبلیغی صورت می گیرد که گویا زنان ایرانی خشنود از وضعیتی که در آن به سر می برند، قادرند در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی مشارکت فعال داشته باشند.

جستجوی آن امکاناتی که زنان کشورمان را قادر سازد که از یک تجمع بین المللی بهره گیرند و با شرکت در این اجلاس چه به عنوان ناظر و یا هر امکان دیگری صدای متفاوت با هیئت رسمی زن ایرانی را انعکاس دهند، نیاز امروزه ماست.



که گفت: «ما اجازه نمی دهیم که تصمیمات پکن بی رنگ شوند»، با دست زدن متد موجه شد. حضور چند صد زن جوان در نیویورک این امید را زنده نگه می داشت که جنبش زنان نمرده است. آنها خشمگین و خوشنود و مصمم بودند در آینده نیز به دولت ها تصمیمات سیاسی را به منظور برابری تحمیل کنند.

«پکن + ۵» بیاوری بسیار برای هیچ؟ این سوالی بود که بدلیل پرسبکتیو نامعین کنفرانس طرح شد. پس از ریو + ۵، قاهره + ۵، پکن + ۵ و کپنهاک + ۵، اکنون باید منتظر ریو + ۱۰، پکن + ۱۰ و غیره باشیم. تمام کنفرانس ها بعلاوه ۵ تأسفات بار بودند و پیشرفتی نیاوردند.

این نتیجه بطور روشن بدست آمد که این نوع کنفرانس های بررسی دستاوردها مناسب آن نیستند که رژیم ها را وادار کنند که قول های جدیدی در مورد مسأله بدهند. این نتیجه گیری که روند برابری دو جنس در سطح بین المللی همواره احتیاج به یک نیروی محرکه دارد، عمومی بود. برای سال ۲۰۰۵ بار دیگر بررسی تدابیر سیاسی اعلام شد، اما نه به شکل بعلاوه ۵، بلکه به شکل کنفرانسی بین المللی در حد کنفرانس پکن.

بیشتر شرکت کنندگان دولتی و غیردولتی در حالی که از مذاکرات طولانی خسته بودند، امیدوار بودند تا سال ۲۰۰۵ شکلی یافته شود که پیشرفت و موانع در عرصه برابری را به نحو دیگری کنترل کند و رژیم ها را به تعهد وادارد. یکی از شرکت کنندگان از سازمان های غیردولتی پیشنهاد می کرد «ما باید نقش هایمان را تعویض کنیم، سازمان های زنان بایستی که نقش اصلی را در دادن بیان به عهده بگیرند و رژیم ها نقش ناظر را داشته باشند».

در ضرورت تولید فکر و سیاست

بهروز خلیق

مقدمه

این نوشته قصد آن را ندارد که سازمان و تاریخ آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد. نگاه به سازمان و تاریخ آن، مستلزم بررسی جامع و همه‌جانبه حیات سیاسی، تفکر سیاسی حاکم در دوره‌های مختلف، افت و خیزها، موفقیت‌ها و شکست‌های آن است.

آنچه در این نوشته مورد نظر است، نیاز مبرم جنبش اصلاح‌طلبانه و آزادخواه کشور و بویژه چپ‌نویس به تولید فکر و سیاست است. و از این منظر با نگاهی گذرا و سریع به تاریخ سازمان، تلاش شده است که ضعف سازمان در این زمینه بازگو شود تا شاید این ضعف مورد توجه قرار گیرد. این نگاه به معنی نفی و یا نادیده‌نگاشتن خصوصیات مثبت، پویایی فکری - سیاسی و دستاوردهای قابل تکیه سازمان نیست که لازم است در جای خود به آن پرداخته شود و جمع‌بندی کلی از حیات سازمان در طی سی سال حیاتش ارائه گردد.

ضعف تاریخی سازمان

منشأ پیدایش جریان و جنبش‌های سیاسی - فکری، شرایط سیاسی - اجتماعی پیدایش و شکل مبارزه آنها در خصوصیات و ویژگی‌های آن نقش بارز و برجسته‌ای دارد. سازمان ما در اساس از بطن جنبش دانشجویی پدید آمد و در شرایط رکود جنبش آزادیخواهانه کشور و بی‌عملی جریان‌های سیاسی تاریخاً شکل گرفته در کشور، در فضای سرکوب رژیم محمدرضا شاه و در شرایط جهانی دهه ۶۰ و ۷۰ که اوج انقلابات آزادی‌بخش و جنبش‌های چریکی بود، با به عرصه حیات گذاشت.

می‌توان گفت که بدنه اصلی سازمان ما را نیروی تشکیل می‌داد که هنوز در سازمان اجتماعی‌گرا، نقش‌ناقص و عهددار مسئولیت اجتماعی و خانوادگی نبود. بخشی از بنیانگذاران سازمان که سابقه فعالیت در حزب توده ایران و جبهه ملی داشتند و از دانش و تجربه سیاسی برخوردار بودند، در سال ۴۶ گرفتار آمدند و به زندان افتادند. بخش دیگری از بنیانگذاران سازمان به علل مختلف از جمله شکوفایی جنبش چریکی در آمریکای لاتین از تئوری‌های تأثیر پذیرفته که عمدتاً بر عمل انقلابی و قهرآمیز تأکید داشتند. رهبری سازمان در مدت کوتاه سه بار ضربه خورد و کسانی که یک دوره کار و مطالعه سیاسی را پشت سر داشتند، شهید و یا به زندان‌ها افتادند و نیروهایی که از جنبش چریکی تأثیر پذیرفته بودند، مستقیماً بدون اینکه یک دوره کار و مطالعه سیاسی را گذرانده باشند، وارد سازمان شدند.

سازمان برآمده از بطن جنبش فکری - سیاسی نبود و لذا پشتوانه غنی کار فکری و تئوریک نداشت. تصور غالب در سازمان در آن سالها، این بود که دوره تئوری گذشته و اکنون مرحله عمل فرا رسیده است. به همین خاطر ارزش‌های آنها نه دانش و تئوری، تعقل و تفکر بلکه عمل، آنهم عمل مسلحانه بود. چالاک‌ی، بی‌باکی، ورزیدگی، شجاعت و مقاومت، صفات و خصوصیات برجسته‌ای بودند که مورد تحسین قرار می‌گرفتند و به اشکال مختلف در جذب افراد عمل می‌نمودند. طبیعتاً سازمان عمل‌گرا و معتقد به مبارزه مسلحانه، به جوان‌های پرشور، فداانی، پاک‌باخته و جان برکف نیاز داشت و چریک با این خصوصیات تعریف می‌شد. در آن زمان به نقل از ماری‌گلا گفته می‌شد، عمر چریک بیش از شش ماه نیست. معلوم است که در شش ماه تا چه می‌توان دانش و تجربه سیاسی آموخت. به علاوه آموزش در سازمان در آن سالها، عمدتاً آموزش تئوریک و سیاسی نبود، چرا که به گفته مسعود احمدزاده جنبش چریکی به پراختیاری ایجاد داشت نه تئوریک. به همین خاطر جوانان پاک‌باخته و فداانی خلق ولی کم‌دانش و کم‌تجربه به سازمان رو می‌آوردند. مبارزه مخفی حرفه‌ای و قهرآمیز در شرایط سرکوب، چنین نیروهایی را می‌طلبید. نیروهایی که از همه چیز کنده بودند و در دست و صورت حرفه‌ای از اختیار سازمان بودند. افراد با موقعیت اجتماعی و سن بالا، عناصر صاحب‌نظر، باتجربه، دانش آموخته به مبارزه چریکی نمی‌پیوستند و سازمان نیز در پی جذب این چنین عناصری نبود. عده انگشت‌شماری هم که به تصادف عضو سازمان شده بودند، به‌خاطر نداشتن توان عملیات نظامی و تحرک لازم، مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند و زیردست کسانی کار می‌کردند که چریک ورزیده‌ای بودند.

عملاً الزامات بقای سازمان و فراگیری فنون مبارزه مخفی و چریکی و عملیات چریکی بر زندگی اعضا و رهبری سازمان سایه می‌انداخت و مسئله مطالعات سیاسی را به امر فرعی تبدیل می‌کرد.

البته باید توجه داشت که این روند در دوره مبارزه چریکی خطی نبود. در سال‌های افراد متفکر ارج و قرب یافتند و در جهت غلبه بر عمل‌گرایی سازمان و ارزش قائل شدن به کار مطالعاتی و فعالیت‌های نظری تلاش‌هایی صورت گرفت، ولی خصلت مبارزه مسلحانه و ضربات پی در پی که سازمان متحمل شد، اجازه نداد که چنین تلاش‌هایی به روند غالب و پایدار در سازمان فرارویند.

آن دسته از محافل و افرادی که در دوره کار سیاسی دانش و تجربه اندوخته بودند، زمانی که وارد سازمان می‌شدند، زمینه را برای تحولات در سازمان فراهم می‌آوردند. ولی مبارزه چریکی به عمر آنها پایان می‌داد و افراد معدودی از آنها زنده می‌ماندند. می‌توان گفت که در دوره مبارزه چریکی، «تئوری» و «دانش» خوار شد و خصوصیت و توانایی فردی در پیشبرد مبارزه مخفی و قهرآمیز برجسته گردید. به همین خاطر عمدتاً کسانی که جذب سازمان می‌شدند، افرادی بودند واجد کارایی در مبارزه چریکی و فاقد دانش و تجربه کار سیاسی، سازمان چریکی، چریک مبرز تربیت می‌کرد، نه کادر تئوریک و سیاسی.

در سال ۵۶ و ۵۷ مسئولین سازمان به عضوگیری ویژه رو آوردند و به سراغ بعضی از افرادی که از زندان بیرون آمده بودند، رفتند و عده‌ای از آنها را عضوگیری کردند. گرچه این عضوگیری‌ها در فعالیت‌های سازمان در آن سالها، مؤثر و مفید بود، ولی به مثابه مسکن بود نه درمان درد. سازمان چریکی نیروی جوان را آزاد و جلب می‌کرد. گروه‌های متعدد هوادار که در سال‌های ۵۶ و ۵۷ شکل گرفتند، اکثراً از جوانان تشکیل می‌شدند.

انقلاب بهمین فرا رسید و هزاران جوان پرشور و فدائی رو به سازمان آوردند. سازمان در کوتاه مدت به یک جریان سیاسی سرتاسری فراورید و در تمام استانها تشکیلات حزبی برپا کرد. ترکیب قبلی نیروهای سازمان با این گسترش نه تنها تغییر نیافت، بلکه تثبیت شد. سازمان بعد از انقلاب بهمین، به مبارزه سیاسی رو آورد و در جهت فراروئی به یک حزب سیاسی گام برداشت. در چنین شرایطی ضعف سازمان عیان تر گشت. سازمانی با جبهه عظیم و با کله کوچک. این عدم تناسب مشخصه سازمان در آن سالها بود. گرچه بخشی از تیپ‌های سیاسی که از زندان بیرون آمده بودند، در رهبری سازمان قرار گرفتند و تیپ‌های عملیاتی به مسئولیت‌های پائین رانده شدند، با این وجود کمیته مرکزی وقت سازمان نه قادر بود این نیروی وسیع را سازمان دهد و آنرا تغذیه کند و نه توان تحلیل انقلاب بهمین و فریادهای سیاسی کشور و اتخاذ خط مشی سیاسی باثبات و پایداری را داشت. و سرانجام دیدگاه‌ها، برنامه و مشی سیاسی حزب توده ایران را پذیرفت.

این ضعف مغرط زمینه‌ساز چپ و راست‌زدن‌ها و پذیرش اتوریته حزب توده ایران و وانهادن رهبری و سپردن آن مسئولیت به کمیته مرکزی حزب توده ایران شد. در عین حال لازم است خاطر نشان کرد که از سال ۵۹ تا ۶۲ روندهای مثبتی در سازمان در حال شکل‌گیری بود. در سال ۶۱ - ۶۰ تصمیم گرفته شد که به مقوله انقلابیون حرفه‌ای پایان داده شود و به غیر از عده‌ای از اعضای رهبری، اکثریت اعضای سازمان که بطور حرفه‌ای کار می‌کردند، از فعالیت حرفه‌ای فاصله بگیرند و شاغل گردند. این روند سریعاً در طی دو سال پیش رفت و اکثر اعضای سازمان صاحب شغل معین شدند. و بدین ترتیب سازمان از سازمانی که اعضای آن صرفاً کار سیاسی می‌کنند، درآمد و از طریق اعضایش با سازمان اجتماعی کار پیوند خورد.

همزمان با این فرآیند، جذب و جلب نیروهایی از کارگران و زحمتکشان و عناصر متخصص و صاحب‌نظر به تدریج در سازمان پیش می‌رفت. سازمان با رشته‌های متعدد با جامعه و با مردم پیوند می‌خورد و مسائل، خواسته‌ها و مطالبات آنها به سازمان راه می‌یافت و در حوزه‌ها و کمیته‌ها مطرح می‌گشت.

اما این روندهای مثبت و امیدوار کننده با سرکوب سازمان و مهاجرت نیروهای آن متوقف گشت. در دوره اول مهاجرت کشیک‌های درون سازمانی بیشترین اثری و وقت را از نیروهای

سازمان گرفت. آن فرصت طلایی که برای کادرسازی و اخذ دانش سیاسی وجود داشت، عملاً از دست رفت. بعد از سنگره، بخشی از کادرها از سازمان فاصله گرفتند. با این همه در دوره مهاجرت نیروهای سازمان بر اندوختن و تجربه خود افزودند. در مقایسه با اوایل انقلاب می‌توان گفت که دانش و تجربه سیاسی در سازمان ما ارتقا یافته است و سازمان به مراتب پخته‌تر از اوایل انقلاب عمل می‌کند. ما در اوایل دهه ۷۰ طرح ایده‌های نو پیشقدم بودیم و فکرها و اندیشه‌های جدیدی در طیف نیروهای چپ مطرح کردیم و از اندیشه‌های کهنه فاصله گرفتیم اما متأسفانه تحولات فکری - سیاسی تداوم و عمق نیافت و بعداً متوقف گردید.

ضعف تاریخی سازمان همچنان پابرجاست. رشد دانش و تجربه در سازمان ما یک‌بعدی و تنها در عرصه سیاسی است. برخوردهای ما در این عرصه نیز در سطح موضع‌گیری سیاسی باقی مانده و عمق نیافته است. به علاوه فاقد پشتوانه نظری و تحقیقی است.

باید این واقعیت را بی‌واهمه ابراز کرد که تولید فکر و سیاست در سازمان ناچیز است. هنوز مطالعه، کار فکری و تحقیقی جای شایسته‌ای در سازمان پیدا نکرده است. هنوز ما در سازمان کسی را سراغ نداریم که یک کار برجسته در عرصه مسائل نظری، سیاسی و سایر عرصه‌ها داشته باشد و یا کار تحقیقی جدی انجام داده باشد. ما همواره در عرصه سیاست حرکت کرده‌ایم و آنجا که به مسائل نظری پرداختیم، به عمق نرفتیم. سیاست را در تجربه ام‌وختیم و به آنچه دستاورد بشریت در عرصه سیاسی بود، توجه نکردیم. و مهم‌تر از همه، در برخورد با جامعه و تاریخ کشورمان به همان تئوری‌ها و دیدگاه‌هایی توسل جستیم که در مورد جوامع غربی صادق بود. به تلاش مستقلی جهت شناخت ساختار اقتصادی - اجتماعی کشورمان در طول تاریخ حیات آن دست نزدیم.

ضرورت تولید فکر و سیاست

کشور ما با درد و رنج بس فراوان در حال گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن است. روندی که بیش از صد سال است که جامعه ایران با آن درگیر است و امروز به پشتوانه آن تلاش‌های صد ساله و انقلاب بهمین و بر بستر تغییرات ساختاری در دو دهه اخیر و تأثیر تحولات جهانی و ارتباطات، می‌رود که ساختار سیاسی مستبدانه چندین هزارساله دگرگون شود و مردم‌سالاری جایگزین اقتدارگرایی گردد.

بدون تردید، تحولات در کشور ما با تحولات فکری - فرهنگی عمیقاً پیوند خورده است. تحول اجتماعی در کشورمان تنها به عرصه سیاسی محدود نیست و کل نگاه و حیات جامعه را به چالش کشانده است. در بین مؤلفه‌های تحول اجتماعی، تفکر و فرهنگ سیاسی و تفکر دینی، دو مؤلفه‌ای هستند که در کانون تحولات فکری قرار دارند. روشنفکران دینی در هر دو عرصه پا به میدان کارزار گذاشته‌اند.

امروز با توجه به خصلت تحولات اجتماعی، اکتفا کردن به مبارزه سیاسی و محدود شدن به موضع‌گیری، کارساز نخواهد بود. شرط تأثیرگذاری بر تحولات، شرکت و حضور فعال در چالش فکری - سیاسی در جامعه است. برای تأثیرگذاری باید تولید فکر و سیاست کرد. افکار و اندیشه‌های راه‌گشا ارائه داد.

نسل جوان کشور که دیدگاه‌ها و سیاست‌های بیست ساله حاکم را تجربه کرده و از آن فاصله گرفته است، در پی افکار و اندیشه‌های جدیدی است. نمی‌توان با موضع‌گیری‌های سیاسی به نیاز آنها پاسخ گفت. دیدگاه‌های سنتی از جمله دیدگاه‌های سنتی چپ، جذبه‌ای در نسل جوان بر نمی‌انگیزد.

اکنون هزاران کتاب در عرصه‌ها و زمینه‌های مختلف چاپ و منتشر می‌شود. تا مدتی پیش دهها روزنامه و نشریه توسط اصلاح‌طلبان حکومتی در صدها هزار تیراژ انتشار می‌یافت و افکار و اندیشه‌های آنها را به درون جامعه می‌برد و دیدگاه‌های مردم، دانشجویان و جوانان و افکار عمومی جامعه را شکل می‌داد. در سه سال اخیر تولیدات فکری - سیاسی در سطح جامعه به طور بارزی افزایش یافته است.

در چنین شرایطی، اگر چپ، از جمله سازمان ما، فکر و اندیشه جدیدی نداشته باشد، اگر به

تولید فکر و سیاست نپردازد و در چالش‌های فکری - سیاسی درگیر نشود، اگر در شکل‌دهی تفکر سیاسی جدید در جامعه سهم بسزا نداشته باشد، بی‌تردید جایگاه چندانی در بین نیروهای سیاسی - جوانان و در سطح جامعه کسب نخواهد کرد. اکنون چپ با رقیب قدرتمندی مواجه است که از امکانات نسبتاً وسیعی برخوردار است. دیگر صحنه فکری جامعه عرصه یک‌تازی چپ لایک نیست. روشنفکران دینی، به ویژه چپ‌های مذهبی، از دوم خرداد به این سو، وارد مبارزه فکری - سیاسی شده‌اند و اکنون بیشترین تولیدات فکری - سیاسی از آن آنهاست.

نکته کلیدی

درک ضعف تاریخی سازمان که امروز در تولیدات فکری - سیاسی اندک آن، خلاصه‌شدن تولیدات سیاسی در موضع‌گیری‌ها و در حدود مقالات مندرج در نشریه کار و در نبود کادرهای برجسته مبارز است از یک سو و از سوی دیگر، الزامات تحولات اجتماعی جامعه ما و جنبش آزادیخواهانه و اصلاح‌طلبانه، نکته کلیدی است در نگاه ما نسبت به موقعیت و وظایف چپ به طور اعم و سازمان به طور اخص. اگر ما نتوانیم بر ضعف تاریخی سازمان غلبه کنیم، اگر بر این تصور باشیم که با تغییر شرایط سیاسی کشور و امکان‌پذیر شدن فعالیت آزادانه ما در کشور، چپ و سازمان موقعیت و جایگاه پیشین را باز خواهد یافت، سخت در خطا هستیم.

درک معضل تاریخی سازمان و اتخاذ تدابیر لازم برای غلبه بر این معضل، دارای اهمیت اساسی است. از دست‌دادن زمان و اقدام نکردن در این زمینه، به معنی از دست‌دادن موقعیت‌ها و فرصت‌هایی است که به طور عینی وجود دارد و ما قادر به بهره‌گیری از آنها نیستیم. در حالی که به جهت تعمیق شکاف طبقاتی، تشدید فقر و تنگ‌دستی همراه با خواست عمومی برای استقرار مردم‌سالاری در کشور، زمینه‌های مساعدی برای فعالیت جریان چپ و دمکرات وجود دارد.

انسان و بهبود...

ادامه از صفحه ۳

حقوق بشر پرداخته و رعایت حقوق افراد جامعه را از مهمترین ابزارهای نجات از فقر دانسته است. در این فصل همچنین از مسائلی همچون تعهدات و پاسخگویی بیشتر دولت‌ها، رشد اقتصادی بعنوان ابزارهای گسترش حقوق بشر یاد شده و بر مسئولیت بخشهای دولتی و خصوصی برای طراحی یک نظام جهانی دمساز با عدالت و حقوق بشر تأکید گردیده است.

نقش نهادها

در محاسبه حقوق بشر

در فصل پنجم (صفحات ۸۹ تا ۱۱۲) تحت عنوان «کاربرد نماگرها برای محاسبه حقوق بشر» به بررسی عوامل مختلف مؤثر بر بهبود حقوق بشر در جوامع مختلف پرداخته است و بر احترام و رعایت حقوق بشر تأکید کرده است. در پایان فصل پنجم ضمیمه‌ای در باره ارزیابی پیشرفت‌های صورت گرفته در حقوق بشر و توسعه انسانی آورده شده که در آن، این مسائل از سه دیدگاه میانگین، دیدگاه محرومیت و دیدگاه ناعادلانه مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند.

تأثیر توسعه انسانی بر حقوق بشر

فصل ششم که آخرین فصل بخش اول گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ است (صفحات ۱۱۲ تا ۱۲۹) تحت عنوان «گسترش حقوق در توسعه انسانی» با توجه به این که اجرای همزمان تمامی حقوق امکان‌پذیر نیست، به بررسی اولویت‌های ملی و بین‌المللی برای دستیابی به حقوق بشر پرداخته است. در این زمینه به اولویت‌های ملی همچون ایجاد نهادهای مستقل ارزیابی حقوق بشر، تقویت شبکه سازمانهای حقوق بشر و بهبود اوضاع اقتصادی و اولویت‌های بین‌المللی همچون کاهش بی‌عدالتی جهانی، پیشگیری از منازعات خوین از طریق نظام‌های اضطراردهنده، تقویت نهادهای منطقه‌ای حقوق بشر و گرفتن تعهد از شرکتهای جهانی اشاره می‌کند. در پایان این فصل

چاره‌اندیشی

باید چاره‌اندیشی. در این ارتباط لازم است بر یک واقعیت مسلم صحنه گذاشت. اینکه نیروی موجود سازمان به تنهایی قادر نیست در حدی دست به تولید فکر و سیاست بسزند که امروز جنبش از آن می‌طلبید. ضروری است حداقل روی نیروی از چپ که امروز به عنوان چپ نو یا چپ - دمکراتیک نامیده می‌شود، حساب باز کرد. این نیرو بخشا مشکل است و بخشا پراکنده، این جریان هم در داخل نیرو دارد و هم در خارج از کشور. ولی ارتباط و هماهنگی بین آنها شکل نگرفته است. لازم است به اشکال مختلف هماهنگی و همکاری‌هایی بین نیروهای این جریان فکری - سیاسی تأمین گردد. این هماهنگی و همکاری به معنی متشکل شدن در یک حزب و سازمان واحد نیست. مسئله ایجاد ارتباط و همسو و همگرایی تلاش‌های فکری - سیاسی آنها است. این نیرو در بیان دیگر می‌تواند طیف وسیع‌تری را در برگیرد. طیف نیروهای چپ و دمکرات که کارهای تحقیقی - نظری را پیش می‌برند و کارهای باارزشی را ارائه می‌دهند.

جنبه دیگر موضوع به تدابیر و اقدامات سازمانی بر می‌گردد. باید نهادها و ارگانهایی ساخت و مکانیسم‌هایی را در درون سازمان در نظر گرفت که سازمانگر فعالیت‌های فکری - سیاسی باشند. لازم است میزگردها، سمینارها و گروه‌های تشکیل داد، از افراد صاحب‌نظر دعوت کرد در نشریات به سازماندهی بحث‌ها پرداخت، محافل مطالعاتی - تحقیقاتی تشکیل داد و از کارهایی که تاکنون صورت گرفته است، بهره برد.

این موضوع به معنی تبدیل کردن سازمان سیاسی به کلوب بحث و محفل نیست. طبیعتاً بحث‌ها باید هدف‌های معینی را دنبال کند و حول موضوعاتی که مسائل مبرم جنبش آزادیخواهانه و اصلاح‌طلبانه کشور و مسائل جنبش چپ است، تمرکز یابد.

سخن آخر اینکه برای ایفای نقش مؤثر در جنبش آزادیخواهانه و اصلاح‌طلبانه کشور، باید بر ضعف‌ها و مشکلات موجود فائق آئیم. این امر مستلزم تحول و اصلاحات در سازمان در عرصه‌های مختلف است: در امر سیاست و تفکر سیاسی، زبان و فرهنگ سیاسی، نگاه به داخل و خارج کشور، ماهیت و مضمون تحولات اجتماعی در جامعه ما، زندگی درون حزبی، شیوه‌های کار و امر سازمانگری.

با اشاره به این که قرن بیست‌ویکم باید قرن جهانی گسترش آزادی باشد، توصیه‌هایی در این جهت ارائه شده است.

جزئیات دیگر بخش اول

در پایان بخش اول گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ (صفحات ۱۲۹ تا ۱۴۱) ارجاعات هر بخش نیز مشخصات کل منابع و ماخذی که برای تهیه این گزارش از آن استفاده شده و بالغ بر ۲۴۲ ماخذ است، ذکر شده است. این بخش از گزارش، همچنین دربردارنده، سه نامه از کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد تحت عنوان «حقوق بشر و مداخله در قرن بیست و یکم»، از ال‌وسکان آپاسنجو رئیس‌جمهوری نیجریه تحت عنوان «انتقال به دمکراسی و حقوق بشر» و از ماری رایسون، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل تحت عنوان «جهانگرایی و اولویتهای»، در این بخش علاوه بر اطلاعات و مطالب متن اصلی، اطلاعات جانبی مختلفی در باره حقوق بشر و توسعه انسانی ذکر کرده است. در پایان فصل پنجم در ۱۴ جدول جداگانه آمارهای متعددی در باره موضوعات مربوط به حقوق بشر در کشورهای مختلف ذکر شده و در ۱۹ نمودار موارد مرتبط با توسعه انسانی در جوامع مختلف با هم مقایسه شده است.

شاخص‌های توسعه انسانی

گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۰ برنامه توسعه سازمان ملل متحد در بخش دوم (صفحات ۱۴۱ تا ۲۶۸) تحت عنوان «شاخص‌های توسعه انسانی» بر مبنای موارد مختلف مؤثر در توسعه انسانی به بررسی وضعیت توسعه انسانی ۱۷۴ کشور جهان در سال ۱۹۹۸ پرداخته و بر مبنای شاخص توسعه انسانی آنها را رده‌بندی کرده است. در رده‌بندی این گزارش، کشور کانادا برای هفتمین سال متوالی در صدر قرار گرفته و سپس کشورهای نروژ، آمریکا، استرالیا و ایسلند در مقام‌های دوم تا پنجم قرار دارد. کشور سیرالئون در آخر لیست در مقام ۱۷۴ قرار دارد. جایگاه جمهوری اسلامی در رده‌بندی توسعه انسانی ۲۰۰۰، مقام ۹۷ است.

پیرامون معنای «استراتژی آرایش فعال»

ف. تابان

افکار، جریان‌ها و سیاست‌های مختلف در این سیاست چه نقشی می‌تواند داشته باشند؟ این روزها در مذمت تظاهرات غیرقانونی دانشجویان فراوان شنیدیم و خواندیم، اما ظاهراً هیچ کس میل ندارد به این نکته نیز اشاره‌ای کند که مگر «دیگران»، «غیره» و «دیگراندیشان» از امکان تظاهرات و حتی ابراز عقیده و سخن گفتن قانونی برخوردارند؟ چرا دانشجویان اجازه نیافتند در سالگرد حادثه هجدهم تیر ماه تظاهرات قانونی برپا کنند. می‌گویند دلیل احتمال ایجاد تنش، آیا مقامات حکومت، به جز دفتر تحکیم وحدت و بسیج دانشجویی و تشکل‌هایی که وابسته به حکومت هستند، به سایر تشکل‌های دانشجویی از جمله همان گروه‌هایی که در برابر دانشگاه تهران دست به تظاهرات زدند، اجازه برگزاری اجتماعاتی همانند اجتماعات دفتر تحکیم وحدت، یعنی برگزاری جلسات و سیمینار را می‌دادند و حاضرند بدهند؟ پاسخ قطعاً منفی است زیرا تا به حال چنین اتفاقی نیفتاده است. مقامات حکومت به احترامین کار دست می‌زنند، یعنی با چسباندن پرچم مشکوک و غیرقانونی نسبت به دیگران، آنان را از حقوق قانونی خویش محروم می‌سازند و اعتراضاتشان را نیز به دلیل این که غیرقانونی است سرکوب می‌کنند.

مخالفین، آن‌هایی که در چارچوب یکی از دو جناح حاکم نمی‌کنند، در کجا و به چه وسیله می‌توانند سخن بگویند تا به پیشبرد سیاست «آرایش فعال» مورد علاقه اصلاح‌طلبان کمکی کرده باشند؟ روزنامه که ندارند و طبق قانون فعالیت مطبوعاتی آن‌ها را محکوم کرده‌اند، به احترامین کار دست می‌زنند، جسته و سیمینار و کنفرانس هم که نمی‌توانند تشکیل دهند. اگر غیرقانونی هم دست به عملی بزنند، آشوبگر و اغتشاشچی و عامل بیگانه خوانده می‌شوند. آقای محمدرضا خاتمی و سایر همفکرانش، می‌توانند راهی نشان دهند که آن‌ها هم «سخن بگویند» و در سیاست «آرایش فعال» نقشی بر عهده بگیرند؟

۷

قهرمانان میدان «آرایش فعال» اساساً نیروها و جریان‌ها وابسته به حکومت هستند که به دلیل سهم داشتن در قدرت، امکانات و ابزارهای شرکت فعال در سیاست را دارا می‌باشند. توده‌های مردم که فاقد چنین امکانی هستند، و نیروهای سیاسی و اجتماعی گوناگونی که در کشور ما وجود دارند، حتی اگر بخواهند نیز قادر به مشارکت در چنین سیاستی نیستند. بی‌دلیل نیست که در این استراتژی تنها توصیه‌ای که به مردم صورت می‌گیرد این است که «صبر» کنند و به آن‌ها اساساً به صورت یک «ماشین رای» نگریسته می‌شود. سیاست آرایش فعال، صرف‌نظر از نیت مبتکران آن، مردم را به حاشیه می‌راند و درست در زمانی که آنان برای احقاق حقوقشان پای به میدان می‌گذارند از آن‌ها می‌طلبد که کنار بکشند و سیاست را به دست «سیاست‌مداران» (دو جناح موجود در حکومت) بسپارند از همین رو این سیاست اساساً غیردموکراتیک است.

تاکتیک پیشنهادی محمدرضا خاتمی برای پیشبرد «استراتژی» مورد بحث «سخن گفتن» برای شکستن «جو رعب و وحشت» است. او چیزی بیشتر از «سخن گفتن» برای عرضه ندارد. تمام جنبش اصلاح‌طلب حکومتی نیز به این توصیه با تمام قوا عمل می‌کند. در اینجا به نتیجه این «سخن گفتن» نمی‌پردازیم.

توده مردم چگونه می‌توانند سخن بگویند تا در پیشبرد این سیاست نقشی بر عهده گیرند و مشارکتی داشته باشند؟ مردم ایران در مفهوم وسیع کلمه، امروز فاقد آن ابزارهایی هستند که بتوانند سخن بگویند و در نتیجه در سیاست «آرایش فعال» مشارکت فعال داشته باشند. آن‌ها نه از تشکل، نه از حزب و سازمان و نه از روزنامه‌های برخوردارند که بتوانند سخن

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

محمدرضا خاتمی در توضیح این...

تا پیش از تشکیل مجلس ششم چنین تصور می‌شد و رهبران جبهه دوم خرداد نیز چنین القا می‌کردند که سیاست پیشه کردن صبر در برابر اقدامات مرتجعین، که بعداً به «استراتژی

وضعیت سیاسی ایران، انقلاب یا رفرم

متن کامل سخنرانی فریدون احمدی در کنفرانس «ایران در قرن بیست و یکم»
با عنوان نقش و برنامه اپوزیسیون در امروز و آینده ایران

اگر در حلقه اول شکل این تحول بنیادی، قهرامیز یا غیرقهرامیز بودن آن مدنظر نباشد، آنگاه پیشرفت روند اصلاحات و اصلاح طلبی نه تنها در برابر انقلاب تلقی نخواهد شد، بلکه پلهای و پایه‌ای از آن را تشکیل خواهد داد. به بیان دیگری می‌توان و شایسته است، انقلابی بود و خواهان تحول و دگرگونی بنیادی، و در عین حال مبارز پیگیر اصلاحات، اصلاح طلب پیگیر، یک تحول طلب و یک انقلابی مسالمت‌جو است. بر این اساس، هر پیشرفتی در عرصه اصلاحات، قطعاً راه را برای ایجاد تحولات بنیادی مهیاتر خواهد نمود و باید از آن استقبال کرد و فراتر باید نیروی اصلاحات بود، مگر آنکه بر این اندیشه باشیم که فشار و خفقان هرچه بیشتر، شرایط برای انقلاب مهیاتر، مساند آن فکر «مهدویون» که فشار و جور باید هر چه بیشتر زمین را فرا گیرد، تا مهدی موعود زودتر ظهور کند و یا همچون چپ‌های عصر حجر، که فقر و فلاکت را هرچه گسترده‌تر می‌خواستند تا انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی به پیش بیاورند.

بین انقلابی بودن و طرفداری از انقلاب و مبارزه قهرآمیز و غیرمسالمت‌آمیز، به هیچ وجه رابطه این‌همانی برقرار نیست. نه اصلاح طلب و اصلاح طلبی بالذاته نافی خشونت و اعمال قهر است و نه انقلابی بودن ضرورتاً به معنای دفاع از شیوه‌های قهرآمیز مبارزه سیاسی است.

خطی پسرنگ و تفاوتی جدی بین اصلاح طلبانی که، مانند یکی از میهمانان کنفرانس برلین که دمکراسی را روشی معین با نتایج نامعین تعریف می‌کنند و کاملاً حاضرند نتایج نامعین آن را بپذیرند، با انقلابیونی که بر شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه تکیه دارند و برای اصلاحات پیگیرانه می‌رزمند، وجود ندارد.

تجربه نشان داده است که اصلاحات تیغ دولبه‌ای است که هم می‌تواند در خدمت تثبیت نظام موجود باشد و هم در راستای تغییر تدریجی و بنیادین آن عمل کند. اما در صحنه سیاست نیت‌ها تعیین‌کننده نیستند. همواره چنین بوده است و این از خصلت اصلاحات برمی‌خیزد که حکومت‌گران تنها برای از دست‌نشدن بسیاری چیزها به پذیرفتن برخی عقب‌نشینی‌ها مجبور می‌شوند. در هراس از مرگ به تب راضی می‌شوند. نفی اصلاحات، به دلیل اینکه با نیت حفظ مواضع و وضعیتی معین انجام یافته است، کودکی سیاسی است، موضوع اصلی ممانعت و مخالفت با درج‌ازدن در یک نقطه و یک چارچوب و بسنده کردن به اصلاحات معین است.

جامعه، همگان بویژه اصلاح طلبان دینی را، به پاسخ‌گویی و اتخاذ موضع در برابر مسأله‌ای که حل آن را در دستور کار خود نهاده است، یعنی مسئله تغییر ساختار سیاسی، مسئله ولایت فقیه و تغییر قانون اساسی وادان خواهد کرد. اقبال و طبقات مختلف مردم در همه برآمدها، به شیوه خود پاسخ خود را داده‌اند. این پاسخ را سازمان ما در کنگره خود در قالب سیاست و شعاری به مثابه شاخص و معیار و مبین جنبش اصلاح طلبانه و آزادخواهانه کنونی تبیین و تصریح کرده است: «اصلاحات آری، ولایت فقیه نه!».

قطار، شاید با توقف‌هایی، به راه افتاده است. آینده امیدبخشی در پیش است.

خارج از حکومت (ملی، ملی-مذهبی و چپ) بر روندها و در صحنه سیاسی کشور، حد پایبندی نیروهای اصلاح طلب حکومت و پیرامون آن‌ها به سیاست‌های اصلاح طلبانه، حد توفیق نیروهای آزادخواه و اصلاح طلب در بستن دست‌های سرکوبگران در اعمال قهر دولتی و بالاخره و به نوعی تعیین‌کننده، آن انتخاب نهائی است که با توجه به تناسب قوا و مجموعه شرایط، صاحبان نیروهای سرکوبگر و قهریه انجام می‌دهند. در همین ارتباط بر سه نکته باید تأکید کنم:

۱- آگاهی توده‌های وسیع مردم به حقوق انسانی و حقوق شهروندی و اراده آنان در نفی ولایت فقیه و برای تأمین حاکمیت سیاسی خود آنچنان ابعاد گسترده‌ای یافته است که بازگشت وضعیت سابق را تقریباً محال کرده است، مگر با بهائی سنگین برای رژیم و نیز برای مردم، آنهم بازگشتی به طور موقت.

۲- وجود وضعیت به شدت انفجاری در کشور هم‌زمان است با گسترش این شناخت و ادراک که آنچه را که می‌خواهیم استقرار دهم و جانشین کنیم، باید آگاهانه بسازیم. حرکت بر مبنای نفی امکان پیشرفت، سناریوهای سیاه را مهیاتر می‌کند. نیروهای خواهان تحولات بنیادی و مجرب به خرد تحول طلب، خرد قدرت بیشتری می‌یابند. و بر این نکته باید توجه داشت که راه پیشگیری از کوربودن و خودبخودی نبودن حرکت‌ها و اعتراضات، خلاف آنچه که برخی‌ها، از جمله نیروهای در درون اپوزیسیون می‌طلبند، نه محدودکردن خواسته‌ها و اهداف در حد وضعیت و حد ظرفیت موجود، که باید مبتنی باشد بر نیازهای واقعی و عینی جامعه بر اساس آرمان‌ها و اهداف مشخص سیاسی و اجتماعی و با تکیه و بر بستر روند جاری و موجود سیاسی کشور.

۳- مورد سوم، رواج فرهنگ گفتگو، رسوائی امر کاربرد قهر در مبارزه سیاسی، فاصله‌گیری از تکررنگی و سیاه و سفید دیدن پدیده‌ها، دوری جستن از تفکر حذف، ایجاد تحول فکری - فرهنگی در میان بخش‌ها و نحلتهای مختلف فکری، راه‌یافتن مفاهیمی چون رواداری و همزیستی و رعایت حقوق دگراندیش در گفتمان سیاسی و به نیروی مادی و فراگیر تبدیل شدن شعار «ایران برای همه ایرانیان»، عوامل و شرایطی هستند که در راستای ضرورت سمت‌دهی رویدادها به سوی تحولات مسالمت‌آمیز یاری می‌رسانند.

پیرامون مفاهیم انقلاب، اصلاحات، رفرمیسم و مفاهیم خویشتاوند درم‌آمیزی معنایی و درم‌اندیشی‌هایی رواج یافته است که بخشی از آن عماداً و با هدف پیگیری اهداف و اغراض سیاسی خاصی صورت گرفته است. زمانی که سخن از انقلاب و دگرگونی بنیادی سیاسی است، نباید آن را در چارچوب تقابل دو مفهوم انقلاب و اصلاح، درک و توصیف کرد.

نظام دین‌سالار را مد نظر دارند و سوی دیگر طیف نیروهای را شامل می‌شود که در تجددگرایی و دمکراتیسم پیگیری نشان می‌دهند و به جامعه مدنی و قوانین عرفی و جدائی دین از حکومت اعتقاد یافته‌اند.

در عرصه سیاسی نیز، چنین طیفی، در میان اصلاح طلبان درون و پیرامون حکومت و روشنفکران دینی، قابل مشاهده است. این نیروها طی دو سال گذشته در گشایش نسبی فضای سیاسی و فرهنگی، نقشی جدی داشته‌اند. بخش قابل ملاحظه‌ای از آنان، به علت پایبندی به ولایت فقیه، ارجح‌شردن منافع حکومت جمهوری اسلامی بر منافع جنبش و دیدگاه محدود نسبت به دمکراسی و حقوق بشر نتوانسته‌اند هم‌با حد رشد جنبش اصلاح طلبانه و نیازهای جامعه گام بردارند. روش اصلاح طلبان درون حکومت در قبال جناح تمامیت‌گرا، تا مقطع جنبش ۱۸ تیر دانشجویان، «فشار از پائین، چانه‌زنی در بالا» بوده است. پس از این تاریخ، به خاطر مخاطرات حرکات و اعتراضاتی که فشار از پائین را سبب می‌شود و عدم امکان کنترل آن در چارچوب خواسته‌ها و شعارهای پذیرفته شده و خط قرمزهای ترسیم شده، این استراتژی از سوی آنها ترک شده است. تناقض نیاز به اتکا به جنبش اعتراضی و واقعیت اغتشاش آفرینی و سوءاستفاده سرکوبگران از حرکات اعتراضی را، اصلاح طلبان در حکومت و پیرامون آن به نفع ترک و گناه، مقابله با حرکات اعتراضی و تشکلهای خودنمیگفته، حل کرده‌اند. روندهای آتی سیاسی و حرکات‌های اجتماعی در آینده مدام این اصلاح طلبان را در برابر انتخاب بین شعارها و خواسته‌های به نیروی مادی تبدیل شده از سویی، و از سویی دیگر تقید و پایبندی به حفظ نظام قرار خواهد داد. آنچه کم و بیش قابل پیش‌بینی است، اصلاح طلبان دچار انشقاق شده، بخش‌هایی از آن‌ها به سوی مواضع رادیکال‌تر ره خواهند جست و بخش‌هایی به عقب و به سوی محافظه کاران خواهند چرخید. اما پایان کار اصلاح طلبی هر بخش از این نیروها حتی و بویژه از دیدگاه یک نیروی خواهان تحول بنیادی، نه مطلوب است و نه حکم قطعی در باره آن بدون ارزیابی همه‌جانبه قابل صدور.

صدور حکم قطعی در مورد اینکه در آینده، تحولات به کدام سمت سیر می‌کند، سمت انقلاب یا تعمیق اصلاحات، به نظر من بیش از آنکه بر تحلیل استوار باشد، از پیش‌گویی و یا انتخاب بر اساس تمایل و اراده‌گرایی نشان دارد. سیر آتی رویدادها به پارامترها و عوامل متعدد دیگری نیز بستگی دارد. این عوامل از جمله عبارتند از حد سازمان‌یابی و اعمال اراده آگاهانه مردم برای آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی و اقتصادی، میزان تأمین اراده مشترک اپوزیسیون دمکرات و عدالت طلب، افزایش شدت تأثیرگذاری و حضور مؤثر نیروهای آزادخواه

سال آینده سالانه دو میلیون نفر به سن اشتغال می‌رسند. بنابر آمار بانک مرکزی سال گذشته ۳۴۰ هزار شغل در کشور ایجاد شد که ظرف ۵ سال با پیش‌بینی ثابت ماندن میزان آن، رقم یک میلیون و هفتصد هزار را تشکیل می‌دهد. تفاوت، رقمی است، معادل ۸ میلیون و سیصد هزار. لشکری ۸ میلیونی از بیکاران در رانندگی به بیکاران کنونی پیوندند. تکان‌دهنده است؟ نه؟ یک لشکر معترض و عاصی، یک بسب ساعتی، و این در حالی است که ضرورت اصلاح ساختار اداری در دستگاه‌های دولتی که در آن کار یک نفر به چهار نفر سپرده شده و نیز نیاز به کارکردن بخش‌های مختلف اقتصاد، ابعاد بیکاران را باز هم افزایش خواهد داد.

خواست تحولات جدی و عمیق همراه با ظرفیت بالای انفجاری جامعه و نارضایتی از اوضاع کنونی، انرژی جوشانی را پدید آورده که در هر تحلیل از اوضاع سیاسی بدون آنکه در موردشان غلو شود به عنوان پارامتر و داده‌ای جدی باید جایگاه و سهم مهمی داشته باشد. جوان‌بودن جمعیت کشور و قطع جریان انتقال تجربه سیاسی - اجتماعی از یک نسل از فعالین سیاسی به نسل یا نسل‌های بعدی، بر اثر عوامل گوناگون از جمله سرکوب دهشتناک اپوزیسیون در تمام دوران حیات جمهوری اسلامی و به ویژه در محدوده نیروهای چپ، بر خصلت و پتانسیل انفجاری حرکات‌ها و خیزش‌های اجتماعی افزوده و احتمال پیدایش اینگونه حرکات را افزایش داده است.

در کنار دو ویژگی برشمرده در تحلیل وضعیت سیاسی و پیش‌بینی سیر رویدادهای آتی، عوامل و مؤلفه‌های زیر قابل توجه هستند: اکنون روشنفکران، بخش پیشرو و بافرنگ زحمتکشان و طبقه متوسط، پایه‌های اجتماعی جنبش آزادخواهانه در ایران را تشکیل می‌دهند که در آن، زنان و جوانان و به ویژه دانشجویان نقشی فعال بر عهده دارند. این نیروی اجتماعی، مدافع تغییر تحولات سیاسی و اقتصادی در کشور است. در شرایط کنونی، این نیرو، از شیوه مبارزه مسالمت‌آمیز استقبال و دفاع می‌کند و خود نیز تاکنون چنین عمل کرده است.

تحولات فکری چند سال گذشته بر زمینه شکست پروژه‌های فرهنگی - اجتماعی و نیز بحران هویت و رویکرد به بازمی‌گسترده‌ای که همه بخش‌ها و عرصه‌های کشور ما را درنوردیده است، شکست آشکار دستگاه ایدئولوژیک، قوانین و ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را به دنبال داشته است. بر این بستر و ناشی از عوامل عینی و ذهنی متعدد، جریان تواندیشی دینی، به مثابه یک جریان فکری، اجتماعی و سیاسی برآمد داشته است. این جریان طیف گسترده‌ای را شکل می‌دهد که یک سر آن، طیف نیروهای را شامل می‌شود که با قرائتی دیگر از دین و اسلام، بازسازی و حفظ

مدتی پیش در شهر رشت، در یکی از روزهای عزاداری که بنا بر قراری معهود و نسانوشته، جوانان برای دیدار و دیدن و دیده‌شدن به خیابان می‌آیند و تا پاسی از شب می‌مانند، رویدادی اتفاق افتاد که اهمیت نمادین زیبا و شگرفی دارد. زمانی که پاسداران به دلایل شرعی متعرض چند دختر و پسر جوان می‌شوند و قصد دستگیری آنها را دارند، در دفاع از آنان جوانان شهر به مقابله با پاسداران برمی‌خیزند. آن شب و به ویژه شب بعد، سراسر شهر صحنه تظاهرات قریب ده هزار جوان و دگرگیری با نیروهای بسیج و سپاه بود. یک نفرمانی زیبا و غرور آفرین مدنی، تظاهرات در دفاع از عشق و دلدادگی و ملزومات جوانی؛ در دفاع از حق شادی و زندگی شاد. دیگر آن زمان که شامل ندا داد عشق و خدا را در پستو نهان باید کرد به سر آمده است. مردم برای عشق و شادمانی به خیابان می‌آیند. آیا این نمود و نوید فرارسیدن دوران تازه‌ای نیست؟ آیا نشانه آن نیست که در فرهنگ، روحیات، شرایط اجتماعی و تعادل نیروها در جامعه و نه فقط در سطح نخبگان دگرگونی مهمی پدید آمده است؟ هر روز کشور ما شاهد بروز ده‌ها نمود بزرگ و کوچکی است که نشان می‌دهد مردم در اکثریتی بسیار نیرومند، دیگر هنجارهای یک حکومت دینی را بر نمی‌تابند. دوم خرداد، جنبش دانشجویی ۱۸ تیر، ۲۹ بهمن، تظاهرات رشت، به دورافتادن رفسنجانی، به مثابه یکی از ستون‌های نظام و... مردم در مقیاسی ملی و فراگیر و در اشکال گوناگون در تقابل با حکومت دینی و مظاهر آن قرار گرفته‌اند. مضمون این رویکرد، جنبشی همه‌جانبه برای آزادی و حقوق دمکراتیک است. این جنبش در شرایط کنونی خصلت اصلاح طلبانه دارد. این جنبش نیرومند، موضوع ناهمخوانی ساختار سیاسی حاکم بر کشور، با سطح رشد و انکشاف نهادها و فرهنگ عرفی و مدنی را به چالش اصلی تبدیل کرده است. به بیان دیگر تضاد اعمال اراده مردم در برابر اراده ولی فقیه، تضاد دمکراسی با حاکمیت دینی، با حاکمیت ولایت فقیه به مثابه بنیاد اندیشه سیاسی جمهوری اسلامی، عینیت و حدت یافته است. حتی پیشبرد رفرم‌های عاجل اقتصادی نیز با تعرض جدی سیاسی به مواضع ولایت فقیه و تکیه‌گاه‌های اقتصادی آن گره خورده است.

وجه و جنبه دیگری از وضعیت کنونی که یک پارامتر تأثیرگذار بر سیر آتی رویدادها را تشکیل می‌دهد، بیکاری گسترده و فزاینده، فقر فراگیر و شکاف طبقاتی عمق یافته است. نارضایتی شدید و نبود چشم‌انداز، امکان و پتانسیل وقوع روندهای انفجاری را افزایش می‌دهد.

نگاه به برخی آمار، در زمینه بیکاری، به ملموس شدن ابعاد تأثیر این پارامتر کمک می‌کند:

در سال ۱۳۵۰ میزان ثبت تولد در کشور که رقمی حدود یک میلیون را تشکیل می‌داد، رو به افزایش نهاد. در سال ۱۳۵۸، دو میلیون تولد در کشور ثبت شده است. این آنگنگ و نرخ، که تا ده سال ادامه داشت، از سال ۶۸ رو به کاهش نهاد. میزان تولد در سال ۱۳۷۲ که یک میلیون و دو بیست هزار نفر بود، تاکنون کم و بیش ثابت مانده است.

دو میلیون کودکی که در سال ۵۸ متولد شدند در سال ۷۸، جوانان ۲۰ ساله‌ای شده‌اند. ظرف ۵

عرصه ایدئولوژی

ادامه از صفحه ۱۰

اما منتقدان آنها اتکای آن دو بر نسونه‌های تجربی برای پیش‌بردن بحث را نقطه‌ضعفی در مواضعشان دیده‌اند. سی‌رایت‌میلز در «نامه‌های به چپ جدید» (۱۹۶۰) ادعا کرد که بل واقعیت‌های ناخوشایند را خیلی راحت نادیده می‌گیرد. در اوایل دهه‌های ۱۹۵۰ از موارد متعددی از خیزش‌ها، از جمله در کوبا، ترکیه، کره جنوبی و تایوان، مثال می‌آورد که از پایان ایدئولوژی در آن‌جاها به وضوح نادرست به نظر می‌رسید. در بریتانیا، ایالات متحده و فرانسه تضادهای ایدئولوژیک شکل‌های جدیدی به خود می‌گرفتند که به نظر می‌رسید نظریه بل را رد می‌کنند. جنبش‌های روبه رشد فمینیستی، دانشجویی و مخالفت با جنگ ویتنام، مقالات ایدئولوژیک را بار دیگر مطرح می‌کردند. این نظر از پشتیبانی «چپ جدید» برخوردار بود که

ایدئولوژی. اینان دنبال برنامه‌ای ایدئولوژیک راه افتاده‌اند که برخورداران به مسئله را جانبدارانه می‌کند. استدلال‌های فوکویاما به همین دلایل زیر حمله رفته است. کریستوفر نوریس در مقاله‌ای جامع و مفصل در باب فقدان پاسخی از سوی بخش‌هایی از اندیشمندان معاصر، به جنگ خلیج فارس، فوکویاما را متهم می‌کند که به «توجیه شرایط حاضر از نظر ایدئولوژیک» دست زده است. بررسی قوت این استدلال چندان دشوار نیست. مقاله فوکویاما در روزنامه گاردین در باره جنگ خلیج فارس بر پایه این عقیده بود که آن نوزدهم است، و ادامه می‌داد که «وطن ما سرانجام و بناچار» در کشورهای «دمکراتیک و سرمایه‌داری» خواهد بود. به نوشته نوریس، «این تحلیل با تن دادن مطیعانه‌اش به خط ایالات متحده، نفس آدم را بند می‌آورد».

ادامه دارد

می‌توان گفت این قبیل مباحث بر سر مثال‌های تجربی بیپوده است. اعتقاد مینوگ که در این مرحله از بحث، «اهل دانشگاه» تنها نیاز دارند بررسند «کی راست می‌گوید؟» موضوع را اصلاً عوض می‌کند. موضوع مورد بحث دقیقاً این است که چگونه هر فردی (و نه تنها فرد دانشگاهی) می‌تواند حرفی بزند که به معنی ادعائی حقیقی باشد. چه چیزی سبب می‌شود که بل و فوکویاما واقعیت‌ها را به این شکل ببینند؟ این نکته به انتقاد دومی علیه روش برخورد آنها منجر می‌شود. به طور ساده، ادعا می‌شود که بل و فوکویاما درگیر برنامه‌های ایدئولوژیک هستند. در مورد بل و کسان دیگری که در دهه ۱۹۵۰ و ۶۰ حرف از پایان ایدئولوژی می‌زدند، میسز اسم آنها را می‌گذارد «روشنفکران ناتو» و استدلال می‌کند که اینها روی خطی موازی تبلیغات‌چی‌های شوروی در همان دوره حرکت می‌کنند. هدفشان، خواسته یا ناخواسته، بیشتر دفاع از راه و رسم زندگی آمریکائی است تا تحلیلی «عینی» از مشخصه

انگار پر از تضادهای ایدئولوژیک است. با این همه، هم بل و هم فوکویاما اصرار بر مثال‌های جانشین را رد می‌کنند. بل استدلال می‌کند که چنین مبارزاتی تنها در «مقیاس کوچک» اند و از وقایع متعاقب زمان انتشار اصل نظریه‌اش (که با مثال آوردن اعتراض‌های دانشجویی دهه ۱۹۶۰ و «جنبش‌های جهانی بخش جهان سوم»، آن را دوره «بالا گرفتن تندروی» می‌نامد) نام می‌برد تا حرفش را «ثابت» کند. فوکویاما را حتی یکی از منتقدانش (آندرسون) برای «برخورد خوسردانه و مصفاانه» به وقایع جاری، مثلاً بالا گرفتن موج ملی‌گرایی، که به نادرست ایدئولوژیک قلمداد شده‌اند، تحسین می‌کند. هر دو نفر وجود جنبش‌های اعتراض‌آمیز را قبول دارند. اما به دو «واقعیت» اشاره می‌کنند. اول، چنین جنبش‌هایی، به اعتقاد آنها، فرونشسته‌اند. دوم، این گروه‌های معترض بیشتر با نظام «کلنجار می‌روند» تا اینکه بکوشند جلوی مفروضات بنیادی دمکراسی‌های لیبرال قد علم کنند.

گرد نشریه نیولفت رویو جمع شده بود و بر توان بالقوه این جنبش‌ها و راه‌هایی که می‌توانند جلوی مفروضات فرهنگی جامعه سرمایه‌داری قد علم کنند، تأکید می‌کرد.

آلن رایان، در نقدی بر کتاب فوکویاما، ادعا می‌کند که مبانی واقعیت‌های نظریه او «نامسجم» است. رایان می‌نویسد، فوکویاما بر تحلیلی از سیاست جهانی تکیه دارد که «ندرتاً از حد حرف‌های پیش‌پا افتاده» فراتر می‌رود. برای مثال «جدول دمکراسی‌های لیبرال» فوکویاما را به مسخره می‌گیرد که هم سنگاپور و هم ژاپن را دمکراسی به حساب می‌آورد در حالی که در متن کتاب، آن دو کشور غیر لیبرال و غیردمکراتیک محسوب شده‌اند. به گفته رایان، چنین فقدان انسجامی ناشی از این واقعیت است که فوکویاما «نمی‌داند واقعا به چه چیزی معتقد است».

جنبش فهرست‌هایی تمامی ندارند. در واقع عجیب به نظر می‌رسد که از پایان ایدئولوژی حرف بزنیم در حالی که دور و بر ما صحیح تا شب

روایت یا سعایت، کدلیک؟

ماشالله سلیمی

بخش اول

بارکردن خرواری اهانت، بادی به غیب انداخته شما را سراغ محققین بدون آدرس خواهد فرستاد؟ به این موضوع دوباره برواغب گشت و عجالتاً با اجازه خوانندگان به طرافت افتاده، می‌خواهم اضافه فضلی نموده و اثبات کنم که بله، ما هم هستیم:

«جهان کنونی، جهانی غم‌ناک و پیچیده است، میلیون‌ها و چه می‌دانم، شاید میلیاردها و شاید تریلیون‌ها موجود و موضوع و مسائل ناشناخته در آن وجود دارند که شناخت از بخش کوچکی از آنها شاید سال‌ها و شاید سده‌ها و چه می‌دانم، شاید به هزاران سال زمان نیاز داشته باشد. صد البته یکی از مسائل، همان مسأله ملی است. و تازه این هنوز پایان کار نیست، در سال‌های آینده و در سده‌های آتی باز چنان مسائل غمناک و پیچیده‌ای در برابر بشریت قد برخواهد افراشت، که شناخت حداقلی از آنها نیاز به «وحن الهی»! خواهد داشت.

بنابراین کسانی که امروز به خود جرات داده در مورد بخش خیلی، خیلی کوچکی از این مسائل غمناک و پیچیده در بخش خیلی خیلی کوچک این جهان یعنی ایران (مثلاً مسأله ملی) اظهار نظر می‌کنند و از آن بدتر طرح تصویب می‌کنند، معانی کلماتی نظیر «حساس»، «مهم» و «غمناک» پیچیده را نفهمیداند و اصلاً ول معطل هستند. آنها به جای اقدام به چنین کاری، تشریف بیاورند پیش بنده فاضل، تا به آنها راه و چاه واقعی را نشان بدهم، و اگر خود نیز از عهده حل مشکلات آنها برنمایند، قول می‌دهم پیش محققین برجسته بفرستشان!

فعلماً اینجانب سخت مشغول نقد این و آن و بخصوص بخش اکثریت سازمان هستم و بدین دلیل فرصت ارائه طرح خاصی را تا اطلاع ثانوی ندارم.»

در این حکم دقت کنید: «فکر و اندیشه در این سند غریب و مظلوم است»، بدون هیچ پیشوند و پسوندی. «فکر و اندیشه غریب است»، یعنی چه؟ آیا معنی غیردولتمانی است از این جمله است که

تصویب‌کنندگان سند در این زمینه فاقد فکر و اندیشه بطور کلی بوده‌اند. اگر یک پسوندی مثلاً اندیشه درست و علمی به آن اضافه می‌کرد، باز می‌شد چنین برداشت نمود که از نظر وی فکر و اندیشه‌ای که پشتوانه تصویب سند بوده غیر علمی است. اما ایشان ادعای کدلیکی کرده‌اند. غریب و مظلوم بدون فکر و اندیشه بطور کلی. ناگزیر از توضیح برخی واضحات در این زمینه هستم و امیدوارم اسباب ملال خاطر خوانندگان نگردد.

انسان دو وجه متمایز بسیار شاخص با حیوانات دارد. الف) قادر است حرف بزند، ب) اندیشه‌ورز است. هزاران سال است که بطور تدریجی فکر می‌کند. حال این اندیشه می‌تواند منطبق بر واقعیات باشد و یا نباشد، بطور نسبی علمی باشد و یا فاقد چنین خصوصیتی باشد. اما با تمام اینها اصل موضوع که انسان دارای فکر و اندیشه است را نمی‌کند. بنابراین ادعای اینکه «فکر و اندیشه غریب و مظلوم است» در مثبت‌ترین برداشت، حکایت از عدم درک مدعی از مقله فوق دارد.

احساس، مقدمه فکر و اندیشه و این هر دو مقدمه ادراک و شناخت است. و شناخت نیز امری نسبی است. بشر هر چقدر هم که علم و دانش‌اش عمیق و گسترده باشد، باز نمی‌توان آن را دانش مطلق و دانش نهایی نامید. آگاهی بر نسبی بودن شناخت است که انسان را به فتح قله‌های بلندتری تشویق می‌کند. در عین حال تکیه صرف بر شناخت یعنی بدون درامیزی آن با پراتیک، عملی گمراه‌کننده و منفعت‌ناهی می‌باشد. اگر آگاهی اجتماعی با عمل اجتماعی همراه نگردد و به عبارت دیگر در عرصه عمل آزمون نشود نمی‌توان به درجه درستی آن پی برد و نه می‌توان خطاهای نهفته در آن را کشف کرد. نتیجه اینکه، شناخت، با پسند و اندرز کسب نمی‌گردد، باید برای رسیدن به آن تلاش کرد و دوباره در عمل به آزمایش گذاشت، یاد گرفت و یاد داد. از این زاویه اگر به سند ملی نگاه کنیم، براحتی می‌توان اندیشه و فکر پشتوانه آنرا دریافت. حال ممکن است با آن موافق بود یا مخالف. سند مزبور با توجه به شناخت نسبی تهیه‌کنندگان و تصویب‌کنندگان آن از جامعه و نیز با استفاده از تجربه سایر کشورها در این زمینه و نیز درس‌آموزی از تاریخ گذشته کشورمان، تنظیم و به جنبش ارائه گردیده است. حال ممکن است پراتیک بخشی یا همه آن را تأیید و یا رد کند. رادخل ارائه شده از طرف سازمان پست‌نامه یک سازمان سیاسی چه، یک رادخل دمکراتیک و تحقیر مسالمت‌آمیز مسلط است، نه کشتار و سرکشی و سرایرین و نسه رگ‌های ورم‌کرده طرفداران شویونیسم حکومتی. باز به این موضوع برمی‌گردم.

حال دوست گرامی رادخل شما در این زمینه چیست؟ بسر چه اساسی ادعا می‌کنید که تصویب‌کنندگان طرح احساس مسئولیت نکرده‌اند؟ قاعدتاً (البته نه اجباراً) کسی که چنین ادعا می‌کند باید خود حداقل طرح مقدماتی در این زمینه داشته باشد. می‌توان با فکری مخالف بود، اما نمی‌توان مدعی شد که فکر و اندیشه در سند «غریب و مظلوم است». با این اوصاف آیا انسان حق ندارد که ادامه در صفحه ۱۱

چیز عجیب و غریب در این خواست پنجگانه نهفته است که اینگونه خشم برخی‌ها را برانگیخته است؟ آیا جز این است که امروزه تمامی بشریت ترقی‌خواه و صلح‌جوی جهان و نیز بسیاری از دولت‌های ملی و حتی نیمه‌ملی جهان در راه تحقق اهداف فوق تلاش می‌کنند؟ آیا شعار «شهرزندان جهان متحد شوید» نیز شعاری است که ساخته و پرداخته ذهن «شیطانی» چه‌هاست که در واشینگتن پایتخت کعبه کسرن‌ها و انحصارات درست بعد از مدتی کوتاه از برگزاری کنگره ششم سازمان، در خیابان‌ها طنین‌افکن شد؟ (رجوع شود به مقاله صدوالدین الهی مندرج در کیهان‌نشدن، شماره ۸۰۴ - پنجشنبه ۱۸ دی‌ماه ۱۳۷۹).

بنابراین برای مخالفت با یک فکر تنها کافی نیست که خدا را شکر کرد، بلکه لازم و ضروری است که ضمن تقد و بررسی‌اش آلترناتیوهای نیز ارائه گردد. کسی که این همه اظهار فضل می‌فرماید باید قادر به ارائه راه‌حل نیز باشد. و یا حداقل باید بتواند طرح آلترناتیوی برای مشاوره و همفکری در اختیار علاقمندان قرار دهد.

من به نوبه خود خیلی خوشحال می‌شدم که به جای ادای مراسم شکرگزاری به بارگاه الهی، با بررسی و نقد آن فکر و مواد پنجگانه آن، ما را به «راه راست» هدایت می‌کردند. و در ضمن استدلال می‌کردند که چرا توصیف ما از جهان کنونی و نیز طرز نگاه ما به آن نادرست است. وقتی چنین فضلالی دست به همچون اقدامی نمی‌زنند، آیا انسان محق نیست که بگوید برخی‌ها معروفیت خویش را فقط در مخالفت‌خوانی با دیگران می‌جویند؟

بدین ترتیب نگرانی اصلی از تصویب سند مورد بحث این نبوده که ممکن بود سندی دیگر بر طاقچه بالا اضافه گردد بلکه نگرانی واقعی مضمون نهفته در سند بود که با فکر و سلیقه جدید برخی‌ها منجمله آقای جوهری مغایرت داشت. و ایکاش آنقدر شهامت وجود می‌داشت که به نقد مضمونی آن سند و ارائه دیدگاه‌های خویش در این زمینه می‌پرداخت. ایکاش!

البته نباید از انصاف گذشت که ایشان در پایان این قسمت از مطلب خویش، با اشاره به مطالب سند، لطف کرده و یادآور شده‌اند: «موضوعاتی که باید، مادها و سال‌ها، مورد بحث و گفتگو قرار گیرند». چه دلیل مستحکمی؟ کلی‌گویی بدون ارائه هیچگونه دلیلی.

تا زندگی هست، تا زندگی اجتماعی هست، بحث و تحقیق، خلق‌کردن و خلق‌شدن همواره وجود خواهد داشت. علم را پایانی نیست. به قول شاعر «انکس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابدالدره برساند». این موضوع امر بدیهی و در عین حال دارای اهمیت ویژه‌ای است. اما درک یک نکته دیگر نیز در زندگی دارای اهمیت فراوانی است و آن اینکه انسان ضمن اینکه آینده‌نگر است، در آینده زندگی نمی‌کند. انسان در امروز زندگی می‌کند و با مسائل و مشکلات امروزین دست به گریبان است و از این رو بایستی حداقل پاسخی نسبت به مسائل روز داشته باشد تا بتواند آینده بهتری داشته باشد. بنابراین حواله کردن موضوعات کلیدی به آینده‌ای نامعلوم، معنایی جز فرار از پرداختن به آنها و جاناندختن فکری که جرات بیانش نیست، ندارد.

کدام فکر و کدام اندیشه؟

حال وقت آن رسیده است که راجع به داور می‌دانم گرامی! به سند ملی مصوب کنگره قدری مکث شود. در نوشته چنین می‌خوانیم: «مسأله ملی و حق و حقوق اقوام گوناگون در کشور ما، واقعاً از موارد حساسی است که هرگونه برخورد سطحی و شتاب‌زده و ارائه طرح‌های بدون تحقیق ساختاری عمیق، تنها و تنها، ماجراجویی است و متأسفانه (طرح) ... دارای پایه‌های علمی و تحقیقی نیست... مسائلی نظیر حق تعیین سرنوشت، زبان، نوع تشکیلات احزاب در مناطق گوناگون و ... مسائلی نیستند که تنها با قیام و قعود حل و فصل شوند، در یک کلام فکر و اندیشه در این سند غریب و مظلوم است.»

با چه زبانی باید با همچون داور صحبت کرد؟ محکوم می‌کند بدون اینکه کوچکترین دلیلی ارائه دهد. اگر شما کلمات سرابا متکرانه، نظیر حساس، مسئولیت، اندیشه و فکر، مهم، غمناک، پیچیده، برخورد سطحی، طرح‌های بدون تحقیق (گو اینکه ایشان شاهد روند کار دو ساله کمیسیون خلق‌های سازمان بوده)، ساختاری عمیق و ماجراجویی را از چنین فردی بگیری که ظاهراً در رد سند مزبور بکار گرفته شده‌اند و بجای آنها سؤال کنید، کدام فکر و اندیشه، چگونه احساسی، چگونه مسئولیتی، چگونه مهم، و چرا ماجراجویی، چه پاسخی دارد که به شما بدهد. آیا جز این خواهد کرد که کرده است؟ یعنی با به پهلوی هم چیدن مشت‌های اصطلاحات و

لازم بود تا جناح حاکم در کمیته مرکزی به تشکیل اولین کنگره سازمان تن در دهد. و اخوردگان سیاسی و طسرفداران ایدئولوژی، رقیب‌ترین فحش‌هایی بود که در این مبارزه نصب ما گشت. ضروری است برای تشریح بیشتر و نشان‌دادن تناقض گفتار با کردار، بطور فشرده به موضوعات مورد بحث و اختلاف آن دوره اشاره‌ای بشود: ۱) ماهیت جمهوری اسلامی و سیاست گذشته سازمان در قبال آن. ۲) سیاست اتحاد و انتقاد و یا سیاست سرنگونی، ۳) آلترناتیو جمهوری اسلامی، ۴) مسأله راه رشد غیر سرمایه‌داری، ۵) انترناسیونالیسم پروولتری و درک‌های متفاوت در این رابطه، ۶) دیکتاتوری پروولتاریا، ۷) مرحله انقلاب و مسأله هژمونی قدرت سیاسی، ۸) رابطه دمکراسی و عدالت اجتماعی، ۹) موضوع وحدت جنبش کمونیستی و در رأس آن مسأله وحدت سازمانی سازمان، با حزب توده ایران.

۱۰) امر دمکراسی درون سازمانی و ... حال سؤال اینجاست که آیا مباحث فوق «جنگ‌های دانی‌جان ناپلونی» بود؟ مگر نه این است که طبق ادعای خود شما هنوز بسیاری از آنها از مسائل گریه‌چینی‌چپ و بویژه سازمان‌مست، واقعیت امر این است که این تناقض گفتار با کردار از آنجا ناشی می‌شود که اگر آن دوره، بی‌طرفانه و به دور از منافع گروهی و جناحی بررسی شود، نتیجه حاصل مطابق دلخواه برخی‌ها نخواهد بود. از اینرو بایستی مباحث آن دوره را «جنگ دانی‌جان ناپلونی» نامید تا عمر سازمان را به لحاظ نظری به بعد از سقوط دیوار برلین و به لحاظ سیاسی به بعد از انتخابات دوم خرداد تقلیل داد تا گذشته سازمان و مباحث مربوط به آن منسی شود. باید اضافه نمود که حتی چنین کاری نیز افتخاری نصب آنها نخواهد کرد.

نوشته چنین ادامه می‌دهد: «سند آماج‌ها» به سند بالای طاقچه بدل گردید که دلخوش‌کنکی برای برخی‌هاست... و خدا را شکر که سند «جهان و جایگاه ما» از دستور کنگره خارج گشت و گرنه، ای بسا، با بالا و پایین رفتن دست‌های اعضای کنگره، فکری هم تصویب می‌شد که به آن سند بالای طاقچه اضافه می‌گردید.»

چقدر انسان باید متکبر و ... باشد تا بتواند بخش اعظم اعضای کنگره را چنین گستاخانه مورد اهانت قرار داده و نقش آنها را به بالا و پایین بردن دست‌ها تقلیل دهد. آقای محترم! صادقانه بگویم که حتی اگر ملاک دانش و بی‌دانشی سیاسی را فقط مدرک تحصیلی مؤسسات آموزش عالی و منجمله دانشگاه قرار دهیم، بنده و شما جزء پیاده‌ترین افراد شرکت‌کننده در کنگره ششم سازمان بودیم. این اولاً، و ثانیاً این تناقض را چگونه می‌خواهی حل کنی که از یک‌طرف معتقد به شفافیت در غلط‌گویی و از طرف دیگر خدای خویش را شکرگزاری که «سند «جهان و جایگاه ما» از دستور بحث خارج گشت؟

تهیه سند مزبور از جانب ما متکی بر این اعتقاد بود که حزب سیاسی جدی اگر نتواند مسائل عام را برای خویش روشن سازد، نمی‌تواند آنگونه که شایسته است نقش خویش را در مسائل خاص ایفاء نماید. با پیروی از چنین متد و روشی بود که راجع به جهان اظهار نظر کرده و به خود جرات داده بودیم تا از بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری، از ناعادلانه‌بودن «نظم نوین جهانی»، از غارتگری امپریالیسم، از وضع هلاکت‌بار اقتصادی، اجتماعی کشورهای موسوم به جهان سوم، از ماهیت تجاوزگرانه پیمان نظامی ناتو، به عنوان چماتی نظامی امپریالیسم، صحبت کرده، خواستار مبارزه برای نظامی عادلانه که مخالف جدی با دکترین «نظم نوین جهانی» آمریکا و دیگر هم‌پیمانان آن کشور داشت، باشیم.

در آن سند از تمامی بشریت ترقی‌خواه جهان و منجمله سازمان دعوت شده بود که در راه رسیدن به اهداف پنجگانه زیر مبارزه کنند که مجبور هستم هرچند کوتاه، مجدداً آنها را تکرار کنم: ۱) دمکراتیزه کردن روابط اقتصادی، سیاسی بین‌المللی، ۲) انحلال پیمان تجاوزگر و سلطه‌جوی ناتو، ۳) تمدید قرارداد محدودکردن سلاح‌های اتمی در جهت انهدام همگانی آنها و نیز فراهم‌ساختن زمینه‌های عینی خلع‌سلاح بین‌المللی از سلاح‌های کشتارجمعی، ۴) بازبینی و لغو بدعی‌های فاجعه‌بار کشورهای در حال توسعه، و بالاخره، ۵) تنظیم سیستم بین‌المللی عادلانه قیمت‌گذاری و تعرفه با هدف حمایت از رشد سالم و متوازن کشورهای جهان سوم.

شروع درست، نتیجه گیری نادرست مقاله به درستی با این جمله آغاز می‌شود که «بررسی سیر اندیشه در سازمان شاید یکی از کلیدی‌ترین مسائلی است که ... سکوتی برای نگاه درست‌تر به آینده ایجاد می‌کند» اما آنجا که بدون هیچگونه بررسی نتیجه‌گیری شده که «بصانته فکری بنیان‌گذاران سازمان اندک بود» و «مغزی کوچک بود که اندامی بزرگ بر آن وصل شده بود» دیگر نیازی به بررسی سیر اندیشه باقی نگذاشته و حکم خویش را صادر کرده است. «مغزی کوچک با اندامی بزرگ» این آن قضایوتی است که در مورد گذشته سازمان کرده و آن را جمع‌بندی کنگره اول نیز قلمداد کرده است.

تحلیل سیر اندیشه و عمل هر جریان سیاسی و منجمله سازمان ما، اگر جدا از شرایط جامعه آنروزی ایران و جهان و نیز بدون در نظر داشت وضعیت جنبش‌های استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه آن دوره و ... صورت گیرد، نه تنها «سکوتی برای نگاه درست‌تر به آینده» ایجاد نمی‌کند، بلکه سکوهای موجود را نیز از بین می‌برد.

امر پوشیده‌ای نیست که انسان هر کاری را تازه شروع کند مدت‌ها طول می‌کشد تا مهارت لازم را در آن رشته کسب کند. در تمامی زمینه‌ها که بنگری قانون فوق صدق می‌کند. سیاست بخصوص امری است که علاوه بر دانش، تجربه فراوانی را نیز می‌طلبد. از این رو بسیار طبیعی است که امکان خطا و اشتباه و حتی ندانم‌کاری در احزاب و سازمان‌های سیاسی جوان می‌تواند بسیار بیشتر از احزاب قدیمی و جاافتاده باشد. البته در اینجا هدف فقط بیان روال منطقی کار است و منظور آن نیست که احزاب با تجربه را میرا از اشتباه سیاسی تصور کنیم. دلیل این مدعا حزب توده ایران است. این حزب با وجود تجربه طولانی فعالیت سیاسی و در عین حال برخوردار از رهبری ورزیده سیاسی، در قبال جمهوری اسلامی سیاستی را اتخاذ کرده که نتیجه ناگوار آن بر همه روشن است.

بنابراین نه تنها احزاب جوان، بلکه قدیمی نیز مجبورند برای کاستن از میزان خطا، عملکرد خویش را زیر دره‌بین نقد علمی (نه احساسی) قرار دهند. زیرا نقد احساسی چه از زاویه عاشقانه و چه از نظر کین‌توزانه، نه تنها راه نقب‌زدن به حقیقت‌جویی نیست، بلکه پرده ضخیمی است بر چشمان بصیرت‌بین. نقد علمی انسان را به تفکر و امیدارد و نقد احساسی نیروی ماند را تقویت می‌کند.

استاد «مغزی کوچک با اندامی بزرگ» بر سازمان، برخلاف ادعای وی نه تنها گریه‌ای از مشکلات سازمان را باز نمی‌کند، بلکه ممکن است، نیروی را تقویت کند که نمی‌خواهد هیچکدام از «موضوعات کلیدی»، در دستور بحث و گفتگو قرار گیرند.

تناقض گفتار با کردار

مقاله از یک طرف مدعی شده است که «تاکنون سازمان در هیچ یک از مقالات مهم کار تحقیقی ننمود... اما همه آن موضوعات را کدمانده دانستیم و سد و مانع فعالیت کنونی سازمان هستند» و بلافاصله بحث‌های درون سازمانی را تا سطح فروکش کردن گرد و غبار، «جنگ‌های دانی‌جان ناپلونی» نامیده و سند «آماج‌ها» را به سند بالای طاقچه تشبیه کرده «که دلخوش‌کنکی برای بعضی‌هاست» و بالاخره خدای خود را نیز شکرگزار شده که سند «جهان و جایگاه ما» از دستور کنگره خارج گشت و گرنه، ای بسا که با بالا و پایین رفتن دست‌های اعضای کنگره، فکری هم تصویب می‌شد که به آن سند بالای طاقچه اضافه می‌گردید.»

از گرد و غبار «جنگ‌های دانی‌جان ناپلونی» شروع کنیم. برخلاف ادعای برخی‌ها، «تسخیر لئ» شک و تردید در بنیان‌های نظری سازمان، اتفاقاً در همین دوره‌ای کاشته شد که از آن با عنوان فوق یاد شده است. از اینرو مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی سال‌های بعد از مهاجرت اول را جنگ‌های «دانی‌جان ناپلونی» نامیدن یا از روی بی‌اطلاعی صورت گرفته و یا نشان از غرض‌ورزی دارد. بعد از شکست خط و مشی شکوفانی جمهوری اسلامی که بر اساس تئوری رادشده غیرسرمایه‌داری تحت حمایت اردوگاه سوسیالیسم پی‌ریزی شده بود و نیز بعد از مهاجرت اول، در درون سازمان بحث جدی، راجع به چون و چرائی آن خط مشی، در بین تقریباً همه رهبری و نیز بخش بزرگی از اعضا، و کادری‌های سازمان، در گرفت. این مباحث به دنبال خود، بحث تئوری تشکیلات را نیز دامن زد. زیرا موازین تنگ تشکیلاتی تحت عنوان سائترالیسم دمکراتیک، یکی از موانع جدی شکوفاندن بحث درون‌سازمانی بود. در این عرصه مبارزه سختی لازم بود تا رقفاً بپذیرند، بولتن داخلی سازمان انتشار یابد تا اعضا بتوانند با نام مستعار، نظر خودشان را به تشکیلات ارائه دهند. سال‌ها مبارزه

نوشته سرابا اهانت‌آمیز و پر از کینه و خشم دوست گرامی! ام آقای حسین جوهری را بارها و بارها خواندم، تا همچنانچه خود نوشته است، باورم شود که مطلب روایتی است از کنگره بر اساس نیت خیرخواهانه صاحب‌خانه قدیمی و مهمان جدید.

متأسفانه چنین نشد و بیشتر به این نتیجه رهنمون شدم که نفرت از گذشته (نه نقد گذشته) و سرگردانی در حال، ممکن است روایت را به سعایت، نیکخواهی را به بدخواهی و نیز احترام را به بی‌احترامی و تواضع را به تکر تبدیل کند. داوری و قضایوت بی‌طرفانه و بی‌غرضانه البته امری است دشوار، اما ممکن. اگر کسی واقعاً ادعای نوآندیشی دارد و نیز مدعی یساده‌گیری از محیط جامعه و نیز نقد سالم گذشته خویش است، باید روشی را در گفتار و کردار خویش بکار گیرد که با آن ادعاها تناسب داشته باشد. چنین کسی مخالفین خویش را با الفاظی نظیر «مدعیان پرگو» و «مشاطه‌گران سیاسی» مورد خطاب قرار نمی‌دهد. از آنجا که فکر می‌کنم این اکثریت سازمان و حتی کل اعضای کنگره سازمان هستند که در اینگونه نوشته‌ها «مظلوم» واقع شده‌اند، نه اندیشه، چاره‌ای جز شرکت در مناظره‌ای که راه افتاده است، برای خویش متصور نیست.

کنگره ششم و کل دقیقه ۹۰

تاکنون مطالب نسبتاً زیادی در مورد کنگره ششم سازمان نوشته شده است. در تمامی این نوشته‌ها به گل دقیقه نود و به توب نامرئی‌ای که به میدان کنگره پرتاب شد و نیز به خوشحالی ناپایدار طرفداران التزام به قانون اساسی اشاره‌ای نگشته است. مراحل پایانی کنگره بود، تقریباً همه عرصه بودند. مهمترین موضوع مورد اختلاف در عرصه سیاسی (سیاست تاکتیکی) یعنی التزام به قانون اساسی و فعالیت آزاد و قانونی در دستور کنگره قرار داشت.

ابتدا فرمولی که توسط رفیق ف. تابان تهیه و به امضای ۱۱ نفر دیگر از رفقا رسیده بود و ناظر بر مبارزه در رادکسب حق فعالیت آزاد و قانونی بود، به بحث و رای‌گیری گذاشته شد. این فرمول اندکی بیش از ۵۱ درصد آراء حاضرین کنگره را کسب کرد. سپس پیشنهادهایی که سازمان را به قانون اساسی جمهوری اسلامی (البته با بیان‌ها و فرمول‌بندی‌های گوناگون) ملزم می‌کرد، به بحث و رای‌گیری گذاشته شد. هر کدام از این پیشنهادها که رای کافی نمی‌آورد، طرفداران (برخی از آنها امروزها شفافیت سیاسی ورد زبانشان شده است) پشت فرمول‌بندی دیگر سنگر می‌گرفتند. سیستم رای‌گیری نیز طوری بود که مخالفین سند اول (۱۲ نفره) این امکان را یافته بودند که دایره ائتلاف خویش را مدام گسترش دهند. اما با تمام اینها چنین به نظر می‌رسید که شانس طرفداران التزام به قانون اساسی رو به افول است، تا اینکه توب نامرئی به میدان کنگره شلیک شد، و استدلال شد که اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی، توب را به میدان ما فرستاده‌اند. اینک نوبت ماست که با اتخاذ تاکتیک مناسب توب را به میدان آنها برگردانیم.

استدلال رفقا و دوستان در این رابطه این بود که شعار «ایران برای همه ایرانیان» همان توبی است که به میدان ما انداخته شده است. نگارنده این سطور چه در کنگره و چه در بیرون از آن هرچه گشتم و هرچه تلاش کردم تا دلیلی پیدا کنم که چرا از میان این همه اپوزیسیون، اصلاح‌طلبان ما را برای مبارزتی انتخاب کرده‌اند و یا اصلاً این ادعا واقعی است یا نیست، پیدا نکردم. و از شما چه پنهان، امروز بیش از پیش معتقد شدم که آن توب نامرئی، شبیه همان توبی است که در دستور رفتنجان تلاش شد به میدان سازمان پرتاب شود. به هر حال از آنجایی که در آخرین لحظه این توب توسط رفیق وجیه‌المله‌ای به طرف دروازه کنگره شلیک شد، توانست به لحاظ تعداد رای، چند نفری بیشتر از پیشنهاد اول رای بیاورد. در این لحظه بود که برخی از دوستان طرفدار التزام به قانون اساسی همدیگر را در بغل گرفته و بوسه‌باران کردند و شادی‌کنان گل دقیقه نود را به همدیگر تبریک گفتند. در یک لحظه به نظر می‌آمد که کنگره با تصویب التزام به قانون اساسی دارای «فکر و اندیشه» شده است. اما «متأسفانه» خیلی زود مشخص گشت که پیشنهاد اول همچنان به لحاظ درصدی از پیشنهاد آخری، بیشتر است و بدین ترتیب خوشحالی طرفداران التزام به قانون اساسی بیشتر از چند دقیقه طول نکشید. از این لحظه به بعد کنگره دوباره فاقد «فکر و اندیشه» شد!

این موضوع در کنار برخی مصوبات کنگره و از جمله سند مربوط به مسئله خلق‌ها خشم برخی و از آن جمله بعضی از مهمانان کنگره را برانگیخت. این خشم از جمله یکی از انگیزه‌های مقاله کین‌توزانه دوستان آقای حسین جوهری راجع به کم و کیف کنگره ششم می‌باشد. من بدون اینکه بخواهم کار کنگره ششم را بی‌عیب و نقص جلوه گر سازم و یا مصوبات آن را خالی از عیب و ایراد معرفی کنم، بر این اعتقاد هستم که نوشته مزبور نه با نیت سازندگی که به قصد برانگیزی تحریر شده است و از آنجا که در این زمینه مختصر به نام مستعار، تأمل در آن و نوشته‌هایی از این دست ضروری است.

مفهوم مدرن

اسفندیار طبری

مقدمه‌ای بر تئوری سیاسی

«مدرنیّت» مفهومی است که در هر مرحله سیاسی، اجتماعی و تاریخی به نوعی با آن برخورد می‌شود و نتیجتاً به نوع و ویژه‌ای تعبیر می‌گردد. این احساس که نورم‌های موجود و حاکم بر «جامعه مدرن» حامی اندیشه و عمل ما هستند، احساسی است که از مرز خرد عملی تجاوز می‌کند و به عقلانیت خرد نظری پهنه می‌افکند. مستفکران و تحلیل‌گران به دنبال تعریف دوره‌های مختلف، نه تنها در محیط جامعه، بلکه در تاریخ فلسفه و علم می‌باشند. به این وسیله تلاش می‌شود، با نشان دادن مرز و نشان تجریدی بین این دوره‌های مختلف، از طریق تجزیه و تحلیل سببی و علّی، به «پیش‌بینی‌های» مفید و «تا حد ممکن» علمی برسیم. بر خلاف این دید «فرناند برادل» با طرح پدیدهای به نام «ناهمزمانی پدیدهای همزمان» به خطر چنین سرزندی‌های دوره‌ای اشاره می‌کند: بسیاری از رویدادهای بزرگ تاریخی، که تاریخ وقوع آن در اذهان همه نقش بسته است، فاقد تأثیرات تاریخی - اجتماعی لازم می‌باشند. بطور مثال انقلاب آمریکا در مقایسه با انقلاب فرانسه، در زمان خودش می‌تواند تنها به عنوان یک انقلاب سیاسی (و نه اجتماعی!) به شمار رود. تغییرات بزرگ اجتماعی انقلاب آمریکا (بر خلاف انقلاب فرانسه) بعدها در نتیجه تحولات عظیم صنعتی به وقوع پیوست. بر این اساس، تقسیم دوره‌ای تنها برای بخش‌های (سگمنت‌های) مشخص جامعه مجاز است. علاوه بر این، مارکس در کاپیتال، رشد مانوفاکتوری سرمایه‌داری را در سه کشور انگلستان، فرانسه و آلمان زیر ذره‌بین می‌برد و به مقایسه می‌گذارد. در حالی که در انگلستان جنبش کارگری برای رسیدن به هشت ساعت کار در روز، نتیجه مستقیم مبارزه اجتماعی و اقتصادی کارگران بود، در فرانسه و به ویژه در آلمان، رسیدن به این حقوق بیشتر از راه سیاسی شکل گرفت، زیرا کارگران آلمان با اتکا به تجربه کارگران انگلیس به این حقوق سیاسی خود آگاهی داشتند و سیاست، امکانی جز تأمین این حقوق نداشت. به عبارت دیگر جنبش اجتماعی در یک کشور محتوای یک می‌پدرد. «ناهمزمانی پدیدهای همزمان» و تکامل تدریجی پدیدهای اجتماعی به شکافی بین «تجربه» و «انتظار» در جوامع امروزی انجامیده است، که در جوامع کلاسیک غیر قابل تصور می‌بود. آینده خود را از گذشته جدا کرده است. تاریخ دیگر رهنمون و روشنگر راه آینده نیست. حس زمانی در دوره مدرن امروز، متغیری از تابع پیشرفت صنعتی شده است. به همراهِ ایدئولوژی‌سازی مفاهیم برای درک تئوریک دنیای مدرن، تجربیاتی که صاحب مهر و نشان گذشته هستند، به دور ریخته می‌شوند و در مقابل، انتظار به آینده بیشتر می‌شود.

از علایم مشخصه «مدرن» در دوران امروز، از دیدگاهی اقتصادی، روند صنعتی شدن است. متفکرانی مانند آدورنو و مارکوزه به این روند از دیدگاهی منفی برخورد داشتند و تکامل بربرانه صنعتی را مرکز مدرنیّت قرار دادند. مارکوزه با تلفیق تئوری مارکس و سوسیالیسم سونی و تحت تأثیر تئوری «استیگ» شیلر از سوی دیگر راه نجات از پیامدهای منفی صنعتی شدن را، در سیر تکاملی آن به سوی هنر و تفنّن و در عنصر فردیت می‌بیند. (تذکر: در بسیاری از واژه‌نامه‌ها، از استیگ به عنوان «زیباشناسی» یاد می‌شود، که از نظر نگارنده ترجمه درستی نیست، چرا که موضوع استیگ نه فقط «زیبایی» است بلکه به طور کلی «توان حسی» می‌باشد. به این دلیل بهتر این است که این واژه به همان شکل آن یعنی «استیگ» استفاده شود).

علامت مشخصه مدرنیّت برای پژوهشگر علوم سیاسی، حمایت از قانون‌گرایی، دموکراسی و عقلانیت مسی باشد. از دیدگاه‌ها بر ماس درک هنجاری (نورمی) «مدرن» به محتوای عقلانی آن باز می‌گردد، که اساسی برای حق و اخلاق، دموکراسی و حاکمیت قانونی و الگوی فردگرایانه‌ای برای هویت سازی انسان‌هاست. پشتوانه جنبش دموکراسی و آزادی خواهی در ایران، هنجارهای دموکراتیک جهانی در کشورهای است که از این نوع دموکراسی به شکلی نسبی برخوردارند بی دلیل نیست که به ویژه در سال‌های اخیر، نیروهای متعصب و خشونت‌گرای اسلامی در بسیاری از توسل این

نیروها به خشونت‌های وحشیانه علیه دگراندیشان، نیروهای دموکرات را به سرعت به حمایت از ارزش‌های مردمی و انسانی کشانید. در درازمدت، نه تنها نیروهای «میان‌چرایی» را به طور قطعی به صفوف نیروهای ترقی‌خواه می‌کشاند، بلکه اعلام شکست قطعی آنها در صحنه اجتماعی است. در این میان، شاید تحلیلی سیستمی از اوضاع ایران کار اشتباهی نباشد: برخوردی تاریخی نشانگر درستی این گونه تحلیل‌ها در بسیاری از مراحل حساس اجتماعی است، که به تغییرات کیفی و ماکروسکوپی می‌انجامند. لومان، جامعه‌شناس آلمانی، به طوری که خواهیم دید بین سیستم‌های «باروند و بی‌ساخت» و سیستم‌های «بی‌روند و بی‌ساخت» تمایز می‌گذارد: سیستم‌های «باروند و بی‌ساخت» سیستم‌هایی هستند که فاقد ساخت مشخصی هستند و به این دلیل باید شکل ساختی خود را پیدا کنند، در غیر این صورت محکوم به فنا خواهند بود. این سیستم‌ها به سرعت در حال تکامل و گسترش می‌باشند جنبش اصلاح طلبی در ایران چنین خصوصیتی دارد. در دوره حاضر مدرنیّت برای این جنبش، دموکراسی، عدم استفاده از خشونت، احترام به آزادی اندیشه و ... می‌باشد، ولی ابعاد آنها برای بسیاری از نیروهای موجود در این جریان نامشخص است. نیروهای محافظه کار، که از این دیدگاه «سیستم‌های بی‌روند و بی‌ساخت» هستند، از طریق جذب نیروهای «میان‌چرایی» می‌توانند به دیدگاه مدرن، «ساخت» خود را القا کنند. سیستم‌های «بی‌روند و بی‌ساخت» فاقد یک روند مورد حمایت جامعه ولی صاحب ساخت محافظه کارانه مشخصی می‌باشند. این سیستم‌ها محکوم به زوال هستند و تنها با نزدیک شدن به سیستم‌های «باروند و بی‌ساخت» یا «کسب روند» این سیستم‌ها قادر به ادامه حیات اجتماعی هستند.

مفهوم مدرن در تئوری سیاسی

مقدمه‌ای بر تئوری سیاسی تحلیل‌ها و تئوری‌های سیاسی ما الزاما و بدیهتاً ماهیتی اجتماعی دارند. این تئوری‌ها در سه مقوله مختلف کار می‌کنند:

- ۱) تحلیل فاکت‌های سیاسی، در ارتباط با آنچه رخ می‌دهد. (مرحله «اکونومینی»)
 - ۲) بررسی روابط علّی در ارتباط با پیش‌بینی در باره آنچه که به احتمال قوی در آینده رخ خواهد داد. (مرحله «پیش‌بینی»)
 - ۳) پژوهش‌های آرمانی در ارتباط با آنچه که می‌باید رخ دهد. (مرحله «آینده‌بینی»)
- پیش‌بینی‌های تئوری سیاسی بیش از همه علمی‌بودن خود را از طریق مقوله دوم، مرحله پیش‌بینی به اثبات می‌رسانند. در این مرحله، علمی‌بودن تئوری سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کند، چرا که پیش‌بینی درست آینده، عمده‌تاً نتیجه کار علمی است.
- مقوله سوم، پژوهش‌های آرمانی در ارتباط با آنچه که می‌باید رخ دهد (آینده‌بینی)، در حقیقت وظیفه فلسفه سیاسی است، ولی هبستگی درونی فلسفه سیاسی با تئوری سیاسی به حدی است که می‌توان این مقوله فلسفه سیاسی را مستقیماً وارد تئوری سیاسی کرد. در حالی که همه تئوری‌های قرن بیستم به نحوی خود را با این سه مقوله تئوری سیاسی مشغول می‌کنند، نقشی که هر یک از این مقوله‌ها نسبت به دیگری در کل ایفا می‌کند، متفاوت می‌باشد.

در تاریخ تفکرات فلسفی و سیاسی دوره‌های زیرین قابل تمایز هستند: پیش‌مدرن، مدرن و پس‌مدرن، نماینده تئوریک پیش‌مدرن، هنگل و مدرن، کانت می‌باشند. از تئورسین‌های پس‌مدرن می‌توان از لومان، دورکهایم، پارتو، وبر و پارسونز نام برد. از دیدگاهی سیاسی، تئوری‌های پیش‌مدرن و مدرن از نوعی وحدت فکری برخوردارند، به این مفهوم که هر دو اساساً معتقد به تغییرپذیری جامعه در کل می‌باشند و به مسئله کنترل سیاسی بیهی کمتری می‌دهند. در «پس‌مدرن» سیاست به طور عمده جای خود را به مفهوم دولت واگذار می‌کند و سیاست نقش یک زیرسیستم را پیدا می‌کند دولت به عنوان مرکز کنترل، محور امید تئورسین‌ها برای تغییرات اجتماعی می‌شود. این نوع دید پس‌مدرن به ویژه در تئوری سیاسی دورکهایم قابل مشاهده است. در تئوری ادامه در صفحه ۱۱

عرصه ایدئولوژی

یان مکنزی

ترجمه: م. قائد

بخش دوم

پایان ایدئولوژی: بل و فوکویاما

دانیل بل، سوسیالیست آمریکایی، که کتاب پایان ایدئولوژی (۱۹۶۰) او در مباحث مربوط به این واژه دشوار بسیار موثر افتاد، به همگانی شدن بحث «پایان ایدئولوژی» بسیار کمک کرد. اما کتاب او بی‌مقدمه و در خلا نوشته نشد. از جمله در خور ذکرترین کارهای پیش از او، کتاب افیون روشنفکران (۱۹۵۷) نوشته ریمون آرون بود که اعلام می‌کرد: «شرایط بحث ایدئولوژیک» را دیگر نمی‌توان در کشورهای پیشرفته‌ای مانند آمریکا و اروپای غربی یافت. به همین سان، سیمور مارتین لیسبت، ادعا کرد: «دموکراسی در دنیای غرب» نماینده «جامعه خوب در مرحله عمل» است و نبردهای ایدئولوژیک در مقیاس بزرگ چیزی است مربوط به گذشته. این موضوع اخیراً با مقاله فرانسیس فوکویاما، پایان تاریخ و آخرین انسان (۱۹۹۲) جنبه تازه و جالبی یافته است. فوکویاما با تفسیری از هنگل، فیلسوف آلمانی، که مایه جر و بحث بسیار شده، تصویری از دنیای در برابر می‌نهد که عاری از علائق ایدئولوژیک است. دنیای فوکویاما دنیایی است که در آن سرنوشت انسان‌ها در ساختار دموکراسی لیبرال تحقق یافته است. بحث کوتاهی را که در پی می‌آید، بر بل و فوکویاما متمرکز می‌کنیم.

زمینه تحلیل بل از عنوان فرعی کتابش پیداست: در باب ته کشیدن عقاید سیاسی در دهه پنجاه، رفته‌رفته که در می‌پایم بیشتر حجم مقالات کتاب بطور خاص معطوف به آمریکا است، این زمینه تاریخی از نظر جغرافیایی محدودتر می‌شود. به این ترتیب، باید در برخورد به عنوان پرتظننه پایان ایدئولوژی محتاط باشیم و معنی ظاهری آن را هلاک نگیریم. این نکته در «مؤرخه» کتاب هم که در آن بل میان «ایدئولوژی‌های قدیمی» که از محتوا خالی شده‌اند، و «ایدئولوژی‌های جدید» که در آسیا و آفریقا رسماً بر می‌آورند، فرق می‌گذارد پیداست. همه اینها شناساری است به این واقعیت که آنچه بل اعتقاد دارد پایان یافته مفهوم خاصی از ایدئولوژی است، و در این‌جا به ماهیت این تصور می‌پردازم. جوهر برخورد بل را می‌توان در پاراگراف بسیار مهمی در پاسخ به منتقدانش یافت که در آن می‌گوید: «نکنه تکان‌دهنده این است که هیچ‌یک از انتقادهای مبارزه با تحلیل سیاسی تغییر ساختاری‌ای که به ریشه مارکسیسم کلاسیک می‌شوند، برنخاسته است». حتی منتقدی را به این سبب که متوجه شده این «بحث اساسی» اوست می‌ستاید. این نه تنها تأیید کننده این ادعاست که بل عمدتاً به ایدئولوژی به عنوان ابزار توصیفی علاقه دارد، بلکه به ما می‌گوید آنچه او در نظر دارد روایت «مارکسیستی کلاسیک» از ایدئولوژی است. بحث او اساساً این است که خیلی راحت باید گفت توصیف مارکسیستی از مبانی اجتماعی و تاریخی اعتقاد ایدئولوژیک، چه زمانی درست بوده یا نبوده، در آمریکای دهه ۱۹۵۰ مصداق نداشت. آن «تغییرات ساختاری» جامعه که بل را به آگاهی از «تفاوت‌های خاص و قاطع میان جوامع رهبر شد» بدین معنی بود که تحلیلی طبقاتی ساده‌ای از آن نوع که محققان چپ سنتی به دست می‌دهند خیلی راحت بی‌اعتبار شده است. ایدئولوژی به عنوان بخشی از انسان مفاهیم مارکسیستی که روشنفکران رادیکال» روی دوشان انداخته‌اند دیگر نمی‌تواند موردی داشته باشد. ادعای کلی مستتر در مارکسیسم که می‌توان گمان کرد همه جوامع چهارچوب‌های ایدئولوژیک را همانند یکدیگر (از طریق تضاد طبقاتی) ایجاد می‌کنند، برای مورد خاصی که بل به مطالعه آن می‌پرداخت، نامناسب بود. در این مورد، استثنا قاعده را نفی می‌کرد.

از این موضع است که بل به ادعای بزرگ‌ترش در باره «پایان ایدئولوژی در غرب» می‌پردازد. برای منظوری که ما داریم، مهم است که متوجه باشیم بل به انتقاد از نقش ایدئولوژی به عنوان مفهومی در محدوده مارکسیستی و به مناسبت ادعائی که در باب واقعیت دارد، دست می‌زند: «معدود موضوع‌هایی را دیگر بتوان، از نظر فکری، با زبانی ایدئولوژیک فرموله کرد» این توضیح‌دهنده توصیف بل از ظهور «ایدئولوژی‌های جدید» در کتابی با عنوان

پایان ایدئولوژی است. این ایدئولوژی‌های جدید به موضوع‌هایی خاص و ناحیه‌ای توجه دارند که مشخصاً معطوف به منافع اقتصاد ملی است. بل به جای این ادعای ذاتی تصور کلاسیک مارکسیستی، که روابط اجتماعی را تنها در زبان تحلیل طبقاتی می‌توان به درستی تشخیص داد، این ادعا را می‌گذارد که «حل کردن مسائل» به گونه‌ای دوراندیشانه و در چهارچوب لیبرال باید عملاً موجد عقاید در جامعه دانست. اما بل متوجه است که این تأثیر چندانی بر ارزشی معنوی که می‌تواند در مارکسیسم موجود باشد ندارد: «تعهد به ایدئولوژی یعنی گشتن پی «آرمان» یا ارضای احساسات عمیق معنوی لزوماً بازتاب منافع در قالب عقاید نیست». پس مارکسیسم می‌تواند طرز اندیشیدنی در باره آینده‌ای بهتر فراهم کند و در این حالت، ایدئولوژی در این معنی ممکن است بسیار سرزنده باشد. اما در توصیف فوکویاما حتی این جنبه از مارکسیسم هم به پایان رسیده است.

پاسخ‌هایی که به مقاله «پایان تاریخ»، منتشر شده در نشریه کم‌تریژ منافع ملی، داده شده، کاملاً جالب و بسیار یادآور خشم و خروشی بود که کتاب بل برانگیخت. فوکویاما بعداً کتاب کاملی در دفاع از نظریه‌ای که در آن مقاله ارائه داده بود، منتشر کرد با عنوان پایان تاریخ و آخرین انسان، که من در این‌جا به آن می‌پردازم.

ادعای اصلی فوکویاما، که «در میدان تنها یک رقیب، یعنی لیبرال دموکراسی، به عنوان ایدئولوژی باقی‌مانده قادر به احراز اعتبار عام سرپا مانده است»، متکی به بحثی است که دو شاخه دارد. اول این است که علوم طبیعی «هم واجد خلصت انباشت و هم جهت‌دار» بودن است و بنابراین تأثیری یک‌نواخت بر تمام جوامع بشری که شکوفائی آن را تجربه کرده‌اند، می‌گذارد. «مجموعه رو به گسترش امیال بشر» رشد تکنولوژی را به منظور ارضای آن امیال است که ایجاد می‌کند و به سبب تأثیر یکسان علوم، این روند رو به همگن شدن فزاینده فرهنگ‌ها دارد. به ادعای فوکویاما، یکی از فشارهایی که سبب شروع روند «دموکراتیزه شدن» در اروپای شرقی گشت، میل به دستیابی به کالاهای غربی بود و ادامه می‌دهد که، در عین حال، این تنها با تکنولوژی و شیوه کار غربی بود و میسر است. از این رو، «جهت‌گیری» به جانب پیشرفت همگانی تکنولوژیک و پیشرفت همگانی رژیم‌هایی که همگام با چنین پیشرفتی‌اند، پدید می‌آید. اما فوکویاما حواش جمع است، همچنان که کشورهای صاحب تکنولوژی پیشرفت نیازی ندارند که لزوماً پایبند چندگانگی قدرت سیاسی و باز باشند، این به تهنائی «برای توضیح دادن پدیده دموکراسی کفایت نمی‌کند». ریک ویلفورد در بحث پیرامون ارتباط بین «خودکفائی» تکنولوژیک و فاشیسم، نکته‌ای مشابه مطرح می‌کند.

فوکویاما برای ربط دادن «جهت‌دار بودن» در علوم طبیعی به دموکراسی، وارد بحث دومی می‌شود، هرچند که این بحث مبتنی بر تفسیری است از هنگل، فیلسوف آلمانی، که بسیاری کسان با آن به مخالفت برخاسته‌اند. هنگل تاریخ را روندی می‌دید که به سوی هدفی پیش می‌رود. به مرور زمان تنش‌ها یا تناقضات اجتماعی، مانند تضاد بین مخدوم و برده یا ارباب و رعیت، فیصله می‌یابند. با پیشرفت تاریخ، نظم اجتماعی عقلانی‌ای تبدیل به واقعیت می‌شود. این سرانجام در کشوری به دست می‌آید که آزادی فردی هر نفر را با شخصیت او به عنوان موجودی اجتماعی کاملاً هماهنگ می‌سازد. نزد فوکویاما، این نقطه نهائی، دولت لیبرال - دموکراتیک است (گرچه در این‌جا هنگل چنین چیزی را درست می‌دانست یا نه جای بحث است). در مجموع، فوکویاما از این نظر دفاع می‌کند که «تلاش برای بدرسیت شناختن» «موتور تاریخ» بوده است، شناختی که تنها با منطق لیبرال حقوق و آزادی‌های مساوی می‌تواند به طور تمام و کمال حاصل شود. فوکویاما استدلال می‌کند که واقعیت خیرمایه بشریت این است که ما شایقیم انسان‌های دیگر ما را به عنوان انسان بدرسیت بشناسند. این شناسائی در رژیم‌های جبار یا خودکامه امان ندارد (و شوروی سابق و چین را در کنار بسیاری مثال‌های دیگر ذکر می‌کند)

زیرا چنین شکل‌هایی از حکومت اساساً با مردم به عنوان بخشی از خیر و صلاح والا تری رفتار می‌کنند و بنابراین مردم را فی‌نفسه بطور کامل به رسمیت نمی‌شناسند. تنها شکل تشکل سیاسی که مردم را به عنوان افرادی که واقعا وجود دارند به رسمیت می‌شناسد، دموکراسی لیبرال است. چنین اعتقاداتی، که مؤلف کتاب می‌گوید، با وقایعی جهانی مانند فروپاشی کمونیسم در اروپای غربی به طور تجربی ثابت شده‌اند، و فوکویاما را به این ادعا رهبر می‌شود که «تاریخی عام برای کل بشریت در جهت دموکراسی لیبرال» وجود دارد. به زبان و بیان حاضر، «پایان تاریخ» به معنی پیروزی یک ایدئولوژی نازد فوکویاما (برخلاف بل) اساساً نه به معنی نفی مبارزه ایدئولوژیک است. در حالی که بل به بحث علیه اعتبار ایدئولوژی به عنوان ابزاری خوب تعریف نشده برای تحلیل می‌پرداخت، فوکویاما تصویری به دست می‌دهد از ته کشیدن ایدئولوژی‌ها به عنوان بدیلی برای دموکراسی لیبرال. فوکویاما می‌گوید: «هیچ جانشینی که از جنبه نظری منسجم باشد، برای دموکراسی لیبرال وجود ندارد»، تا حدی که عصر «مبارزات سیاسی بزرگ» سپری گشته است. بدین قرار، پایان ایدئولوژی نزد فوکویاما (برخلاف بل) اساساً نه مسئله ادعاهای متضاد در باره واقعیت ساختارهای اجتماعی، بلکه در باره ادعاهای متضاد در باب بهترین راه زیستن است. این ظاهراً می‌تواند به مسئله بجا مانده بل، که مارکسیسم ممکن است منبعی برای ارزش‌های اخلاقی، اگر نه ارزش‌های توصیفی باشد، پاسخ گوید. روی هم رفته، هر دو نظریه‌پرداز هوادار پایان ایدئولوژی نماینده حمله‌ای به دو خط نرفته در فرمولبندی مارکسیسم کلاسیک هستند - که مارکسیسم هم ابزاری برای تحلیل جوامع کنونی و هم برنامه‌های سیاسی است. در بخش بعد در زمینه انتقادهای که به بل و فوکویاما وارد می‌کنند، در باب این امکان که تتر پایان ایدئولوژی بر تناقض اصلی ایدئولوژی که آنچه نزد یکی معرفت است در چشم فرد دیگر ایدئولوژی است فائق آید، بحث خواهیم کرد.

بحث در پایان ایدئولوژی

قدرت مباحث مطرح شده از سوی بل و فوکویاما تا حد بسیار زیادی بر پایه شرایط تاریخی است که آنها مطالبشان را در آن شرایط می‌نوشتند. در مورد بل، شرایط مورد بحث، فقدان بود که گویا از نظر اعتقادات قوی ایدئولوژیک در آمریکای دهه ۱۹۵۰ (و در غرب به طور کلی) وجود داشت. ادوارد شیلر در توصیف وقایع کنفرانس عمده‌ای که در سال ۱۹۵۵ در میلان برپا شده، به این واقعیت اشاره کرد که ایدئولوژی «جاذبه‌اش را برای روشنفکران» از دست داده زیرساخت از فاشیسم، توتالیترایسم و کمونیسم ریشه‌های هر نقطه نظر رادیکال ممکن را در کسانی که در پی بحث در باره جامعه‌اند، خشکانده است. بل نوشت اکنون «پندارهای بزرگ» کنار گذاشته می‌شوند و باید رها شوند. افزوده بر این، ظاهراً بریتانای بعد از جنگ، نظر بل را تأیید می‌کرد. از سال ۱۹۴۵ تا نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ اتفاق نظر ایدئولوژیک وسیعی وجود داشت و بر سر موضوع‌های بسیاری توافق بود: ایجاد اقتصاد مختلط، تدارک دیدن برنامه‌هایی برای رفاه عموم از سوی دولت، و تقویت آزادی‌های فردی در این چهارچوب. در همان حال که در باره موضوع‌های سیاسی خاصی عدم توافق پیش می‌آمد، با این همه، ظاهراً بگو مگو‌هایی جدی در زمینه ایدئولوژیک باقی نمانده بود. فوکویاما نیز به همین سان از آگاهی‌اش از امور جهان (که در سال‌های کار برای دولت آمریکا به دست آورده است) بهره می‌گیرد و، از جمله، به فرو ریختن دیوار برلین، باز شدن اروپای شرقی، روند اصلاحات در چین و شمار فزاینده رژیم‌های دموکراتیک در سراسر جهان اشاره می‌کند تا حقایق ادعایش را که دموکراسی‌های لیبرال نمایانگر شکل غائی تشکل سیاسی‌اند، اثبات کند. با فرو ریختن رژیم‌های توتالیتر، فاشیست و کمونیست، تعداد راه‌های بدیل برای سازمان دادن به تشکل سیاسی انگار در واقع کاهش می‌یابد.

ادامه در صفحه ۸

سیزدهمین کنفرانس جهانی ایدز از ۱۲ تا ۱۴ جولای در شهر دوربان آفریقای جنوبی برگزار گردید. همزمان با برگزاری این کنفرانس، گزارش سالانه یونسف «پیشرفت ملل ۲۰۰۰» در نیویورک، آفریقای جنوبی و ... منتشر گردید. گسترش شدید بیماری ایدز در جهان یکی از بزرگترین فجایع تاریخ انسان می باشد. براساس پیش بینی یونسف بیش از نیمی از ساکنین آفریقا در سالهای آتی بر اثر بیماری ایدز جان خواهند سپرد. این گزارش می افزاید که در حال حاضر ۹۵ درصد مبتلایان به این بیماری در کشورهای در حال رشد زندگی می کنند و هر دقیقه شش نفر در جهان به این ویروس آلوده می شوند که یک سوم آنها در سنین ۱۵ تا ۲۵ سال قرار دارند. تا آخر سال جاری در جهان ۱۳ میلیون کودک یتیم خواهیم داشت که یا پدر و یا مادر و یا هر دو را در اثر این بیماری از دست خواهند داد. همه پرسی صورت گرفته توسط یونسف در ۱۷ کشور جهان که بیشترین مبتلایان به ایدز را دارند نشان داده است که سوال شوندهگان بین سنین ۱۵ تا ۱۹ سال هیچ گونه اطلاعی پیرامون چگونگی حفظ خود در مقابل این بیماری ندارند. اطلاعات دختران در مقابل پسران ناچیز تر است. یونسف معتقد است که تنها با آموزش و آگاهی هر چه بیشتر می توان جلوی گسترش وحشتناک این بیماری مرگ آفرین را گرفت. چنین شیوه ای در کشورهای مثل تایلند و اوگاندا موفقیت آمیز بوده است. در اوگاندا از طریق استفاده از کاندوم میزان بیماریاران از ۱۴ درصد به هشت درصد کاهش یافته است.

این بیماری مخصوص در کشورهای جنوبی قاره آفریقا در حال گسترش می باشد. در این گزارش می خوانیم که میزان مرگ و میر در آفریقا بر اثر بیماری ایدز ده برابر آن تعدادی است که در جنگ ها کشته می شوند. در سالهای آتی در بوتسوانا دوسوم آنهایی که در حال حاضر ۱۵ ساله هستند و در زیمبابوه و آفریقای جنوبی بیش از نیمی از جوانان بر اثر این بیماری جان خواهند سپرد. یک سوم از ۳۴ میلیون انسانی که به این بیماری مبتلا هستند زیر ۲۴ سال می باشد. خطر

پیشرفت ملل ۲۰۰۰

گزارش سالانه صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل UNICEF برگردان: ع. بهار

شکل ممکن مورد استعمار قرار می گیرند. محل زندگی ۱۰۰ میلیون کودک در جهان خیابانها می باشد. البته کودکان فقیر را نباید تنها در کشورهای فقیر جستجو نمود. در ثروتمندترین کشورهای جهان ۴۷ میلیون کودک در فقر زندگی می کنند. در تحقیقاتی که در میان ۲۳ کشور عضو سازمان همکاری های اقتصادی (OECD) از طرف یونسف صورت گرفته، مکزیک با ۲۶/۲ درصد دارای بیشترین تعداد کودکان فقیر می باشد و پس از آن امریکا با ۲۲/۴ درصد قرار دارد. پس از این دو کشور، کشورهای ایتالیا با ۲۰/۵ درصد، انگلستان با ۱۹/۸ درصد و ترکیه با ۱۹/۷ درصد قرار دارند.

این گزارش اضافه می کند که با توجه به موفقیت های به دست آمده هنوز هم خسته کردن زنان و دختران ادامه دارد. در سنگال ۱۴۸ دهکده موافقت کرده اند تا از انجام این کار جلوگیری نمایند. تلاش هایی از این دست در آفریقا ادامه دارند. ۹ کشور آفریقای این کار را ممنوع و سه کشور قوانینی را جهت جلوگیری از انجام این کار پیشنهاد نموده و بیست کشور دیگر در این رابطه برنامه های آموزشی را پیش می برند. تخمین زده می شود که ۱۳۰ میلیون دختر و زن که شامل دختران نابالغ و زنان می گردند خسته شده اند، که آلت تناسلی بخشی از آنها کلاً نابود شده است. خسته کردن زنان در ۳۰ کشور آفریقای و نزد بعضی اقلیت ها در آسیا متداول است.

عرصه دیگر استعمار نفرت انگیز کودکان جنگ می باشد. گزارش ها نشان می دهند که ۳۰۰ هزار نوجوان در جهان در دهه ۹۰ چه از طرف حکومت ها و چه از طرف اپوزیسیون آنها به جبهه جنگ اعزام گردیده اند. در همین دهه در مجموع شش میلیون کودک در درگیری های نظامی زخمی شدند. برای نمونه در لیبیا ۱۵ هزار کودک و نوجوان که بعضی از آنها حتی شش ساله بودند به عنوان سرباز مورد استفاده قرار گرفتند. چهره پلید دیگر این درگیری ها هزاران دختر است که مستند است توسط این طرف به بردگی جنسی کشیده می شوند. □

در ناک بایستی که از کودکان آغاز نمود و به ۱۳۰ میلیون کودکی که در سال متولد می شوند کمک نمود. میلیون ها انسان در سراسر جهان زندگی رفه ای را برای کودکان خود تدارک می بینند اما از طرف دیگر میلیون ها انسان وجود دارند که توان انجام این کار را ندارند، چرا که آنها جزو آن ۱/۲ میلیارد انسانی هستند که در زیر خط فقر و با درآمد روزانه یک دلار زندگی می کنند. با توجه به رشد اقتصادی نمونه در عرصه جهانی شکاف اقتصادی بین فقرا و ثروتمندان افزایش یافته است و انسانهای هر چه بیشتری در فقر شدید به سر می برند. دارای سه نفر از ثروتمندترین مردان جهان بیشتر از درآمد ۴۸ کشور فقیر جهان با ۶۰۰ میلیون نفر جمعیت می باشد. قروض خارجی قاره آفریقا در دهه نود ۲۷ درصد افزایش یافته است. در ۲۰ کشور از ۵۳ کشور این قاره جنگ حاکم است. از ۴۸ کشوری که جزو فقیرترین کشورها می باشند، ۳۳ کشور در قاره آفریقا قرار دارند.

این گزارش خاطر نشان می کند که بیش از ۲۰۰ میلیون کودک از رشد ناقص رنج می برند و ۱۷۰ میلیون کودک با مشکل کم وزنی مواجه اند که ۴۰ درصد آنها کودکان زیر پنج سال می باشند که در کشورهای در حال رشد به سر می برند. آنها هم چنین در میان ۳۱ میلیون آوارگانی هستند که در اردوگاهها در سراسر جهان زندگی می کنند. یک میلیارد انسان در آغاز قرن جدید توان خواندن و نوشتن را ندارند. ۱۱۰ میلیون کودک در کشورهای در حال رشد به مدرسه نمی روند و اغلب آنها به سختی می کنند. شانس کودکان هر سال برای رفتن به مدرسه کمتر می شود و به جای ۱ تا ۵ ساله می باشد از تندرستی و زندگی انسانی محرومند. برای تغییر این وضعیت

بخش دیگر این گزارش مربوط به بهداشت می باشد. در این قسمت می خوانیم که واکنش های و بهداشت بهتر در ده سال گذشته موجب کاهش مرگ و میر کودکان شده، اما در حال حاضر بیماری ایدز می تواند بسیاری از دست آوردهای سالهای گذشته را نابود سازد. هنوز هم روزانه ۳۰ هزار کودک زیر پنج سال به خاطر کم غذایی، واکنش نشدن و در نتیجه بیماری های قابل پیشگیری می میرند.

این گزارش خاطر نشان می سازد که فقر انسان های زیادی را تبدیل به برده می کند. ۱/۲ میلیارد انسان که ۶۰۰ میلیون نفر آنها کودکان بین ۱ تا ۵ ساله می باشند از تندرستی و زندگی انسانی محرومند. برای تغییر این وضعیت

مفهوم مدرن

ادامه از صفحه ۱۰

تئوری هائی نظیر هابرماس، که با استفاده از تحلیل های تکوینی و ساختی علی، ادعای تاریخی - جهانی کمری دارد.

تئوری های تکاملی کارکردی نظیر لومان، که تکامل علی سیستم ها را موضوع کار قرار می دهد. (۳) واگرایی بین «روش واگرایی» و «روش یکسان گرایی»:

با تکامل تئوری سیستم ها و جانشینی مفهوم جامعه توسط «سیستم های اجتماعی» در روش پژوهش پدیدهای اجتماعی و سیاسی، نوعی واگرایی تئوریک قابل مشاهده است: در دیدگاهی سیستمی، تئورسین ها همیشه به دنبال مقایسه پدیدهای مشابه و قابل مقایسه نیستند، بلکه به تثبیت پدیدها در ارتباط شان با امکانات دیگر می باشند. مقایسه، از دیدگاه سستی آن، به معنای کاهش پدیدها به اصل شان می باشد. در مفهوم مدرن و پس مدرن «مقایسه»، هسته «واگرایی» دارد. نه یکسانی در هستی، هدف شناخت علم مقایسه گر مدرن است، بلکه «نایکسانی» به عنوان تعادل شناخته می شود و به این دلیل روش «واگرایی» در مقابل «یکسان گرایی» گذاشته می شود. از نظر لومان تعیین هویت جدی نقطه نظرها (یعنی واگرایی در این دیدگاهها) باید پیش شرط هر مقایسه ای باشد. در تئوری های پیش مدرن، مفهوم مقایسه در سیاست به مفهوم نظم سیاسی می بود و به این دلیل طبقه بندی شکل های اقتدار، تنها شکل سیستمی مقایسه شناخته می شد. (به طور مثال در تئوری مونتسکیو)

(۴) واگرایی بخش های زندگی و صرف نظر از الویت سیاسی:

سیاست و اقتصاد، که در مراحل ابتدائی اقتصاد شهروندی از نوعی وحدت فکری برخوردار بودند، با تخصصی شدن تئوری های اقتصادی به طور فزاینده ای یکدیگر جدا شدند. اقتصاد سیاسی زیر مجموعه ای برای بیان رابطه بین اقتصاد و سیاست، بعد از این جدائی می باشد. تاثیر این پدیده در تئوری سیاسی جدائی بین دولت و جامعه بود، که به ویژه در فلسفه هگل قابل مشاهده است. «مفهوم دولت قانونی»، که منافع جامعه را در نظر دارد، به نقش دولت در جامعه قدرت بخشید. از این دیدگاه «نظم حقوقی» حلقه واسطی بین دولت و جامعه به شمار می رود. قانون اساسی دولت نتیجه توسعه نظم های اجتماعی است. از دیدگاه دورکهایم، روند واگرایی بخش های درون جامعه، به شکل بحران های اخلاقی با روند صنعتی شدن همسو است.

کلی ادعائی است آکنده از خشم و کینه. در تزه های ۸ گانه بند تحت عنوان «ساختار حکومتی و شیوه اعمال حکومت مردم بر مردم» به موارد زیر تأکید شده است: (نقل قول ها، نقل به معنی هستند)

- ایجاد حکومت های خودمختار ملی در چارچوب جمهوری فدراتیو ایران،

- حق وضع قوانین محلی در چارچوب سیاست های عمومی جمهوری فدراتیو توسط مجالس ملی خودمختار،

- تأمین شرکت مستقیم نمایندگان خودمختار ملی در اداره امور دولت مرکزی بر اساس اصل برابری همه ملیت های ساکن ایران،

- پذیرش حق اقلیت های ملی و مذهبی،

- پذیرش حق تعیین سرنوشت،

- اتحاد داوطلبانه تمامی ساکنان ایران،

- در اولویت قراردادن مناطق عقب نگهداشته شده در اتخاذ سیاست کلان در مورد توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی،

- نفی تلاش های جدائی طلبانه و رادحالی های خشونت آمیز حل مسأله ملی از جانب هر نیروی و...

بدین ترتیب سند در بخش مشخص نیز از آن فکر و اندیشه ای پیروی کرده است که در مناسبات میان اقلیت های ملی و فرهنگی، به گفتن، به تقسیم عادلانه ثروت و قدرت و اتحاد آگاهانه و داوطلبانه تأکید دارد. در عین حال سند با دو فکر و اندیشه دیگر نیز که در حقیقت آشخوری یکدیگر هستند، مرزبندی دقیق نموده است: فکر سرکوب و کشتار از یکسو و اندیشه جدائی خواهانه و تمرکزگرایی مطلق و غیرمثبت از سوی دیگر.

حال اگر بر فرض جمله سراپا نادرست «فکر و اندیشه غریب و مظلوم است» را در مورد کسی و یا جریانی صحیح بدانیم جای متهم و شاک، نباید در اینجا، عوض شود؟ چه کسی فاقد فکر و اندیشه است؟ آنکه جز کلی گویی چیزی نمی گوید و یا آنکه روشن و صریح در مورد مسأله، دیدگاه خویش را مکتوب کرده است. البته حقیقت این است که نه اولی و نه دومی را نمی توان به عدم داشتن فکر و اندیشه متهم کرد.

مسأله ملی در کشور ما، مسأله امروز و دیروز نیست. قدمتی دیرینه دارد. فقط در دوره معاصر نزدیک به ۵۵ سال از کشتار آذربایجانی ها و کردها توسط حکومت مرکزی وقت می گذرد. (جالب اینجاست که بقایای عمال رژیم شاهنشاهی هر سال سالروز قتل عام آذربایجانی ها را تحت نام نجات ایران جشن می گیرند) و طبیعی است که کارنامه رژیم شاهنشاهی و رژیم اسلامی خمینی

نوع واگرایی بدانجا کشید، که کار سیاسی بیشتر به عنوان نوعی «کار هنری»، به عبارت دیگر استراتژی و تاکتیک مخلوطی از علم و هنر شناخته می شد. از سونی تئورسین هائی که عهده دار کرسی فوق علمی و استراتژیک بودند و از سوی دیگر انقلابی های «عملی» که به تاکتیک توجه داشتند. مارکسیست عملی همچون لنین به این نوع خرد دوگانه (علمی و هنری) توجه فوق العاده ای داشت: «علم» برای شناخت قانون مندی های روند های تاریخی، در مقابل آموزش هنری استراتژی و تاکتیک برای پیشبرد کنش های انقلابی، که همزمان تابعی از شناخت علمی به شمار می رفت. این مفهوم هنر، که علم و کاربرد آن به عنوان «هنر» شناخته می شود، به هیچ وجه محدود به نینیم نیست، اما هیچ آموزش سیاسی تا این اندازه، هسته علمی به تئوری های تاکتیکی و استراتژیک نداده بود. وبر معتقد نبود که تنها بعد عقلانی خرد به عنوان علم شناخته شود و تا حد زیادی این مفهوم خرد دوگانه در افکار او مشاهده می شود. شناخت برای و بر همواره شناخت منفرد بود، که نهایتاً واگرایی بین «باید» و «هست»، تئوری و عمل را به دنبال دارد.

(۲) واگرایی بین تاریخ و تکامل:

قرن ۱۹، دوره رشد تئوری هائی است که از دیدگاهی تکاملی با پدیدهای طبیعی و اجتماعی برخورد می کنند: داروین، اسپنسر و مارکس. موضوع کار داروین کشف «مکانیسم تکامل» است، که مسدود به شناخت «سیستم های بیولوژیک» از طریق «کارکردشان» می باشد. اسپنسر با ارائه «تئوری سیستم ها» به مسیر تکامل عمومی سیستم های بیولوژیک و اجتماعی» توجه دارد. مارکس «سیستم های جامعه» را از طریق «طبقه بندی» کردن آن با روشی «دیالکتیکی» مورد بررسی قرار می دهد. بر خلاف این تئوری ها، تلاش تئورسین های پس مدرن نوعی جدائی بین تاریخ و تکامل است. پیشین تکاملی، بیستند و عملی نمی باشد. تئوری های مشخص بین علت و معلول می باشد و بر این اساس رخدادهای تکاملی به خوبی قابل توضیح و پیش بینی می باشند دید تاریخی، تابع «احتمالات علی» است، که نتیجه پیش بینی های علی در اینجا صرفاً جنبه احتمالی خواهند داشت. با این تعبیر از دیدگاه پس مدرن، تئوری مارکس، صرفاً جنبه تاریخی دارد، چرا که پیش بینی های مارکس فاقد جنبه علی هستند و عملی نمی باشد. تئوری های پس مدرن را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

- تئوری های شیبه ماکس وبر که به تکامل عقلانی در «تاریخ جهانی» می پردازد.

روایت یا...
ادامه از صفحه ۹

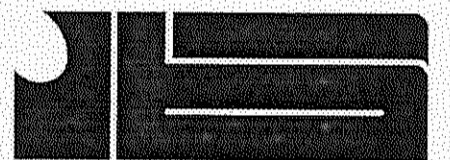
بگوید صد رحمت به دشمنان فکری ماکه حداقل با پذیرش وجود نوعی از فکر و اندیشه، در جریان، به مخالفت و مبارزه با آن می پردازند؟

برگردیم به ادامه بررسی «غریب و مظلوم بودن فکر و اندیشه» در سند مربوطه.

در قسمت مربوط به بنیان های نظری حل دموکراتیک مسأله ملی چنین آمده است: «حل مسأله ملی بر اساس دیدگاه های ایدئولوژیکی، مذهبی، شوونیستی و تمرکزگرایانه، نتیجه ای جز خصومت میان ملل ندارد. انتخاب دموکراتیک، بنیان حل مسأله ملی است». خب، تصویب کنندگان فکر و اندیشه خود را در این مورد چنین فرموله کرده اند. و طبیعی است که هیچگونه شباهتی با فرمول های تاکنون اجرا شده توسط دولت ها ندارد. آیا فقط به این دلیل می توان اندیشه و فکر را در آن «غریب و مظلوم» واقع شد تلقی کرد؟ البته اگر منظور، آن اندیشه و فکری باشد که تا صحبت از وجود مسأله ملی و رادحالی آن به میان می آید، با انتساب تجزیه طلبی شمشیر داموکلس را بالای سر طرح کنندگان آن می چرخاند و حاضر است حمام خون راه بیاندارد، آری چنین اندیشه و فکری در سند، هم مظلوم است و هم غریب. و محلی از اعراب ندارد. این اولاً و ثانیاً آیا بهتر نبود بجای کلی گویی فرمول ارائه شده تشریح، و با ارائه دلایل اثبات می شد که مثلاً چرا «انتخاب دموکراتیک» و یا پذیرش «حق تعیین سرنوشت» بنیان حل مسأله ملی نیست؟

برای رفع هرگونه سوء تفاهم باید تأکید کنم که هدف به هیچ وجه متهم نمودن آقای جواهری به رادحالی های سرکوب در مورد مسأله ملی نیست. حقیقت این است که در این زمینه از نظر واقعی وی، اطلاعی ندارم (صحبت های شفاهی نیز نمی تواند قابل استناد باشد) و از آنجا که در نوشته اخیر خویش نیز جز مخالفت خوانی کلی، با سند مصوب، کوچک ترین اظهار نظر مشخصی در مورد رادحالی مسأله نکرده است، می توان چنین برداشت نمود که فعلاً در زمینه فوق موضع مشخصی ندارد. با وجود این نباید متهم نمود که در این زمینه اندیشه در وجود ایشان غریب و مظلوم واقع شده است. زیرا بی موضعی نیز از نوعی از فکر و اندیشه ناشی می شود.

«فکر و اندیشه در سند غریب و مظلوم است»، به بررسی بخش های بعدی سند ادامه می دهیم تا ببینیم ادعای فوق با واقعیت انطباق دارد و یا بطور



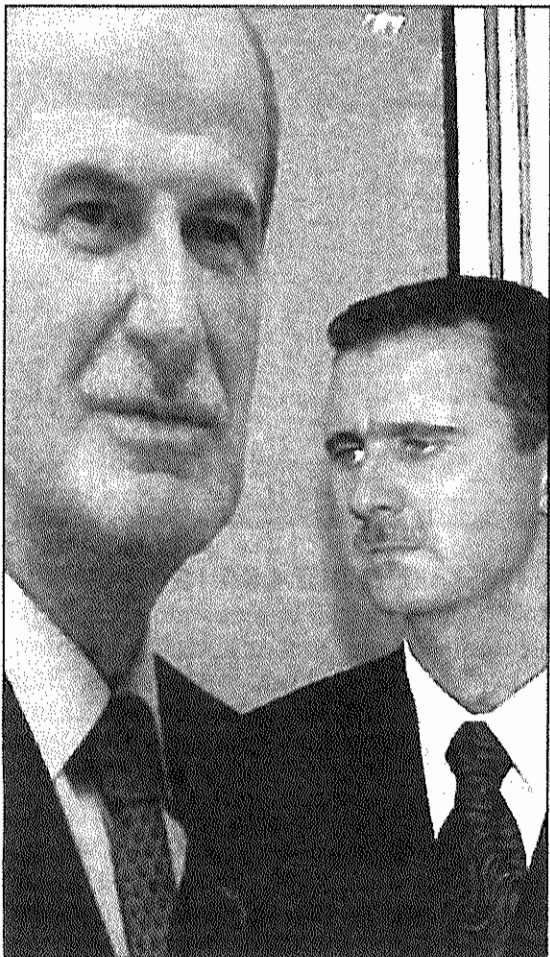
چهارشنبه ۵ مرداد ۱۳۷۹ - ۲۶ جولای ۲۰۰۰ دوره سوم - شماره ۲۳۷
 KAR. No. 237 Wednesday 27. Jul. 2000
 G 21170 D

«کار» از گان مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می شود

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90
 شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
 آدرس کار در اینترنت:
 آدرس پست الکترونیکی:
 تک فروشی:
 بهای اشتراک: اروپا:
 مارک
 سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک، یک ساله ۱۱۵ مارک
 Verleger: I.G.e.v
 آدرس: I.G.e.v
 شماره حساب: 22 44 20 32
 کد پانک: 37 05 01 98
 نام پانک: Stadtparkasse Köln
 Postfach 260268
 50515 Köln
 Germany

فرم درخواست اشتراک
 اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:
 مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:
 نام:
 نشانی:
 فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر) به آدرس بستم کنید!

مرگ یک دیکتاتور و سیاست خاورمیانه‌ای جمهوری اسلامی



رشته‌های انحصاری اقتصاد را در اختیار دارند و رانت خوارانی که فقر مردم منبع ثروت آنان است، تمام می‌شود. اسد اینها را خوب می‌دانست ولی مانند تسام دیکتاتورها به سیاست حامی‌پروری نیاز داشت. حفظ حالت جنگی به اسد اجازه می‌داد سازمان‌های امنیتی متعددی را زیر نظر اطرافیان به وجود آورد و رژیم خود را بر پایه این سازمان‌ها که کارشان شکار مخالفین و ایجاد وحشت در میان مردم بود، پایه‌گذاری کند با مرگ اسد نظامی که وی ایجاد کرده بود دچار بحران ساختاری خواهد شد. تعداد سازمان‌های امنیتی سوریه هفتاد تا می‌باشد.

با اینکه از شش سال پیش اسد پسرش را برای جانشینی خود آماده کرده و کسانی را که می‌توانستند سد را داد و بشوند، حذف نموده و در این اواخر سران ارتشی و سازمان‌های امنیتی را تغییر داده بود، ولی شروع جنگ قدرت به ویژه در میان سازمان‌های اطلاعاتی نظامی و شبه نظامی متعدد که هر کدام به مرکز قدرت خاصی وابسته هستند، اجتناب‌ناپذیر است. جدی‌ترین مخالف بشار اسد، عمویش رفعت اسد می‌باشد که زمانی در راس بریگاد ویژه قرار داشت و معاون رئیس‌جمهور بود. اما زمانی که سعی کرد با استفاده از بیماری اسد، قدرت را به دست گیرد، مورد غضب واقع شد و اگر التماس مادر پیرش نبود جان خود را نیز از دست می‌داد. رفعت اسد از نسل ۱۹۸۵ در حال تبعید به سر می‌برد.

پاتریک سال روزنامه‌نگار انگلیسی و کارشناس مسائل سوریه معتقد است که رفعت اسد هیچ نفوذی در سوریه ندارد و کاری نمی‌تواند بکند. اما رفعت بعد از مرگ حافظ اسد، تغییر قانون اساسی توسط پارلمان را تحقیر و نه در خارج ایران طرف‌داری ندارد. تنظیم سیاست منطقه‌ای؛ بازوی اجرایی حزب‌الله لبنان بازی با کارت سوخته است. حافظ اسد حزب‌الله لبنان را برای امتیازگیری از اسرائیل به وجود آورد بود و اکنون که اسرائیل از جنوب لبنان خارج شده است، ستاره بخت حزب‌الله نیز به افول است.

بعد از خروج اسرائیل از جنوب لبنان و انحلال ارتش آن توان لحد که تحت حمایت اسرائیل بود، زمزمه خروج سی و پنج هزار نفر ارتش سوریه از لبنان و انحلال دستجات شبه‌نظامی وابسته به آنان شروع شده است. مرگ اسد، تحولات لبنان را تسریع خواهد کرد اما در کوتاه مدت روی روند صلح سوریه و اسرائیل تاثیر منفی خواهد داشت، زیرا تا زمانی که بشار اسد قدرت خود را تثبیت نکرده نخواهد توانست حرف از مذاکره و صلح به میان آورد. سایه اسد تا مدت‌ها بر روی جامعه سوریه سنگینی خواهد کرد و مسائل عمده جامعه سوریه نظیر صلح با اسرائیل، خروج از لبنان، مبارزه با فساد و چاراندیشی برای فقر فزاینده هفتده میلیون سوری به آینده نامعلوم، سوگول خواهد شد. چهل سال است که بین سوریه و اسرائیل حالت جنگی وجود دارد. حفظ شرایط جنگی اقتصاد جنگی را به وجود آورده که فقط به نفع قشر خاصی که در

رابطه ویژه بین تهران و دمشق به وجود آید. احمدالحسن، سفیر سوریه در تهران، محرم رازهای سران جمهوری اسلامی است. دلایل قوی وجود دارد که حافظ اسد در تشویق جناح جنگ طلب جمهوری اسلامی به ادامه جنگ با عراق بعد از فتح خرمشهر نقش موثری داشته است. ولی بلافاصله بعد از رانده شدن عراق از خاک ایران، به تهران سفر می‌کند و در شرایطی که رهبران جمهوری اسلامی در ادامه با قطع جنگ دو دل بودند، مذاکراتی با اداره کنندگان جنگ از جمله هاشمی رفسنجانی انجام می‌دهد و آنان را به ادامه دادن جنگ مصمم می‌نماید.

بین اسد و صدام بر سر رهبری جهان عرب و نیز رهبری حزب بعث که دو شاخه متخاصم آن در سوریه و عراق حکومت را در دست دارند، جدال خونین وجود داشت. حزب بعث در دهه ۱۹۴۰ توسط یک مسیحی سوریه بنام میشل افسلق، از ترکیب ناسیونالیسم و سوسیالیسم پایه‌گذاری شد، در تثبیت دیکتاتوری‌های طولانی در عراق و سوریه موثر بوده است.

در سال ۱۹۸۰ با آغاز جنگ ایران و عراق، اسد از ایران پشتیبانی می‌کند و کارشناس در اختیار ایران می‌گذارد و خط لوله نفت عراق را که از سوریه می‌گذرد می‌بندد و معادل درآمد ترانزیت آن را از ایران می‌گیرد. اسد موافق ادامه جنگ ایران و عراق بدون پیروزی یکی بر دیگری بود زیرا به عنوان پرچم‌دار رهبری ناسیونالیسم عربی نمی‌توانست قبول کند و در صورت پیروزی صدام نیز نقش اسد در دنیای عرب آن حد بود که در جنگ کویت، سوریه تنها کشور عربی بود که نیرو برای حمله به عراق اعزام کرد. دیرزمانی سفیر ایران در دمشق بود و اکنون خود را اصلاح طلب معرفی می‌کند، اگر واقعا به منافع ملی ایران فکر می‌کند، باید زبان بگشاید و راز افتادن جمهوری اسلامی در باتلاق سیاست‌های خاورمیانه‌ای حافظ اسد را برملا کند.

البته بعضی از روحانیون و صاحب‌منصبان محافظه‌کار جمهوری اسلامی، با استفاده از روابط ویژه‌ای که بین تهران و دمشق وجود داشته، در سوریه ویلا و مایملک برای روز مبادی خود فراهم کرده‌اند و هر چند وقت یک بار به بهانه زیارت مقبره زینب در سوریه، سفرهای تفریحی به آنجا می‌کنند.

کدام حامی خارجی بانفوذی برای جناح ارتجاعی حاکمیت ایران بود، زیرا به راحتی می‌توانست افراطی‌ترین سیاست‌های خود را توسط آنها به اجرا درآورد. بر طبل دشمنی با آمریکا و اسرائیل بکوبد و مانع عادی شدن روابط تهران و واشنگتن گردد. در ضمن اینکه خودش رابطه محکمی با آمریکا داشت و با دولت اسرائیل نیز مذاکره می‌کرد. اسد اجازه نمی‌داد متحدش حرفی بالای حرف او بزنند.

در سال ۱۹۸۲ وقتی اسد شورش مردم شهر حمار در دوست کیلومتری دمشق، را به

حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه، بعد از سی سال حکومت مطلقه سرانجام روز شنبه ۱۱ ژوئن، هنگامی که مشغول گفتگوی تلفنی با رئیس‌جمهور لبنان بود، دچار سکته قلبی شد و درگذشت. بدنیال آن، خبرگزاری‌ها گزارش دادند که نزدیک‌ترین متحد جمهوری اسلامی از دنیا رفت.

مرگ حافظ اسد، یک خلاء سیاسی جدی در سوریه ایجاد کرده و روی تحولات منطقه تاثیر گذاشته و موجب تحولاتی در لبنان، عراق و ایران خواهد گردید.

اسد را طرفدارانش «شیر دمشق»، «بیسمارک اعراب» و «وارث بنی‌امیه» و مخالفانش، «مستبد خونخوار» می‌نامیدند. در هر صورت او نقش بی‌بدیلی در سیاست منطقه داشت.

خلیان بلندپروازی که از میان علیان سوریه برخاسته بود و در سال ۱۹۷۰ با کودتا علیه یاران و منتظران سابق خود که در جناح سوسیالیست حزب بعث بودند، قدرت را به دست گرفته و طی سه دهه یک سیستم نظامی، پلیسی را بر سراسر سوریه حاکم نمود. این شخصیت امروز هنگام مرگ ۶۹ سال داشت. سال گذشته با ۹۹ درصد آرا که بیانگر تک‌صدایی مطلق جامعه سوریه است، برای پنجمین بار به ریاست جمهوری انتخاب شد که هر دوره از آن هفت سال است. اسد در نظر داشت در پایان دوره پنجم ریاستش جای خود را به پسرش بشار که در آن موقع چهل‌ساله می‌شد، واگذار نماید. ولی مرگ زودرس او باعث شد که پارلمان سوریه با عجله در عرض نیم‌ساعت قانون اساسی را تغییر دهد و سن قانونی چهل سال برای ریاست جمهوری را به سی و چهار سال کاهش دهد که سن فعلی بشار می‌باشد. بشار از لندن تخصص چشم‌پزشکی دارد و سرهنگ ارتش سوریه است. وی بلافاصله بعد از مرگ پدرش به فرماندهی نیروهای مسلح منصوب شد. و از طرف حزب بعث نیز به عنوان تنها کاندیدای ریاست جمهوری معرفی گردیده است.

اسد در عمل نشان داده بود که در عرصه سیاست نه احساسات و نه اخلاق، بلکه آنچه مطرح است، منافع می‌باشد. پراگماتیسم او ایجاب می‌کرد که برای تأمین منافعش احساس و اخلاق را همیشه زیر پا بگذارد. او به راحتی دوستان دیروزش را به دشمنان امروز و برعکس تبدیل می‌کرد و از روی همه چیز و حتی جنازه ولی نعمت‌پیش در می‌شد تا به اهدافش برسد. اسد این سیاست را قبل از همه در داخل کشور اجرا می‌کرد. به نام ایجاد ثبات سیاسی، آزادی‌های فردی و اجتماعی را پایمال نموده و نیروهای اپوزیسیون سیاسی را نابود می‌کرد. وی به ظاهر یک جبهه ملی مترقی نیز ساخته بود که از کمونیست‌های مطیع گرفته تا ناصریست‌های هویت‌باخته را در آن گرد می‌آورد تا ضمن گرفتن پزدمکراتیک، اپوزیسیون را نیز در خدمت خود بگیرد و کنترل نماید. بدینسان او با خاموش کردن هرگونه صدای مخالف در داخل کشور به کسب وجهه در سیاست خارجی می‌پرداخت.

از اکتبر ۱۹۷۰ به بعد اسد کوشید به جای عبدالناصر قهرمان

خاک و خون کشید و طی سه هفته شهر را با توپخانه کوبید، به گفته منابع مختلف بین ده‌الی بیست و پنج هزار نفر کشته شدند؛ اخوان‌المسلمین تار و مار گردید؛ جمهوری اسلامی که خود را مدافع مسلمانان جهان می‌داند، کلمه‌ای بر زبان نیاورد. قتل عام آوارگان فلسطینی در لبنان توسط ارتش سوریه و به خاطر حمایت از مسیحیان مارونی، غیرت اسلامی رهبران جمهوری اسلامی را به جوش نیاورد.

اسد، مکررا در جلسات اتحادیه عرب، همراه با تمام مرتجعین عرب، خلیج فارس را خلیج عربی نامیده و جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را خاک میهن عربی شناخته و علیه ایران امضا پای اسناد گذاشته است. اما سران جمهوری اسلامی این موضوعی‌ها را به روی خودشان نیاوردند.

جمهوری اسلامی، عرفات را به خاطر مذاکره با اسرائیل، خائن به خلق فلسطین معرفی می‌کند، اما تا وقتی که سوریه پای میز مذاکره با اسرائیل می‌نشیند، سکوت اختیار می‌کند و سعی می‌کند تناقض سیاست‌هایش را پنهان دارد.

در روابط بیست و یک ساله جمهوری اسلامی با رژیم حافظ اسد، حتی یک مورد کوچک انتقاد از سیاست‌های سوریه مشاهده نمی‌شود. در دفاعیات عبدالله نوری در مورد رابطه با آمریکا و اسرائیل، اظهار نظر شده است، آیا اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی شهادت آن را خواهند داشت که به اشتباه‌بودن سیاست خارجی خود اعتراف کنند؟

شاید مرگ حافظ اسد فرصتی باشد تا سران جمهوری اسلامی در سیاست خاورمیانه‌ای خود تجدید نظر کنند. ادامه مخالفت با روند صلح خاورمیانه دیگر نه در داخل و نه در خارج ایران طرف‌داری ندارد. تنظیم سیاست منطقه‌ای؛ بازوی اجرایی حزب‌الله لبنان بازی با کارت سوخته است. حافظ اسد حزب‌الله لبنان را برای امتیازگیری از اسرائیل به وجود آورد بود و اکنون که اسرائیل از جنوب لبنان خارج شده است، ستاره بخت حزب‌الله نیز به افول است.

بعد از خروج اسرائیل از جنوب لبنان و انحلال ارتش آن توان لحد که تحت حمایت اسرائیل بود، زمزمه خروج سی و پنج هزار نفر ارتش سوریه از لبنان و انحلال دستجات شبه‌نظامی وابسته به آنان شروع شده است. مرگ اسد، تحولات لبنان را تسریع خواهد کرد اما در کوتاه مدت روی روند صلح سوریه و اسرائیل تاثیر منفی خواهد داشت، زیرا تا زمانی که بشار اسد قدرت خود را تثبیت نکرده نخواهد توانست حرف از مذاکره و صلح به میان آورد. سایه اسد تا مدت‌ها بر روی جامعه سوریه سنگینی خواهد کرد و مسائل عمده جامعه سوریه نظیر صلح با اسرائیل، خروج از لبنان، مبارزه با فساد و چاراندیشی برای فقر فزاینده هفتده میلیون سوری به آینده نامعلوم، سوگول خواهد شد. چهل سال است که بین سوریه و اسرائیل حالت جنگی وجود دارد. حفظ شرایط جنگی اقتصاد جنگی را به وجود آورده که فقط به نفع قشر خاصی که در